



جدی ۱۳۹۱
(دسامبر ۲۰۱۲)

همدردنگی

نشریه حزب همبستگی افغانستان



اجازه ندهیم مراکز تعلیمی ما با نام جنایتکاران ملوث گردند



شهید عبدالخالق قهرمان راستین وطن ماست



پیرم قل، سردسته دزدان و قاتلان در ولسوالی رستاق تخار



دیدار حزب همبستگی با بازماندگان
۱۳ جوانی که توسط رژیم منفور ایران تیرباران شدند



احمد کایا:
هنرمندی که با سلاح موسیقی به جنگ استبداد رفت



مغازله بنیادگرایان اسلامی با امریکا و غرب



فاشیزم اسرائیل مقابل خلق فلسطین محکوم به شکست است

در این شماره:

- ۱ اجازة ندهیم مراکز تعلیمی ما با نام جنایتکاران ملوث گردند.....
- ۴ حقوق بشر، مقوله‌ی بزرگ ولی بی‌مفهوم در افغانستان.....
- ۱۰ فاشیزم اسرائیل مقابل خلق فلسطین محکوم به شکست است.....
- ۱۵ جنگ افغانستان، «جنگ مالی» برای کسب منفعت است.....
- ۲۳ شهید عبدالخالق قهرمان راستین وطن ماست.....
- ۲۸ عبدالاله رستاخیز، مرد شعر و ستیز.....
- ۳۳ پرتو نادری، شاعر مقاومت یا مداح جنایت؟.....
- اعتراضات شاگردان، مدیر گلبدینی لیسهای در تخار را
مجبور به فرار ساخت!.....
- ۴۰ احمد کایا: هنرمندی که با سلاح موسیقی به جنگ استبداد رفت.....
- ۴۲ امریکای با ۵۰ میلیون گرسنه نمی‌تواند منادی رفاه و دموکراسی گردد... ۴۹
- بازهم چهار کودک قربانی بمباردمان اشغالگران امریکایی شدند..... ۵۵
- پیرم قل، سردسته دزدان و قاتلان در ولسوالی رستاق تخار..... ۵۷
- داکتر احمد مشاهد، یکی از «مقامات» دولت فاسد کرزی را بشناسید..... ۶۱
- دستاورد دیگر دولت پوشالی کرزی: مقام اول جهان در فساد اداری!..... ۶۶
- دیدار حزب همبستگی با بازماندگان ۱۳ جوانی که
توسط رژیم منفور ایران تیرباران شدند..... ۷۱
- رئیس مبارزه با فساد بلخ با استاد فساد دهن جوال را گرفته است..... ۷۶
- قاچاق انسان، رشته جدید در کمیته المپیک!..... ۸۲
- مغازله بنیادگرایان اسلامی با امریکا و غرب..... ۸۳
- نگاهی بر زندگی پرمشقت مردم در پامیر بدخشان..... ۹۵
- نوکران ایران میلیونها دالر را به آنکشور قاچاق می‌کنند..... ۹۸
- و اینبار سرقت ۶۰۰ میلیون دالری در پولیس افغان..... ۹۹

اجازه ندهیم مراکز تعلیمی ما با نام جنایتکاران ملوث گردند

حاکمان بر مسند لمیده‌ی افغانستان که سرشت پلید شان را بی‌توجهی به مصائب درد آور ملت فقیر ما میسازد، با شیادی و رذالت تمام مسایلی را دامن می‌زنند که تنفر همگانی را به دنبال دارد. حامد کرزی طی محفل اولین سالگرد کشته شدن ربانی، پوهنتون تعلیم و تربیه کابل و جاده مشرف به افشار را، که هنوز خون کشته شدگان مظلوم بدست جمعیتی ها، شورای نظاری ها و سیافی ها در آن نخشکیده است، به نام ناپاک او مسمما کرد، تصمیمی که توهین و بی‌حرمتی به خون مردم افشار و ۶۵۰۰۰ کابلی به حساب می‌آید. و این اولین بار نیست که طی دهسال گذشته اماکن ما با نام های عناصر پلید و ستمکار ملوث می‌گردند.

جوانان ما که زخم کاری بربریت هولناک دوران زمامداری ربانی و شرکا در سالهای ۷۰ را به دل دارند و قتل و کشتار و وحشیگریهای باند ربانی و دیگر تنظیمهای آدمکش را



فراموش نکرده اند، اینبار در برابر حاتم بخشی دولت حامی قاتلان، سکوت را برهم زدند و با اعتراض شدید در برابر آن ایستادند. آنان راه پارلمان نشینان را بستند و قریب یک ماه است با این شعار که تحصیل تحت نام یک جنایتکار را ننگ میبندارند، از رفتن به صنوف درسی ابا ورزیده اند. جوانان ما میدانند که تحت لوح مزدورپیشگان حامی جهالت و دشمن علم به تحصیل پرداختن زهرخندیست که تنها به کام میهنفروشان گواراست نه جوانان فردای افغانستان آزاد.

این حرکت امیدوارکننده‌ی محصلان، نشاندهنده‌ی بیداری و نفرت بی‌پایان نسل جوان ما از جانینان و حامیان جنایت در افغانستان اشغال شده است و به قربانیان سراسر کشور که سخت در انتظار محاکمه عاملان بربادی وطن اند، امید و قوت قلب بخشیده و به همین دلیل مردم از اعتراض و خواست جوانان شان حمایت کردند.

تجارب اکثر کشورها نشان داده که جرعه عدالت طلبی عموماً از پوهنتون‌ها برخاسته است، تعجب آور نبود که این مقاومت محصلان خشم مقامات فاسد بخصوص دستگاه‌های امنیتی را که مملو از افراد متهم به جرایم جنگی هستند، برانگیخت و آنان را بشدت هراسان و نگران ساخت.

آئنده روشن‌فکران عقیم، بی‌ننگ و تحلیلگران کرایبی که با اکت و ادای عق‌آور نسخه نجات مردم و وطن را از پشت میزهای مطبوعات وابسته تجویز می‌کنند و آشتی با آدمکشان را یگانه راه برون رفت از بحران میدانند، از این خواست محصلان نه تنها پشتیبانی نکردند، بلکه به سکوت خفت باری تن دادند و یا در لجن قوم بازی افتادند که بوی نجس بزدلی، انفعال و پوسیده فکری شان از گوشه گوشه آن متصاعد بود.

اما مردم به جان رسیده ما که طی بیش از سه دهه درد جانگداز خیانت و حاکمیت قصابان تنظیمی و هم‌کنامان خلقی و پرچمی شان را فراموش نکرده اند، جز دادخواهی و محاکمه خاینان ملی، جوایس بیگانگان و برباد دهندگان وطن به چیزی راضی نخواهند شد و در عمل به این حقیقت آگاهی یافته اند که مصالحه و محافظه کاری در برابر خونخواران و چپاولگران جز تشدید وحشت و قتل و رذالت اینان هیچ نتیجه مثبتی در پی نخواهد داشت.

از سوی دیگر تشت رسوایی شعار دروغین آزادی بیان و آزادی اجتماعات دولت پوشالی از بام افتاد که خواست برحق محصلان بیدفاع را با توهین، تحقیر و ضرب و شتم وحشیانه سرکوب کردند. صدها نیروی امنیتی که در برابر موج حملات خاینانه آدمکشان طالبی و گلبدینی ناتوان اند اما در برابر چندصد جوان معترض قهرمان نمایی نموده با سوت و شلاق به جان آنان افتیدند.

مردم باور دارند این نام گذاریهای زورکی و با صدور فرمان از بالا دوامی نخواهد کرد، همین که بساط متجاوزین و پادوانان داخلی شان با خیزش آزادیخواهانه ملت برهم ریخت دیگر نام و نشان اینان نیز جایگاه واقعی خود را در ردیف شاه شجاع ها و ده ها خاین دیگر خواهد یافت. آنگاه ملت در بند ما شاهد آن خواهد بود که دستان جلدان رژیم خلق و پرچم در کنار دستان فاشسیت های مذهبی و وطن فروشان تکنوکرات در یک زنجیر به ولچک عدالت مردمی بسته و با لاشه رهبران خاین شان به محاکم ملی و بین‌المللی سپرده خواهند شد.

محصلان عزیز و شرافتمند افغانستان،

در تاریخ آزادیخواهی افغانستان و جهان اکثراً خیزش های خود جوش، راستین و مردمی بوسیله دستان مرموز و با توطئه های محیلانه بنام این و آن، از سمت و سوی مردمی‌اش به انحراف و لجن کشانیده شده است. چنانچه ثمرات جنگ مقاومت ضد روسی ملت ما بوسیله مشتت از خائنین به مردم ربوده و به کجراه کشانده شد.

هم اکنون در این حرکت هرچند کوچک با خواست بزرگ، اگر هشیاری خود را حفظ نکنید یقیناً دستان پلیدی نفوذ خواهد کرد و این هدف شرافتمندانه تانرا آلوده به کثافت نفاق قومی، سمتی، زبانی، مذهبی و تنظیمی ساخته اعتراضات انسانی تان را بدنام و از مسیر اصلیش به کجراه خواهند کشاند. شما باید رگه های تعصب را از صفوف تان بزداید؛ سازش و تضرع به دربار ستمگران را به خود راه ندهید؛ حال که متحدانه در برابر دشمن قد علم کرده اید فریب وعده های چرب دشمن را نخورید. به مصداق خاین خایف است، شما با نمایش تنفر مقدس تان در برابر جنایت و جنایتسالار، تمامی خونخواران حاکم را متوحش و لرزان ساخته‌اید.

«حزب همبستگی افغانستان» بدینوسیله اعلام میدارد که بی هیچ تزلزلی در کنار شما خواهد ایستاد. ما از تمامی نهادها، شخصیت های ملی و مردمی و احزاب مترقی صمیمانه می‌طلبیم تا با حمایت و پشتیبانی همه جانبه خود از این خواست عدالت طلبانه تان دفاع نمایند و نگذارند دشمن، هر حق و آزادی را در نطفه خاموش نموده قهقهه شادی بر لب آورد.

حزب همبستگی افغانستان

اول عقرب ۱۳۹۱ (۲۲ اکتوبر ۲۰۱۲) - کابل

حقوق بشر، مقوله‌ی بزرگ ولی بی‌مفهوم در افغانستان



دهم دسامبر مصادف است با روز جهانی حقوق بشر، مقوله‌ایکه در افغانستان جز نام چیزی از آن وجود ندارد، نامی که عده‌ای به وسیله آن تجارت می‌کنند و تعدادی هم آنرا روپوشی برای جنایت و خیانت و فساد و چپاولگری خود ساخته‌اند.

یازده سال قبل از امروز امریکا و ناتو با مدرنترین زرادخانه تحت این نام که با ساقط ساختن دولت قرون وسطایی طالبان به مردم

افغانستان حقوق بشر و دموکراسی ارزانی دارند، بر کشور ما حمله‌ور شدند و طی چند هفته دولت طالبان را برچیدند. اما از همان اولین روزها که امریکا میلیونها دالر را به جیب آدمکشان «ائتلاف شمال» واریز کرد معلوم بود که قرار است با سوءاستفاده از مقوله‌های زیبای دموکراسی و حقوق بشر یکبار دگر وطن و مردم ما به گنداب کشتار، جهالت و توحش گروه‌های همجنس طالبان پرتاب کند. از همینرو، طی تمامی این سالهای دردناک، مردم ما در کنار کشتار و ستم آدمکشان طالبی و جهادی، قتل عام و وحشی‌گری‌های نیروهای اشغالگر را نیز تجربه کرده و می‌کنند.

سرزمینی که از استقلال و آزادی محروم باشد، داد زدن حاکمانش از حقوق بشر، عدالت و دموکراسی حرف‌های عوامفربانه‌ای بیش نیست. بخصوص کشور نگونبخت ما در چنگال ابرقدرتی قرار دارد که هرچند کشورهای دیگر را به بهانه حقوق بشر مورد تجاوز و زورگویی قرار می‌دهد، اما خود یکی از حامیان عمده جنایتکاران و ستمگران نه تنها در سرزمین ما بلکه در تمام جهان بوده و به مثابه غولی شناخته می‌شود که حقوق بشر را بصورت گسترده می‌بلعد.

کشوری که در آن دست‌نشانده‌ترین موجودات بی‌شاخ و دم تاریخ حاکمیت داشته باشند و با ناملایمات و خیانت‌های ذیل آغشته باشد، چطور ممکن است که ذره‌ای از احترام به حقوق بشر و مخصوصا حقوق زنان را در آن سراغ کرد :

- در تازه ترین رده بندی سازمان «شفافیت جهانی»، افغانستان به مثابه فاسد ترین کشور جهان ثبت گردیده است.
- افغانستان طی یازده سال گذشته پیاپی ننگ بزرگترین تولیدکننده مواد مخدر جهان را به همراه داشته است .
- در مرگ و میر کودکان و زنان افغانستان به عنوان خطرناکترین کشور برای اطفال و مادران شناخته می شود.
- زنان افغانستان تا هنوز با فاجعه حقوق بشر مواجه اند و هر روز فریاد خواهران و مادران معصوم ما از هر گوشه افغانستان بلند است که قربانی شوونیزم مردانه، جنایت و پلشتی جنگسالاران و طالبان و رسم و رواج های منحط حاکم می گردند.
- اختطاف و تجاوز جنسی قومندانهای جهادی، اربکی ها، بعضی سران پولیس و اردو بر دختران جوان نادارترین خانواده ها آنچنان روزافزون و وحشتناک است که فقط نمونه های کوچک آن در رسانه های جمعی انعکاس می یابند.
- فقر و فلاکت و بیکاری بی نظیر کمر نادارترین لایه های جامعه را می شکند و بنا بر آمار، بیش از هشتاد فیصد نفوس کشور زیر خط فقر بسر برده و میزان بیکاری بالاتر از ۶۰ فیصد است. این در حالیست که یک اقلیت محدود به صدها میلیون دالر دست یافته اند.
- قتل و کشتار وحشیانه و بی حرمتی نیروهای امریکایی و ناتو علیه مردم ما طی یازده سال گذشته دهها هزار هموطن ما را به ماتم نشانده و این جریان همچنان ادامه دارد.
- حمله بر غیرنظامیان توسط باندهای مزدورپیشه و آدمکش طالبی، گلبدینی و غیره تروریست های مزدور پاکستان بلاوقفه ادامه دارد و مردم بیگناه قربانیان بمب گذاری ها، انتحاری ها و دیگر خیانت های اینان می باشند.
- مداخله های وحشیانه دولتهای منفور پاکستان و ایران بلاوقفه توده های نادار ما را متضرر ساخته بر رنج هایشان می افزایند.
- جنگسالاران در نقاط مختلف کشور حاکمیت های محلی شانرا دارند و بدون پابندی به هیچ قانون و اصولی بر مردم ظلم و تعدی روا می دارند. اکثر پست های رسمی.
- سیستم عدلی افغانستان آنچنان با مکروب فساد و بنیادگرایی آغشته است که مردم در بسا مناطق افغانستان حاضرند به جاهلان طالبی دوسیه های شانرا جهت حل و فصل پیش کنند، اما رنج مضاعف رفتن به این محاکم گندیده را نپذیرند.

- مهمترین پست های دولتی به کسانی سپرده شده که اسناد بيشمارى در مورد جنایتکار بودن و آدمکش بودن شان گواهی می دهد. این افراد با استفاده از قدرت و مقام شان هنوز هم به ستمگری ادامه می دهند.
- جو معافیت از قانون برای یک مشت خاینان ملی و ستمکاران باعث گردیده که مردم عام ما هدف جنایات بیشتر باندهای آدمکش قرار گیرند و جانیان با خاطر آرام به هر پستی و قساوت دست زنند. تقلب و زورگویی در انتخابات مسخره عملا باعث شده که پلیدترین عناصر دشمن انسانیت و حقوق بشر به پارلمان راه یابند. در انتخابات ریاست جمهوری بیش از یک ونیم میلیون رای توسط کرزی و عبدالله تقلب گردید، اما عملا یکتن هم به خاطر این خیانت محاکمه نشد.
- نبود تعلیم و تربیه سالم در کشور و آغشته بودن سیستم آموزشی به گند بنیادگرایی و جهالت عملا نسل اندر نسل کودکان و جوانان ما را به عناصر خطرناک برای آینده کشور مبدل می سازد. دولت کرزی و حامیان خارجی اش معارف کشور را دربست به آدمکشان گلبدینی سپردند تا از اولاد معصوم وطن جهالت پیشگان تاریک اندیش تربیت نمایند.
- کمسیون به اصطلاح مستقل حقوق بشر افغانستان که از پول ملت تغذیه می کند و وظیفه داشت و دارد تا مستند سازی نموده، عاملان جنایات سه دهه اخیر را شناسایی و به پنجه قانون بسپارد، خود به بازیچه ای در دست جلادان مبدل شده و کوچکترین کاری به خاطر اعاده حقوق بشر ننموده است. نتایج تحقیقات این نهاد نیز بنابر صوابدید جنایتکاران جنگی مخفی نگهداشته شده است.
- چپاول و غارت کمک های جهانی و منابع طبیعی افغانستان آنچنان وسیع و فراگیر است که تاریخ وطن ما نمونه آنرا به یاد ندارد و درین میان بالاترین مقامات دولتی در این خیانت و رذالت دخیل اند.
- مافیای زمین، میلیونها جریب زمین را غصب کرده که در راس این مافیا نیز کسانی قرار دارند که پست های مهم دولتی را در اشغال دارند.

..... و هزاران مورد دیگر

جنایتکاران جنگی افغانستان، دست به دست هم داده قانون معافیت شانرا از طریق پارلمانی مملو از ویرانگران و میهنفروشان سه دهه اخیر قانونی ساختند. اینان همراه با مشتى روشنفکران مزدبگیر شان طوری تبلیغ می کنند که گویا بعد از سالها جنگ لازم است که متهمان بخشیده شوند تا صلح در کشور تامین گردد. این یک استدلال خاینانه و گول زننده

است. هیچکس، جز قربانیان حق ندارد که عاملان قتل، ویرانی و بربادی کشور را عفو نماید.

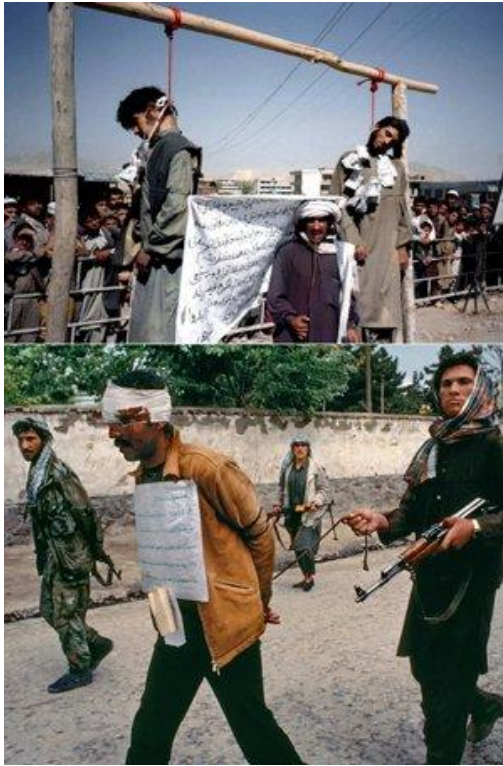
تاریخ سایر ملل بکرات ثابت ساخته است تا زمانیکه با گذشته برخورد جدی و بی‌گذشت صورت نگیرد، هرگز ممکن نیست آینده روشن را تضمین نمود. بنا تا هنگامی که مرتکبین قتل عامها و استبداد مورد بازخواست جدی و محاکمه قرار نگیرند، ممکن نیست افغانستان از گرو جنایت و توحش‌رهای یابد. امروز آنچه به ناقضان حقوق بشر جرئت و نیرو می‌دهد که کماکان به آدمکشی و اوباشی‌های رذیله‌شان ادامه دهند، همانا وجود فرهنگ حاکم معافیت در کشور است. وقتی قانون در برابر زورگویان عملی نگردد، عملاً این مردم عام و مظلوم اند که قربانی می‌شوند و به باندهای قاتل زمینه مهیا می‌گردد که بدون هیچ هراسی از بند و زندان و محاکمه دست به غارتگری و قصابی توده‌ها زنند.

البته کشورهایی هم بوده‌اند که بعد از یک دوره جنگ و تخاصم، طی پروسه عدالت انتقالی به عفو جنایتکارانی پرداخته‌اند که از عملکرد ننگین خویش پشیمان و در محضر ملت عذرخواهی نموده‌اند. اما نمونه منجرکننده افغانستان در هیچ کشوری مثال ندارد که اولاً جنایتکارانش از قبول مسوولیت آنچه بر مردم روا داشته‌اند طفره می‌روند، بعد بی‌شرمانه ادعای قهرمانی دارند و حالا هم سرنوشت ملت به همین خاینان ملی سپرده شده است.

دولت پوشالی و امریکا طی چند سال گذشته تحت نام‌های «اربکی»، «قیام مردمی»، «شرکت‌های خصوصی امنیتی» و ... عملاً به عناصری را که دست‌شان به خون ملت آغشته است رسمیت بخشیدند و به آنان اجازه دادند که با تفنگ و گله اوباشان‌شان مقابل مردم بی‌پناه ما به وحشیگری و پلشتی ادامه دهند و کسی هم نیست که جلو زورمداری و بدمعاشی‌های اینان را بگیرد.

حقوق بشر با دموکراسی و عدالت پیوند خورده و تکمیل می‌شود. کشوری که در آن عدالت وجود نداشته باشد، ممکن نیست از دموکراسی و حقوق بشر حرفی به میان آورد. در میهن ما بخصوص طی یازده سال اخیر عدالت به بدترین شکل ممکن زیر پا شده است. سران آدمکش خلقی، پرچمی، جهادی و طالبی که باید پشت میله‌های زندان می‌پوسیدند، همدیگر را در آغوش کشیده متحدانه تحت لوای اربابان خارجی‌شان بر ملت حکمروایی می‌کنند چون امریکا و غرب همینها را بهترین چویدست‌ها برای پیشبرد سیاست‌های استعماری‌شان در افغانستان می‌دانند.

دولت کرزى و حامیان جهانش که در برابر خونهای ریخته کور و کراند از مصالحه با طالبان با خوش زبانی سخن می‌رانند و این آدمکشان حرفوی را با باج دهی و نوازش های مضحک بر گرده های زخمی ملت تحمیل می‌کنند. به همین سبب اولین قربانیان این



تحرکات مشکوک و ضدملی، مردم مظلوم ما خواهند بود. اینان با قربانی کردن عدالت و بخشیدن حق ملت می‌خواهند به صلح برسند، در چنین حالتی اولاً ناممکن است صلح پایدار پیاده گردد و به فرض اگر این تلاش ها منتج به صلح هم گردد، اینچنین صلحی شدیداً شکننده و ناقص خواهد بود زیرا بازهم کسانی زمام امور را در دست خواهند داشت که به صلح، انسانیت، حقوق بشر و عدالت هیچگونه اعتقادی ندارند و هروقت خواسته باشند باز برای رسیدن به امیال پست شان به میله تفنگ متوسل می‌شوند. ثانیاً طالبان یک نیروی کاملاً ارتجاعی و ضد ارزشهای مدنی اند و زنجیر شان بدست استخبارات خارجی است،

ولی در مقابل حقوق بشر یک مقوله مدرن، متعلق به عصر ترقی و تعالی می‌باشد، بنا ایندو در نقطه مقابل هم قرار دارند.

جنایتکاران افغانستان که نسبت ناگسستگی با دور حجر و بربریت دارند، اصلاً به ارزشهای والای انسانی اعتقادی نداشته و ندارند. اگر امروز اینجا و آنجا قاتلان ملت کلمات شسته و رفته را قلقله کرده افاده فروشی می‌کنند، عمدتاً به خاطر عوامفریبی و خودنمایی است نه اینکه ارزشی به آن قایل باشند. تا وقتی مردم ما خود به خاطر احیای حقوق از دست رفته خویش متحد نشوند و شجاعانه در کنار هم مبارزه نکنند، هیچ جانی‌ای دست از زورگویی نکشیده و حق شانرا به آنان نخواهد داد. گفته مشهور است که حق دادنی نیست، گرفتنی است. کشورهایی که مردمش به حقوق انسانی و عدالت اجتماعی دست

یافته و به خوشبختی رسیده اند، تاریخ درخشان مبارزاتی را با قربانی های فراوان از خود به جای گذاشته اند.

گام اول برای رسیدن به حقوق بشر، کسب استقلال و آزادی افغانستان است. باید مردم و خاصتا زنان ما، که تیره بخت ترین و اولین قربانیان سه دهه جنایت بوده اند، به آن آگاهی دست یابند که به جای خودسوزی و یا فغان و ناله از ستم و ستمگران، برای گسستن زنجیر های استبداد آگاهانه متحد شوند و با مبارزه و تلاش خستگی ناپذیر، راه را برای بهروزی و سعادت مردم فقیرما بگشایند. نشستن به این امید که عدالت و حقوق بشر توسط حاکمان مزدور مراعات گردد، خودفریبی و توهمی بیش نیست که جز سیهروزی عمیقتر و تنگتر شدن حلقه اسارت به گردن ملت ارمغانی در قبال نخواهد داشت. حزب همبستگی افغانستان متعهد است که برای آگاهی دهی و تشکل مردم در یک تشکیلات دموکراتیک و مردمی، آنان را در مبارزه علیه استبداد، استعمار و جهالت بنیادگرایی و برای استقلال، عدالت اجتماعی و دموکراسی بسیج نماید. این یگانه راه رسیدن به عدالت و حقوق بشر است.

فاشیسم اسرائیل مقابل خلق فلسطین محکوم به شکست است



رژیم منفور صهیونیستی اسرائیل یکبار دیگر با بارش پیشرفته ترین بمب و گلوله به ساکنان بی پناه غزه، فاشیسم عربیانش را مقابل خلق ستمکش فلسطین به نمایش گذاشته است، اما جهان به اصطلاح آزاد، ملل متحد و تمامی نهاد های جهانی حقوق بشر در برابر این نسل کشی سکوت سخیف بر لب زده

اند و فقط زخمی شدن چند اسرائیلی توسط راکت های تروریست های حماس را برجسته می سازند. تصاویر کودکان و زنان لت و پار شده فلسطینی در حالی در جهان مخابره می شوند که امریکا و تعدادی از کشورهای غربی از این موج جنایت و قتل عام حمایت شانرا اعلام می دارند.

وزیر داخله اسرائیل با بیشمرمی باورنکردنی اعلام نمود: «هدف عملیات اسرائیل برگرداندن غزه به قرون وسطی است. در آن صورت است که ما برای چهل سال آسوده خواهیم بود.» (روزنامه هآرتص، ۱۷ نوامبر ۲۰۱۲). کشتار و ویرانی اسرائیل در غزه روزانه تا چهل میلیون دالر هزینه مستقیم دارد که تا حال صدها تن عمدتا زنان و کودکان را قربانی نموده و آن شهر را به یک وحشتکده ویران مبدل کرده است.

از اعلان دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ در سرزمین فلسطینیان، مردم مبارز این کشور بیش از شصت سال است که زیر بمب و گلوله مقابل اسرائیل مسلح به سلاح اتمی مقاومت می کنند. به دنبال جنگ اول جهانی، دولت بریتانیا در سال ۱۹۱۷ با موافقت کشورهای غربی، بیانیه ای صادر کرد که به وسیله بالفور، وزیر خارجه وقت این کشور، قول داده شد که وطن قومی برای یهودیان در فلسطین ایجاد کند. «بیانیه بالفور» آغاز اشغال سرزمین های فلسطینیان بدست یهودیان گشت که جنگ های ویرانگر و کشتار وسیع را تاحال به دنبال داشته است. دولت اشغالگر اسرائیل با حمایت بیدریغ قدرتهای غربی بخصوص انگلستان و امریکا طی چندین دهه گذشته مقاومت و قیامهای برحق مردم فلسطین را

وحشیانه سرکوب نموده و قتل عام های بیشماری منجمله در صبرا، شتیلا، دیر یاسین و غیره را در تاریخچه پرننگش ثبت نموده است.

در سال ۱۹۵۲، موشه دایان وزیر دفاع اسرائیل هدف نهایی تل آویو را ایجاد «امپراتوری اسرائیل» عنوان نموده بود که تا امروز این رویا به وسیله مناخیم بگین، اسحاق رابین، شیمون پرز، آریل شارون، گلدمایر، بنیامین نتانیاهو، ایهود باراک و دیگر فاشیست های صهیونیست دنبال شده است اما مقاومت شجاعانه مردم فلسطین با سنگ و چوب این آرزوی شیطانی آنان را به یاس مبدل کرده است.

مردم فلسطین برای استقلال کشور شان آنچنان حماسی و قهرمانانه مبارزه نموده اند که منبع الهام بیشمار جنبش های آزادیبخش در سایر کشورها گردیده اند. پیسر و جوان و کودک فلسطین طی جنبش معروف به انتفاضه با سنگ و گولک مقابل ماشین عظیم جنگی رژیم صهیونیستی رزمیده مانع عملی شدن خوابهای اسرائیل گردیدند.

اسرائیل در سال ۲۰۰۸ با بمباران غزه هزاران فلسطینی معصوم را کشت و شهر را به مخروبه مبدل نمود. اینک بازهم تحت نام «ستون های ابر» در حالی عملیات نظامی را در برابر اهلیان بی پناه غزه آغاز نموده است که قرار است درخواست دولت خودگردان فلسطین از سازمان ملل برای به رسمیت شناخته شدنش منجیث عضو ناظر، به زودی در مجمع عمومی مورد بررسی و تصمیم گیری قرار گیرد؛ چیزی که اگر متحقق گردد، رویای «اسرائیل بزرگ» صهیونیست ها را نقش بر آب خواهد ساخت.

دولت اسرائیل یک و نیم میلیون نفوس نوار غزه را شش سال است که از زمین، هوا و بحر مورد محاصره اقتصادی قرار داده است و حتی به کشتی های حاوی کمک های اولیه که از جانب سازمانها و نهاد های خیریه به مردم گرسنه غزه ارسال می گردند حمله نموده و به کشتن خیرخواهان پرداخته است. این درحالیست که اسرائیل با گسترش شهرک های غیرقانونی در سرزمین فلسطینیان در کرانه باختری رود اردن اشغالگری اش را شدت بخشیده است. اسرائیل با این موج خشونت و فاشیزم می خواهد مردم فلسطین را وادار به تسلیم و واگذاری تمامی سرزمین هایشان سازد، خواستی که رسیدن به آن محال است.

اکثر دولتهای عربی منطقه که همیشه با عوامفریبی داد از حقوق فلسطینیان می زدند، دیگر سالهاست که آنچنان به چوبدست ها و زایده های امریکا مبدل شده اند که در برابر «هولوکاست» جاری اسرائیل ناظران شرمگین باقی مانده و این ملت مظلوم را قربانی اهداف سیاسی و اقتصادی شان نموده اند.

توحش رژیم منفور اسرائیل آنچنان غیرانسانی و تکان دهنده است که جمعی از سربازان این کشور را نیز به واکنش خشمگینانه برانگیخته است. «شکستن سکوت»

(Breaking The Silence, BTS) سازمانی است متشکل از سربازان سابق اسرائیلی که با دیدن اینهمه جنایات و ستمگری‌ها مقابل فلسطینیان سکوت را شکسته و به افشای مطالبی پرداخته‌اند که توسط ارتش اسرائیل اعمال می‌گردند.

بیش از هفتصد سرباز زن و مرد چشمدیدهای شان از بربریت اسرائیل را در سایت شان منتشر ساخته و علیه دولت شان دست به اعتراض زده‌اند. آنان به وحشتی که علیه مردم فلسطین جریان دارد معترض‌اند و دولت فاسد و خونخوار اسرائیل را محکوم نموده نمی‌خواهند که تحت نام آنان این جنایات ادامه یابند. یکی از سربازان در شهادتش بعد از شرح کشتاری که انجام داده است می‌گوید: «ما واقعاً پست فطرت بودیم. فقط بعد‌ها بود که شروع به فکر کردن در باره این چیزها نمودم و متوجه شدم که ما تمام احساسات و مروت انسانی خود را از دست داده‌ایم.»

آبراهام بورگ که زمانی رییس پارلمان رژیم اسرائیل و رییس آژانس بین‌المللی یهود بود با دیدن خشونت، جنایت و نیرنگ اسرائیل از آن رو گرداند، صهیونیزم را نازیم جدید نامید و به منتقد آن مبدل شد. موشه ماخور، سوسیالیست اسرائیلی طی مقاله‌ای در مجله آلمانی Hintergrund علیه پاکسازی قومی سیستماتیک فلسطینی‌ها می‌نویسد: «جزئیات بیشتر اهداف اسرائیل اینها هستند:

۱- مقاومت قاطع در برابر شکل‌گیری و ایجاد هر گونه کشور فلسطینی، چه کوچک و چه بزرگ.

۲- مقابله با خطر «افزایش جمعیت» با ریشه‌های فلسطینی. چرا که این خطر اسرائیلی‌ها را در اقلیت قرار خواهد داد.

۳- پیش بردن راه حل «یک کشور». یعنی اینکه همه مردم فلسطین در «اسرائیل بزرگ» مستحیل شوند. راه حلی که در آن تمامی ابتکار عمل‌ها هم در دست صهیونیستها باشد و لاغیر.

اسرائیل که در امواج بحران اقتصادی جهان سرمایه غوطه‌ور گردیده و با مشکلات جدی درونی مواجه است، می‌خواهد با راه انداختن جنگ، افکار عامه را از مسایل اصلی داخلی منحرف سازد. ثانیاً انتخابات زودرس در آنکشور در راه هست و حزب تندرو «لیکود» با این حملات مقابل فلسطینیان تلاش دارد موقعیتش را میان بنیادگرایان یهود مستحکم‌تر سازد.

امریکا سالانه صدها میلیون دالر تجهیزات و کمک نظامی در اختیار دولت اسرائیل قرار می‌دهد و مانع اصلی در برابر صلح در منطقه به شمار می‌رود. امریکا برای اهداف پلید جهانکشی‌اش اسرائیل را همچون سگ پاسبانش در خاور میانه مورد حمایت همه‌جانبه قرار

می‌دهد. این کشور از حق و توپش در سازمان ملل نیز در دفاع از اسرائیل استفاده نموده و تا حال حدود چهل قطعه‌نامه محکومیت اسرائیل در شورای امنیت را وتو کرده است. دولت امریکا که بانی تمامی کشورها و نیروهای مرتجع، قاتل و غارتگر در جهان است، از تازه ترین حملات و کشتار زنان و کودکان فلسطینی توسط اسرائیل تحت عنوان «حق دفاع از خود»، حمایت نموده است.

اما بی‌شمار سازمانهای مدافع عدالت در امریکا علیه این موج کشتار برخاسته اند و از جمله پروفیسور نوم چامسکی، اندیشمند نام‌آور امریکایی طی تظاهرات ضد اسرائیلی، به جنایات جنگی آنکشور اعتراض نمود. او در سخنرانی‌اش گفت:

«تصمیم اسرائیل در بارش مرگ و تخریب غزه، استفاده از سلاح‌های مرگبار و مدرن در میدان جنگ علیه مردمی بی‌دفاع، مرحله‌ی پایانی در ده‌ها سال تلاش برای پاک‌سازی فلسطینی‌ها است. آن‌گاه که اسرائیلی‌های ساکن سرزمین‌های اشغالی مدعی دفاع از خود می‌شوند، به این معنا است که هر اشغالگر نظامی باید از خود در برابر مردمی که به اصطلاح بر آنها پیروز شده، دفاع کند. شما نمی‌توانید از خود دفاع کنید، وقتی که به زور سرزمین دیگری را اشغال کرده‌اید. این دفاع از خود نیست. هر چه دوست دارید آن را بنامید، اما دفاع از خود نیست.»

اگر قدرتهای بزرگ امپریالیستی در کنار فاشیست‌های اسرائیلی ایستاده اند و به قصابان این رژیم چون مناخیم بگین، اسحاق رابین و شیمون پرز جایزه صلح نوبل را اعطا می‌کنند، اما افکار عامه جهان و بخصوص آزادیخواهان و نهاد‌های صلحدوست تمامی کشورهای جهان از داعیه برحق مردم فلسطین دفاع نموده و لعن و نفرین نثار سردمداران رژیم صهیونیستی می‌کنند. رژیم اسرائیل در سراسر جهان همانند رژیم تفوکراتیک ایران منحیت ننگ بشریت شناخته شده نفرت همگانی را کمایی کرده است.

اما آنچه طی چند دهه گذشته مبارزه مردم فلسطین را از عقب خنجر می‌زند رشد روزافزون غده سرطانی بنیادگرایی اسلامی در صفوف فلسطینیان است که همانند تجربه تلخ افغانستان، جنبش آزادیخواهانه آنکشور را آلوده نموده از برش آن کاسته است. همانگونه که امریکا و غرب در کشور ما گروه‌های بنیادگرا و القاعده را حمایت نموده پرورش دادند، سازمان‌های اطلاعاتی اسرائیل بخصوص «موساد» برای تضعیف سازمان آزادیبخش فلسطین گروه تاریک اندیش با افکار منحط اخوان‌المسلمین به نام حماس را در دهه ۱۹۷۰ و اوائل دهه ۱۹۸۰ مورد حمایت قرار داد که امروز این گروه تروریستی و جنایتکار به مانعی در راه آزادی فلسطین مبدل شده است. حماس و دیگر گروه‌های بنیادگرا با روابط پیدا و

پنهان شان با رژیم آدمخوار جمهوری اسلامی ایران، سالهاست که مبارزه ملت فلسطین را از عقب خنجر می‌زنند و با کشتار کور مردم عام اسرائیل، برای نابودی کامل خلق فلسطین به دست رژیم اسرائیل بهانه مناسب به دست می‌دهند.

رژیم اسرائیل که نماینده تحجر و بنیادگرایی یهودیست با قتل و غارتگری هایش این حقیقت را ثابت می‌سازد که بنیادگرایی مذهبی چه اسلامی، چه یهود، چه مسیحی، چه هندو و چه ... همه در یک چیز ریشه مشترک دارند و آن عبارت است از جنایت، ستمگری، نیرنگ، خدمت به امپریالیزم و تاریک اندیشی.

ما در جریان سالهای سگ جنگی های تنظیمی در کابل شاهد بودیم که برهان الدین ربانی برای عشقش به چوکی حتی با دولت خونخوار اسرائیل مناسبات مخفی برقرار نموده میدان هوایی بگرام را در اختیار جواسیس «موساد» گذاشته بود. دیده می‌شود که بنیادگرایان مذهبی به هیچ اصولی پایند نیستند و در آخرین تحلیل منافع مشترک داشته باهم می‌سازند.

«حزب همبستگی افغانستان» از مبارزه آزادیخواهانه نیروهای مترقی و آگاه فلسطین دفاع نموده در کنار خلق ستم دیده آنکشور ایستاده است. ما برین باوریم تا وقتی نیروهای آزادیخواه و استقلال طلب در کنار مبارزه علیه استعمار، بر ضد بنیادگرایی مذهبی این بیماری واگیری که جهان را به کاش فرو برده متحد نشوند، کشورهای بیشمار به دام ستم، خشونت و ویرانگری های این ویروس لاعلاج مبتلا خواهند شد. بدون غلبه بر این بیماری، آرزوی رسیدن به استقلال، آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی در هر نقطه جهان با خاک و خون یکسان خواهد بود.



اگر تمام شعله‌های چشمانم را خاموش کنی
و تمام بوسه‌ها را از لبانم بزدایی
اگر فضای سرزمینم را با دشنام بیلابلی
و دردهایم را فروگذاری
سکه‌ام را به سندان بکوبی
و خنده از چهره کودکانم بگیری
اگر هزار دیوار برافرازی
و چشم‌هایم را به پستی به چارمیخ بکشی
ای دشمن انسان
سازش نمی‌کنم
و تا پایان می‌جنگم

جنگ افغانستان، «جنگ مالی» برای کسب منفعت است

«این جنگ ارزش راه اندازی را دارد»: ذخایر بزرگ مواد معدنی و گاز طبیعی افغانستان

نویسنده: پروفسور میشل شوسودوفسکی | مترجم: احمر
منبع: گلوبل ریسرچ، ۱۶ اکتوبر ۲۰۱۲



یازده سال پیش نیروهای ایالات متحده و ناتو به افغانستان حمله نمودند. افغانستان به حیث کشور حمایت کننده تروریسم معرفی گردید. هنوز هم جنگ افغانستان زیر نام جنگ تلافی جویانه در واکنش به حمله یازدهم سپتامبر جار زده می‌شود. برای نخستین بار این مقاله در ۱۶ جون ۲۰۱۰ به نشر رسید و اشاره

می‌کند بر «دلایل اصلی اقتصادی» که چرا ایالات متحده و ناتو یازده سال پیش به افغانستان تهاجم کردند.

مباردمان و تهاجم بر افغانستان به عنوان «جنگ عادلانه»، جنگی علیه طالبان و القاعده، جنگی در جهت محو «تروریسم اسلامی» و برقراری دموکراسی به شکل غربی، در انظار جهانیان نشان داده شد. در مورد ابعاد اقتصادی «جنگ جهانی علیه تروریسم» به ندرت حرف زده شد. «کارزار مبارزه علیه تروریسم» پس از یازدهم سپتامبر در خدمت مبهم نگهداشتن اهداف واقعی جنگ ایالات متحده و ناتو قرار گرفت. جنگ در افغانستان بخشی از برنامه پرمنفعت است: جنگی برای استیلا و تاراج اقتصادی، یعنی «جنگ مالی». در حالی که افغانستان مرکز استراتژیک آسیای میانه شناخته شده و هم‌مرز با اتحاد شوروی سابق، چین و ایران می‌باشد و در مسیر لوله‌های ذخایر عمده نفت و گاز قرار دارد، منابع وافر مواد

معدنی و ذخایر دست نخورده گاز این کشور تا جون ۲۰۱۰ از چشم مردم عام امریکا پنهان نگهداشته شده است.

مطابق گزارش مشترک پنتاگون (وزارت دفاع امریکا)، «مرکز سروی جیولوژیکی ایالات متحده» و «یو.ایس.اید»، گفته می‌شود که افغانستان دارای ذخایر دست نخورده و «قبلاً ناشناخته» مواد معدنی به ارزش یک تریلیون دالر می‌باشد که به طور رسمی تخمین شده است. (ایالات متحده ثروت وسیع مواد معدنی در افغانستان را شناسایی نمود، نیویارک تایمز، ۱۴ جون ۲۰۱۰، به گزارش ۱۴ جون ۲۰۱۰ نیز مراجعه کنید).

کارمندان عالی‌رتبه ایالات متحده بر این باورند ذخایر معدنی افغانستان که شامل آهن، مس، کبالت، طلا و فلزات مهم صنعتی مانند لیتیوم می‌گردد و در گذشته نامعلوم بوده، آنقدر زیاد و برای صنعت جدید امروزی باارزش است که سرانجام این کشور را به مرکز استخراج معادن دنیا تبدیل می‌کند. به طور مثال، یکی از یادداشت‌های داخلی وزارت دفاع امریکا اظهار می‌دارد افغانستان می‌تواند به «عربستان سعودی لیتیوم» تبدیل شود، فلزی که در تولید بطری‌های لپ‌تاپ و موبایل به کار می‌رود.

ذخایر وافر و باارزش مواد معدنی افغانستان توسط گروه کوچک کارمندان وزارت دفاع و جیولوجیست‌های امریکا کشف شد. کارمندان رسمی امریکا گفتند که این مسئله به دولت افغانستان و رییس جمهور حامد کرزی اعلام داشته شد.

در حالی که سالیان زیادی را دربر خواهد گرفت تا صنعت استخراج معدن رشد کند ولی آنقدر پتانسیل قوی دارد که کارمندان و روسای صنعت مذکور بر این باورند تا حتماً پیش از سودمندی معادن، سرمایه‌گذاری‌های سنگین را جلب خواهد کرد به شرطی که نیروی کار از نسل جنگ به دست آید.

عده‌ی کمی می‌دانند که در دهه ۱۹۶۰

متخصصین اتحاد شوروی ذخایر بزرگ گاز را کشف نمودند و برای نخستین بار شبکه لوله‌ها اعمار گردید تا گاز به ازبکستان فراهم گردد. در آن زمان اتحاد شوروی سالانه دونیم میلیارد متر مکعب گاز افغانستان را دریافت می‌کرد.

«در اینجا نیروی قوی نهفته است»، و در ضمن جنرال دیوید ایچ. پتریوس، رییس فرماندهی مرکزی امریکا، علاوه نمود... «بلی، اگرهای زیادی وجود دارد ولی نیروی زیادی هم موجود

است.» ارزش ذخایر اخیراً کشف شده افغانستان نسبت به اقتصاد جنگ‌زده این کشور کمتر جلوه داده می‌شود که بیشتر بر تولید کوکنار و قاپاق مواد مخدر و در ضمن کمک از ایالات متحده و کشورهای دیگر صنعتی استوار است. عاید سرانه سالانه فقط به ۱۲ میلیارد

دالر می‌رسد. جلیل جمرانی، مشاور وزارت معادن افغانستان می‌گوید: «این به ستون فقرات اقتصاد افغانستان تبدیل خواهد شد» (نیویارک تایمز، همان مقاله)

بنابر روزنامه «نیویارک تایمز»، افغانستان «عربستان سعودی لیتیوم» شده می‌تواند. «لیتیوم یکی از مواد اولیه باارزشی است که در تولید بطری‌های مختلف برای موبایل و لپ‌تاپ و جنس کلیدی در موتورهای برقی آینده استفاده می‌شود.» در حال حاضر شیلی، استرالیا، چین و ارجنتاین از تهیه‌کنندگان اصلی لیتیوم در بازار جهانی می‌باشند. بولیوی و شیلی از جمله کشورهایی با بیشترین ذخایر شناخته شده لیتیوم هستند.

«وزارت دفاع امریکا سروی‌هایی را در غرب افغانستان انجام داده است. کارمندان این وزارت می‌گویند که سروی ابتدایی شان در یکی از مناطق ولایت غزنی نشان می‌دهد ذخایر لیتیوم در اینجا برابر با ذخایر بولیوی اس» (نیویارک تایمز، ۱۴ جون ۲۰۱۰، همچنان به لیتیوم در دانشنامه ویکیپدیا مراجعه کنید).

مواد معدنی «قبلا ناشناخته» در افغانستان

«تخمین» یک تریلیون دالر «ذخایر قبلا ناشناخته» شیوه خوبی برای مغشوش ساختن افکار عامه است. عدد یک تریلیونی وزارت دفاع امریکا بیشتر به مبالغه می‌ماند تا حدس: «ما به دانسته‌های خود نگاهی انداختیم و پرسیدیم که ارزشش معادل دالر امروزی چند می‌شود. به نظر می‌رسید که عدد یک تریلیون خبرساز می‌شود.» (دی سندی تایمز، لندن، ۱۵ جون ۲۰۱۰)

علاوه بر این، نتایج «مرکز سروی جیولوژیکی ایالات متحده» (در یادداشت وزارت دفاع امریکا نقل شده است) در مورد ثروت مواد معدنی افغانستان سه سال قبل در ۲۰۰۷ در کنفرانس اتاق‌های تجارت افغانستان-امریکا فاش گردید. اگر چه در آن زمان مسایل ذخایر معدنی افغانستان خبرساز نبود.

تایید دولتمردان ایالات متحده که گویا برای نخستین بار بعد از نشر گزارش ۲۰۰۷ «مرکز سروی جیولوژیکی ایالات متحده» متوجه ثروت معادن افغانستان شدند، بیشتر به منظور سردرگم ساختن است. ثروت معادن افغانستان و منابع انرژی (به شمول گاز طبیعی) برای تجارت‌پیشه‌گان و دولت امریکا پیش از جنگ افغانستان-اتحاد شوروی (۱۹۷۹-۱۹۸۸) آشکار بود.

سروی‌های جیولوژیکی اتحاد شوروی در دهه ۱۹۷۰ و آغاز ۱۹۸۰ موجودیت ذخایر بزرگ معدنیات (که از جمله بزرگترین‌ها در یوریشیا است) را تثبیت می‌کند که شامل آهن، سنگ دارای کرومیوم، یورانیم، بیروچ، باریم، سرب، جست، فلورایت، باکسایت،

تانتلیوم، زمرد، طلا و نقره می‌شود. (افغانستان، مرور سالانه معدنیات، مجله معدنیات، جون ۱۹۸۴). این سروری‌ها اظهار می‌دارد ارزش واقعی این معادن به مراتب بیشتر از یک تریلیون است که در مطالعات وزارت دفاع امریکا، «مرکز سروری جیولوژیکی ایالات متحده» و «یو.ایس.اید» تخمین شده است.

کرملین در گزارشی در ۲۰۰۲ تصدیق نمود که این نکته از گذشته معلوم است: «این راز نیست که افغانستان ذخایر هنگفت را دارا می‌باشد مانند مس در معدن عینک، سنگ آهن دار در معدن حاجی گک، یورانیم، سنگ دارای چندین فلز، نفت و گاز.» («آر.آی.ای نووستی»، ۶ جنوری ۲۰۰۲)

هیچگاهی افغانستان زیر مستعمره کشوری نبوده است، پیش از دهه ۱۹۵۰ هیچ خارجی در اینجا حفاری نتوانسته است. اغلب مواد معدنی در کوه‌های هندوکش همراه با دامنه‌هایش که ساحه زیاد افغانستان را دربر گرفته است، موجود است. در چهل سال اخیر اکثر کشفیات صورت گرفته، که اغلب شان بسیار موثر اند. بسیاری این کشفیات پنهان نگهداشته شده ولی حالا بعضی واقعیت‌ها برملا شده اند.

واقعیت این است که افغانستان دارای فلزات آهنی و غیر آهنی و سنگ‌های گرانبها است و اگر استخراج شوند قادر خواهد بود که عواید بیشتری نسبت به مواد مخدر را به خود اختصاص دهد. گفته می‌شود معدن مس عینک در ولایت جنوبی لوگر بزرگترین معدن قاره آسیا و اروپا است. موقعیت این معدن (۴۰ کیلومتر دور از کابل) برای استخراج بسیار ارزان تمام خواهد شد. معدن سنگ آهن حاجی گک در بامیان که بهترین کیفیت را داراست و ۵۰۰ میلیون تن تخمین شده است. معدن ذغال سنگ نیز در نزدیک این معدن کشف شده است.

افغانستان به حیث کشور ترانزیت نفت و گاز شمرده می‌شود. اگر چه عده‌ی کمی می‌دانند که در دهه ۱۹۶۰ متخصصین اتحاد شوروی ذخایر بزرگ گاز را کشف نمودند و برای نخستین بار شبکه لوله‌ها اعمار گردید تا گاز به ازبکستان فراهم گردد. در آن زمان اتحاد شوروی سالانه دونیم میلیارد متر مکعب گاز افغانستان را دریافت می‌کرد. در عین زمان، ذخایر بزرگ طلا، فلوراید، بیرایت و سنگ مرمر با نقش و نگارهای کمیاب را پیدا نمود.

در حالی که میدان‌های سنگ خارا زبر در شرق کابل واقعاً با ارزش است. یاقوت، بیروچ، لاجورد، کنزیت، هایدنایتس که در هیچ معدن دیگر پیدا نمی‌شود و تا صدها کیلومتر ادامه دارد. همچنان این صخره‌ها فلزات کمیاب مانند بریلیوم، توریم، لیتیوم و تانتلیوم را در خود دارند که دارای ارزش استراتژیکی اند چون از این فلزات در تولید سفینه‌های

هوایی استفاده می‌شود. راه اندازی جنگ در افغانستان ارزشش را دارد. ... (اولگا بوریسو، «افغانستان - کشور لاجورد»، کاراوان، الماتا، متن اصل به روسی، ترجمه توسط سرویس خبری بی.بی.سی، ۲۶ اپریل ۲۰۰۲، پراگراف ۱۰)

در حالی که یک تصویر جنگزده و بدون منابع از افغانستان به جهانیان نشان داده می‌شود اما واقعیت چیزی دیگر است: افغانستان کشوری ثروتمندی است که در زمان حاکمیت اتحاد شوروی طی سروری‌های جیولوژیکی تصدیق گردیده بود.

«قبلا ناشناخته» جلوه دادن ذخایر معدنی دروغ محض است. دور نگهداشتن قضیه ثروت هنگفت معادن افغانستان نیرنگ خوبی است تا دلیل اصلی جنگ پنهان نگهداشته شود. وزارت دفاع امریکا می‌گوید اخیراً پی برد که افغانستان از جمله کشورهای با اقتصاد بزرگ معدنیات است که با جمهوری دموکراتیک کانگو یا زائیر سابق تحت اداره موبوتو قابل مقایسه است. گزارش‌های جیوپولوتیک اتحاد جماهیر شوروی برای همگان معلوم است. در جریان جنگ سرد این معلومات با جزئیات روشن بود: ... درمورد بیشتر از ۱۴۰۰ نشانه‌های معدن‌ها و ۷۰ ذخیره مداوم تجارتمی تذکر داده شده است. سپس اتحاد شوروی برای کشف و پیشرفت منابع معدنیات افغانستان ۶۵۰ میلیون دالر امریکایی را در نظر گرفت و پیشنهاد دو پروژه را داد که شامل می‌شد به تصفیه‌خانه با ظرفیت تولید نیم میلیون تن نفت در یک سال و همچنان مجتمع تصفیه فلزات برای معدن عینک که می‌توانست یکونیم میلیون تن مس در سال تولید کند. پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان تحلیل بانک جهانی نشان می‌دهد تولیدات معدن عینک به تنهایی خود می‌تواند ۲ فیصد عاید مارکیست سالانه جهان را به دست گیرد. این کشور ذخایر عظیم ذغال سنگ را نیز دارد که یکی از آنها معدن آهن حاجی‌گک در سلسله کوه‌های هندوکش در غرب کابل است و از جمله بهترین معادن دنیا تشخیص داده شده است. (جان سی. کی. دالی، تحلیل: انرژی دست‌نخورده افغانستان، یو.پی.آی. انرژی، ۲۴ اکتوبر ۲۰۰۸)

گاز طبیعی افغانستان

افغانستان پل خشکه است. حمله ۲۰۰۱ به رهبری امریکا و اشغال افغانستان بوسیله منتقدین سیاست خارجی ایالات متحده چنین تحلیل می‌گردد که دلیل آن کنترل بر گذرگاه افغانستان است که بحیره کاسپین را با بحیره عرب وصل می‌کند. چندین پروژه احداث لوله‌های گاز و نفت از طریق افغانستان در نظر گرفته شده است که شامل پروژه ۸ میلیارد دلری لوله‌های «تی.ای.پی.آی - تاپی» ترکمنستان، افغانستان، پاکستان و هندوستان) با طول ۱۹۰۰ کیلومتر می‌گردد و گاز طبیعی ترکمنستان را از طریق

افغانستان انتقال می‌دهد. از این کشور به حیث «حیاتی‌ترین گذرگاه» یاد می‌شود. (مراجعه شود به «افغانستان هیچگاهی جنگ» خوب و حتمی «نبوده و تمامش درمورد کنترل بر نفت است.» دی مارننگ کال، ۱ اکتوبر ۲۰۰۹). افزایش تحرکات نظامی زیر نام جنگ افغان-پاک ارتباط مستقیم با پروژه «تاپی» دارد. پس از روسیه و ایران، ترکمنستان سومین ذخیره بزرگ گاز طبیعی را دارد. از سقوط اتحاد شوروی در ۱۹۹۱ بدینسو، این یکی از برنامه‌های واشنگتن است تا بر راه‌های ترانسپورتی ترکمنستان کنترل استراتژیک داشته باشد.

نکته‌ای که کمتر در موقعیت جیوپولوتیک لوله‌ها در نظر گرفته شده این است که افغانستان نه تنها در کنار کشورهای غنی از نفت و گاز طبیعی مانند ترکمنستان قرار دارد بلکه این کشور خودش نیز دارای ذخایر دست‌نخورده گاز طبیعی، ذغال و نفت است. در دهه ۱۹۷۰ اتحاد شوروی گاز طبیعی افغانستان را به طور دقیق ۵ تریلیون فت مکعب تخمین زده بود. ذخایر ابتدایی «خواجه گوگردک» کمی بیشتر از ۲ تریلیون فت مکعب گفته شده است. (رجوع شود به «اتحاد شوروی می‌خواهد نفوذ خود را بر افغانستان نگهدارد»، مجله گاز و نفت، ۲ می ۱۹۸۸).

در ۲۰۰۸ اداره معلومات انرژی ایالات متحده (EIA) تصدیق نمود که ذخایر گاز طبیعی افغانستان «قابل توجه» است: «قسمی که شمال افغانستان در ادامه جنوب آسیای میانه ساحه بسیار بارور گاز آمو دریا موقعیت دارد، به طور احتمالی و ممکن تثبیت گردیده است که افغانستان تقریباً ۵ تریلیون فت مکعب گاز را داراست.» («یو.پی.آی»، جان سی. کی. دالی، تحلیل انرژی دست‌نخورده افغانستان، ۲۴ اکتوبر ۲۰۰۸) از آغاز جنگ افغان-شوروی در ۱۹۷۹، هدف واشنگتن داشتن جای پای جیوپولوتیک در آسیای مرکزی بوده است.

تجارت هلال طلائی مواد مخدر

جنگ سری امریکا تحت عنوان حمایت از مجاهدین (به شمول القاعده)، همچنان وسیله‌ای برای رشد تجارت هلال طلائی افیون بود که از پول مفساد آن توسط استخبارات ایالات متحده برای تقویت شورشی‌ها علیه اتحاد شوروی استفاده می‌شد.^۱

تجارت مواد مخدر در آغاز جنگ افغان-شوروی با حمایت سی.آی.ای شروع و تبدیل به تجارت پرمفعت چندمیلیاردی شد. این سنگ بنیاد جنگ سری امریکا در دهه ۱۹۸۰ بود. امروز تحت اشغال نظامی ایالات متحده و ناتو مفساد نقدی تجارت مواد مخدر از بازارهای

غربی سالانه به بیشتر از ۲۰۰ میلیارد دلار می‌رسد. (رجوع شود به «جنگ امریکا علیه تروریسم، میشل شوسودوفسکی، گلوبل ریسرچ، مونترال، ۲۰۰۵» و همچنان رجوع کنید به نوشته میشل شوسودوفسکی، «هیرویین به صحت شما خوب است: نیروهای اشغالگر از تجارت مواد مخدر افغانستان حمایت می‌کنند»، گلوبل ریسرچ، ۲۹ اپریل ۲۰۰۷)

به سوی اقتصاد غارت

مطبوعات امریکا به طور مشترک این نکته را تقویت می‌کنند که «کشف اخیر» ثروت معدنیات افغانستان «راه حل» برای رشد اقتصاد جنگزده و همچنان محو فقر در این



کشور است. حمله ۲۰۰۱ امریکا و ناتو و اشغال، مرحله بعدی برای تملک این منابع توسط شرکتهای غربی را مهیا نمود. جنگ افغانستان، «جنگ مالی» برای منفعت است.

تحت اشغال

امریکا و متحدین، ثروت معادن افغانستان باید پنهان نگهداشته می‌شد تا پس از استقرار صلح در کشور توسط مشتی از شرکت‌های چندملیتی استخراج معدن، به یغما برده شوند. مطابق نوشته «اولگا بوریسوا» پس از حمله در اکتوبر ۲۰۰۱، «جنگ علیه تروریسم به رهبری امریکا به سیاست مستعمراتی تبدیل خواهد شد تا در کشور با ثروت افسانوی نفوذ داشته باشد.» (بوریسوا)

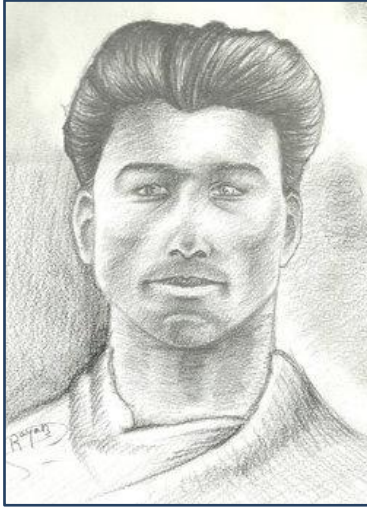
بخشی از برنامه ایالات متحده و ناتو این است تا سرانجام ثروت ذخایر گاز طبیعی افغانستان را تصرف نماید و همچنان از پیشرفت منافع کشورهای رقیب یعنی روسیه، ایران و چین در زمینه منابع انرژی این کشور جلوگیری نمایند.

یادداشت:

در حال حاضر تجارت «هلال طلایی افیون» مرکز اقتصاد صادراتی افغانستان را می‌سازد. تجارت هیرویین که در آغاز جنگ افغان-شوروی در ۱۹۷۹ با حمایت سی.آی.ای ریشه گرفت و سالانه مفاد نقدی تجارت مواد مخدر از بازارهای غربی بیشتر از ۲۰۰ میلیارد دلار به دست می‌آید.

از حمله ۲۰۰۱ بدینسو تولید مواد مخدر در افغانستان ۳۵ چند افزایش یافته است. در ۲۰۰۹ تولید تریاک به ۶۹۰۰ تن رسید در مقایسه به کمتر از ۲۰۰ تن که در ۲۰۰۱ تولید می‌شد. در این زمینه عاید چندمیلیاردی از تولید مواد مخدر افغانستان در بیرون کشور به دست می‌آید تا در داخل کشور. بنابر گزارش ملل متحد به طور سالانه در مقایسه به عاید به دست آمده از فروش جهانی مواد مخدر افغانستان که افزون بر ۲۰۰ میلیارد دلار است، ۲ تا ۳ میلیارد آن به اقتصاد داخلی برمی‌گردد. (رجوع شود به «میشیل شوسودوفسکی»، جنگ امریکا علیه تروریسم، گلوبل ریسرچ، مونترال، ۲۰۰۵)

شهید عبدالخالق قهرمان راستین وطن ماست



عبدالخالق فرزند مولاداد هزاره یکی از قهرمانان واقعی کشور ماست که ۷۹ سال قبل از امروز با نشاندن گلوله به قلب سیاه نادر شاه غدار، جانش را فدا کرد اما مردم را از مظالم یکی از پلیدترین شاهان کشور نجات بخشید. او در سال ۱۲۹۵ (۱۹۱۶) در یک خانواده روشنفکر و فقیر چشم به جهان گشود. پدر خالق، فرد تعلیم یافته و آزادیخواه بود و به زبانهای انگلیسی، آلمانی و روسی تسلط نسبی داشت چون سفرهایی به همراهی غلامنبی خان چرخی به اروپا داشت. این سفرها به مولاداد زمینه‌ای بود تا اندیشه و آرمانهایش را بارورتر سازد. او فرد پرشور و

سیاسی بود و علاقه خاص به جریانهای مترقی و دموکراتیک داشت. به همین علت در رشد و سمت دهی عبدالخالق نیز سعی زیادی می‌نمود.

خانواده خالق به نهضت امانی علاقه مفرط داشت زیرا امان الله خان، شاه وطندوست افغانستان طی فرمانی بار کنیزی و غلامی را از دوش مردم ستم دیده دور کرد که این امر باعث محبوبیت وی بین طبقات ستمکش گردید. خالق که از ملیت رنج دیده هزاره بود، مزه تلخ فقر و ستم را با تمام وجود تجربه نموده بود و ملامت از کینه عمیق در برابر عاملان تیره‌روزی ملتش بود.

او با کاکایش خداداد در خانه غلام جیلانی خان چرخی خدمت می‌نمود و پیوندش با این خانواده مبارز به او زمینه می‌داد که با چهره های جنبش مشروطه آشنا گردد و با جمعی از مبارزین دلیر ضد استبداد در یک سازمان مخفی وابسته گردد. او که در مکتب نجات تحصیل می‌کرد، از معلمین شرافتمند و مترقی اش چون محمد عظیم خان و محمد ایوب خان معاون مکتب آگاهی سیاسی کسب می‌نمود.

نادرشاه یک انسان سفاک و قسی‌القلب بود که به مجرد کسب قدرت قدم به راه خونین و مکدر امیر عبدالرحمن نهاد و اکثریت روشنفکران ستم‌ستیز و مشروطه‌خواه را قلع

و قمع کرد. شخصیت‌های برجسته کشور و وفادار به امان‌الله خان را با شیوه‌های حیوانی تحت نام قین و فانه، روغن داغ، واسکت بریدن، چانواری کردن و غیره شکنجه کرده به چوبه دار می‌آویخت.

این شاه شاید، میهنپرست نامدار غلام‌نبی خان چرخ‌ی را همراه با هجده تن از اعضای خانواده‌اش به قتل رسانید که غلام‌جیلانی خان چرخ‌ی نیز شامل آنان بود. عبدالخالق که به فامیل چرخ‌ی تمایل خاصی داشت، این قتل عام، تنفر علیه رژیم خون‌آشام نادرشاهی را بیش از پیش در قلبش شعله‌ور ساخت.

عبدالخالق و یارانش در شرایطی مبارزه می‌کردند که فشار و اختناق نادرشاهی تمامی راه‌ها را برای پیکار بسته بود. عرصه برای عناصر آگاه و ستم‌ستیز روزتاروز تنگتر و خونبارتر می‌شد و ستم و استثمار به حدی رسیده بود که او و رفقایاش را به شکستن زنجیر ستم ترغیب می‌نمود.

عبدالخالق درحالی‌که کمتر از ۱۸ سال عمر داشت، تصمیم گرفته بود به هر قیمتی و با گذشتن از جان عزیزش، نادر شاه غدار را از سر راه بردارد. او ابتدا تلاش نموده بود که در جشن سنبله همان سال قصدش را عملی کند، اما موقع برایش برابر نشد. تا اینکه به تاریخ ۱۶ عقرب ۱۳۱۲ (۸ نوامبر ۱۹۳۳)، در چمن قصر دلگشا جایی که یکسال پیشتر غلام‌نبی خان چرخ‌ی زیر قن‌داغ و میله تفنگ بشکل وحشیانه‌ای کشته شده بود، محفل توزیع انعام برای طلبه معارف تشکیل گردید. شاه منفور با غرور تمام به این فکر که با قتل و ترورش دیگر مبارزی در مقابلش نماند، در برابر صفوف متعلمین قدم میزد، تا اینکه نزدیک عبدالخالق رسید، درین اثنا او از روی شانه رفیقش محمود خان که در صف اول ایستاده بود، با تفنگچه‌اش به صورت برق آسا سه گلوله شلیک کرد که به قلب و مغز نادرخان اصابت نموده این سمبول قساوت و جنایت را نقش بر زمین ساخت. همه به هرسو در گریز بودند، گلوله چهارمی در میله تفنگچه گیر مانده بود اما او تفنگچه‌اش را با شدت تمام بر جسد نیمه‌جان شاه کوبید و بدون اینکه تلاشی برای فرار نماید، با خونسردی بر جایش ایستاد و آخرین دقایق جان‌کندن شاه خاین را نظاره کرد.

قبل از اینکه نادرخان به زباله دان تاریخ فرستاده شود، فقط شش ماه پیش از آن جوان از جان گذشته دیگری به نام سید کمال خان که در آلمان محصل بود و از سرنگونی دولت مردمی شاه امان‌الله و دست‌اندازی‌های انگلیسها رنج می‌کشید، دست به ماشه برده و سردار عزیز برادر بزرگ نادر (پدر داوود خان) را که وزیر مختار افغانستان در برلین بود به قتل رسانید. به تعقیب آن جوان شجاعی به نام محمد عظیم منشی‌زاده که در لیسه امانی معلم بود،

به قصد کشتن وزیر مختار بریتانیا در کابل وارد سفارت انگلیس شد اما چون به وزیر دست نیافت سه تن از کارمندان سفارت را کشت. میر غلام محمد غبار در اثر ارزشمندش «افغانستان در مسیر تاریخ» درین مورد می نویسد:

«دولت محمد عظیم خان را اعدام نمود و بخاطر سوختن چشم روشنفران، خواجه هدایت الله خان محبوس را نیز به دار بیاویخت تا رضایت کامل سفارت انگلیس را حاصل نماید. همچنین در کابل حکومت نظامی در دهشت و ترور افزود. تمام این صحنه ها خونین در برابر چشم وطنپرستان افغانی گسترده بود. از آنجمله جوانی برخاست و گفت: «سید کمال خان و محمد عظیم خان شهید دم مار را بریدند، اکنون نوبت من است تا خود مار را بکشم». این گفتار عبدالخالق خان بود. اینست که دو ماه بعد ضربت شدیدترین روشنفران بر فرق تاج و تخت دولت فرود آمد و این دستگاه مخرب و جبار را به لرزه در آورد.»

عبدالخالق با کشتن نادر شاه، در واقع، جان صدها تن از زندانیان سیاسی را نجات داد. غلام محمد غبار می نویسد که اگر عبدالخالق نادر خان را ترور نمی کرد، ممکن او و تمامی دیگر روشنفرانی که در سرای موتی و دیگر دخمه گاهها زندانی بودند، کشته می شدند. عبدالخالق نه از روی خصومت شخصی و احساسات جوانی بلکه با آگاهی عمیق از ماهیت رژیم حاکم و با قبول تمامی عواقب آن، که بخوبی آنرا محاسبه نموده بود، با شهامت تمام قاتل هزاران انسان شریف و ملی را اعدام انقلابی نمود. با برچیده شدن بساط نادرخان، پسر ۱۹ ساله اش ظاهرشاه بر تخت شاهی نشست اما هاشم خان، کاکای خونخوار او همه کاره بود و دوره مکدر هاشم خانی را بنیاد گذاشت که عبدالخالق، دوستان و نزدیکانش اولین قربانیان آن بودند.

به تاریخ ۲۶ قوس ۱۳۱۲ (۱۸ دسامبر ۱۹۳۳) کابل باز به حمام خون مبدل گشت و مقاومتگاه دهمنگ که خون بزرگ قهرمانان ضد استبداد و ارتجاع بر آن نقش بسته بود، اینبار با خون بیگناهان بیشماری شستشو داده شد. عبدالخالق همراه با همصنفی اش محمود خان، پدرش مولاداد، کاکایش خداداد، مامایش قربانعلی، غلام ربانی، مصطفی و لطیف جوانان خاندان چرخی، علی اکبر غندمشر کاکای محمود خان، محمود کارگر مطبوعه انیس، معلمین هر کدام میر مسجدی، محمد زمان، سید عزیز، محمد اسحق و میرزا محمد، غلام رسول معلم سپورت، محمد ایوب معاون مکتب امانی، محمد عظیم معلم، و ۲۱ تن از اعضای خانواده و نزدیکان خالق بشمول دو تن از پسران خورد کاکایش به نام های عبدالله و

عبدالرحمن بعد از شکنجه های طاقت فرسا اعدام شدند. حتی حفیظه خواهر نه ساله او نیز در سیاهچالهای شاهی از میان رفت.

جلادان ستم شاهی بصورت وحشیانه به جان عبدالخالق افتاده تمام بدن این جوان بلندهمت را دریده بودند. چشمان او را از حدقه بیرون نمودند، انگشت دستش را که ماشه را فشرده بود قطع کردند و اعضای بدنش را قطعه قطعه کردند، اما او و دوستانش تا آخرین دقایق جاننازانه مقاومت را بر تسلیم و خواری ترجیح دادند. اما دولت در مانده، سند جعلی ای را زیر نام اقرارنامه عبدالخالق در جریده دولتی «اصلاح» نشر نمود که مملو از اتهامات و دروغ های شاخدار بود.

غبار در جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ»، جریان حماسی مقاومت این جوانان رشید را چنین نقل می کند:

«عبدالخالق را آنقدر شکنجه کردند که رانهایش شارید و خودش از حرکت بماند، معهذا او تا آخر زندگی هیچ فردی از رفقای خود را افشا نکرد و گفت که من به تنهائی عزم کشتن نادرشاه را نمودم و کشتم. وقتیکه رفقای او را زیر شکنجه قرار دادند، بازهم یگان یگان آنان از معرفی کردن رفقای خود انکار نمودند. یکنفر محمد اسحق خان گفت من از اصل نقشه مطلع استم و اگر مرا با عبدالخالق مواجه کنید تمام را به تفصیل بیان خواهم نمود. شاه محمود خان عبدالخالق را روی چهارپائی بخواست و همینکه عبدالخالق رسید، رفیق مجروحش بجانب عبدالخالق خان مجروح تر نگریست و با تاثر و هیجان شدید گفت:

«ای رفیق ناجوان! چرا بمن و رفقای اعتماد نکردی و عزم خود را پنهان نمودی؟ و اگر اینطور نمی کردی حالا از این حکومت یکنفر هم زنده نه میبود. سخن آخرین خود را به تو گفتم خداحافظ.» عبدالخالق خان جواب داد: «راست میگوئی رفیق، احتیاط من بیجا بود. از تو عفو میخواهم.»

از مشاهده چنین صحنه جوانمردانه رنگ از رخسار هیئت تحقیق پرید، زیرا اینان تمام مردم را در آئینه نفس محقر خویش میدیدند، و شهامت و مردانگی را نمی شناختند.»

با تاسف فراوان که امروز از جنایتکاران جانی مثل مسعود، ربانی، مزاری و دیگران رسماً تجلیل می شود، در سالگرد و قبرهایشان میلیونها دالر به مصرف میرسد و جاده ها و موسسات تعلیمی به نامهای کثیف شان ملوث می شوند ولی از قهرمانان واقعی و مردمی ما که در برابر وحشت و استبداد بدون هیچ چشمداشتی زندگی شانرا قربان کردند، هیچ نامی برده نمی شود.

شهید عبدالخالق هرچند از میان ملت مظلوم هزاره ما برخاسته بود، اما از آن آگاهی و وجدان سیاسی برخوردار بود که بدور از مرزبندی های قومی و ملیتی و زبانی با مردم تیره بخت تمامی ملیت های وطن ما درآمیزد و به خاطر بهروزی شان جوانیش را قربان نماید. اما امروز یک تعداد شوونیست های هزاره که ویروس قومگرایی تمام وجود شان را فرا گرفته با نصب تصاویر عبدالخالق در کنار چهره های پلید و خونخواری چون عبدالعلی مزاری، شفیع دیوانه و دیگر نوکران رژیم سفاک آخندی ایران، به یاد و خاطره قهرمان راستین وطن ما توهین روا می دارند و تلاش می ورزند تا عبدالخالق بزرگ را در سطح نوکران ارتجاع و جهالت تنزل دهند.

شهید عبدالخالق هرچند به شهادت رسید اما با نثار خون نجیبش نهال عدالتخواهی و آزادی را در کشور ما نیرو بخشید و با حرکت حماسی و انقلابی نامش را منحیث یکی از قهرمانان راستین ملت ما در تاریخ ثبت نمود.



آخرین تصویر عبدالخالق شهید (نفر اول از چپ) با یاران دربندش

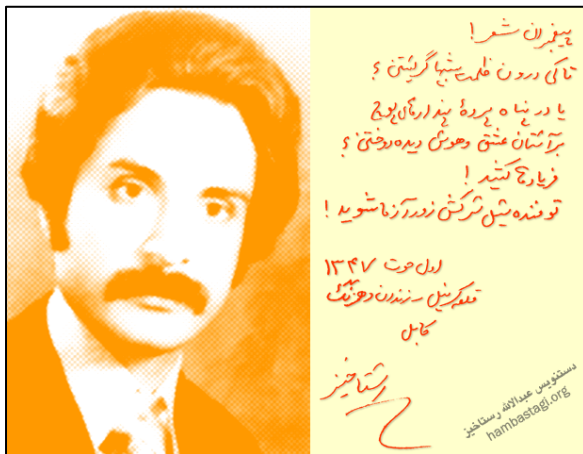
عبدالاله رستاخیز، مرد شعر و ستیز

باید بنای عشق نو و آرزوی نو

با دست های خود

در قلب مهر پرور انسان بیا نمود.

۲۶ اسد ۱۳۵۰ - زندان دهمزنگ



چند مصراع کوتاه
ولی دلنشین از شاعر آزاده
و ستم شکنی است که در
برابر رژیم های مستبد
ببیاکانه تا آخرین رمق
حیات مبارزه نمود.
روشنفکر شرافتمند و
مردمی که پس از سالها
زندان، شکنجه و تلاش
خستگی ناپذیر در راه
آرمانهای والای انسانی

سرانجام دژخیمان خلق و پرچم تیربارانش را زبونا نه جشن گرفتند.

این چهره درخشان و ماندگار تاریخ معاصر جنبش دموکراتیک کشور ما عبدالاله رستاخیز مبارز، رهبر و شاعر تواناست که با تاسف آنطوریکه شایسته این شخصیت بزرگ بود، تا حال معرفی نشده است.

عبدالاله در سال ۱۳۲۴ در جوار چونی قندهاری (محلۀ قطبی چاق) فعلا مربوط ناحیه دوم هرات چشم به جهان گشود. پدرش عبدالرحیم جگرن نظامی ارتش شاهی بود و زندگی متوسطی داشت. وی لیسه عبدالرحمن جامی هرات را با درجه عالی به پایان رسانید و وارد فاکولته ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل شد.

دهه چهل را می توان اوج خیزش های مردمسالار و نزول نظام های استبدادی در منطقه و جهان محسوب کرد. دولت مستبد و سرکوبگر ظاهرشاهی نیز متأثر از جو حاکم جهانی و

بیداری جنبش روشنفکری، برای ادامه حیاتش تن به یک سلسله آزادی های ظاهری داد که زمینه نفس کشیدن و تحرک جنبش جوان روشنفکری را تا حدی مساعد ساخت. فقر ملت و بی کفایتی دولت در ابعاد گوناگون همه را به ستوه آورده بود و از جهت دیگر دموکراسی نیم بند شاهی پیش درآمدی بود برای تبارز نفرت بی پایان مردم نسبت به حکام و فضای بسته افغانستان. میدان عمل زمینه آزمایش برای گروه های مختلف سیاسی را مهیا نمود. درین وقت بود که خط فاصل بین روشنفکران واقعی و وطن دوست و روشنفکران دروغین و نوکرمنش ایجاد کرد. خلق و پرچم و نظایر آنان که وطنروشی را پیشه کردند به دستبوسی شاه و دستگاه حاکم رفتند، بنیادگرایان به آغوش اخوان بین المللی و بعدا پاکستان پناه بردند و به ساز آنان به جان ملت افتادند. اما آنانیکه به معامله گری تن ندادند و سربه کف در راه منافع مردم صادقانه رزمیدند، تسلیم نشدند و همانند رستاخیز و هزاران یار باوقارش مرگ پرافتخار را بر پستی و ذلت ترجیح داده، بی گور و بی نشان در خاطره ها و قلب مردم جاویدانه گشتند و تا امروز راه و رسمی از خود بجا ماندند.

داکتر عارف پژمان آن روزگار و رستاخیز قهرمان را چنین نقل میکند:

«در محوطه دانشگاه (پوهنتون) اینجا و آنجا، همه روزه میتینگ برگزار میشد، بویژه مقابل کتابخانه مرکزی و یا چمن کنار فاکولته حقوق و اقتصاد. یکی از سخنران های پرشور و پر شنونده، عبدالاله رستاخیز بود، جوانی شهرستانی نسبتا بلند بالا با چشمانی نافذ و بروتی سیاه. این آقا هر گاه قصد سخنرانی داشت، پیش از خطابه و ایراد شعارها، یک قطعه نظم انتقادی میخواند، با لحن کوبنده و احساساتی. عبدالاله رستاخیز در گزینش منظومه ها مهارتی چشمگیر داشت، کار وی محشر بود. طنز تلخ مطالب او با اوضاع و احوال می خواند.»

عبدالاله رستاخیز هنگامی که محصل بود به یکی از چهره های درخشان جنبش دموکراتیک نوین افغانستان مبدل شد و فعالیت های مبارزاتی اش را در چوکات «سازمان جوانان مترقی» با نشریه «شعله جاوید» رونق بخشید.

رستاخیز با روحیه عالی انسانی، بی تفاوتی در برابر ستم و سکوت در مقابل جنایت خیانت نابخشیدنی می شمرد و بدین سبب تسلیم زر و زور نشد و اندیشه های والایش را که ندای رهاییبخش خلقها از یوغ استبداد بود با نظم، نشر و گام های استوار در محلات کارگری، پوهنتون ها و جاده ها و زندانها بی باکانه فریاد زد. زیرا اعتقاد داشت که روشنفکر باید متعهد به جامعه و مردمش باشد و به گوشه امن پناه نبرد.

«محفل هرات» جهت سر و سامان بخشیدن مبارزات حقجویانه‌ی مردم به ابتکار این قهرمان فرزانه بنیاد نهاده شد که ماهیت ستمگرانه‌ی دولت شاهی و نفوذ و توطئه‌های خاینانه روشنفکران تسلیم‌طلب و بلی‌گوی دولت را برملا ساخت. همین محفل طی سالهای قحطی و تنگ دستی با بسیج توده‌ها دولت را جبرا وادار ساخت تا گندم انباشته شده را به مناطق آسیب دیده برساند. وسعت و محبوبیت مردمی «محفل هرات» که با نام خردمندانه رستاخیز گره ناگسستنی خورده هنوز در خاطره‌های هراتیان که با اشک و آه همراه است، زنده است.

در سال ۱۳۴۷ استبداد شاهی بار دیگر اوج گرفت و موج سرکوب خیزش‌های مردمگرا شدت یافت. درست در اول می (روز جهانی کارگر) همین سال رستاخیز و یارانش که نقش کلیدی در بسیج کارگران و محصلان این مظاهره گسترده داشتند دستگیر و به زندان رفتند. دولت مستبد برای هر کدام از ۶ تا ۱۳ سال حبس تعیین نمود. رستاخیز دلیر که هنوز محصل بود همراه با همقطاران سالهای جوانی و پرکاری شان را در قفس شاهی در اسارت سپری کردند ولی در آنجا به بلوغ سیاسی رسیدند. رستاخیز، در زندان نیز رستاخیز نمود و تسلیم نشد. او همچون روشنفکران متردد و بزدل به محافل میان تهی ادبی دل‌نباخت و رابطه‌اش را با ملتش از طریق شعر، داستان، نامه‌ها و رهنمودهای انقلابی ادامه داد. چنانچه در سال ۱۳۴۸ هنگامیکه اعتراضات عدالتخواهانه و ضد دولتی دوباره در هرات شکل گرفت و رستاخیز در زندان بود با سرودن شعری به همین مناسبت سهمش را چنین ادا کرد:

اینک اینک باز اندر صبحگاهی

این چنین روشن

خلق تاریخ آفرینش

انقلابی توده‌ی شاهین مزاج تیز بینش

مست و توفان خیز می‌آید به پیش

میزداید از رخ او گرد حرمان

باز میجوشد هریوا

باز میجنبد هریوا

باز میجوشد هریوا

رستاخیز شاعر بود و به رسالت شعر کاملا آگاه. او به این گفته احمد شاملو که «شعر / رهائی‌ست / نجات است و آزادی. / و گلوله‌ئی / که به انجام کار / شلیک می‌شود.» اعتقاد

راسخ داشت و شعر را همچون حربه‌ای بسوی ارتجاع و استبداد «شلیک» می‌کرد. اشعار وی از سن و سالش پخته تر به نظر می‌رسدند که تجلی از آگاهی و استعداد سرشارش دارد. در سراسر اشعار بجا مانده از وی صلابت، ظرافت و کوبندگی بی‌همتا در برابر ساطور استخوان شکن دشمنان آزادی و سعادت وطن برق می‌زند، به همین سبب در اعتراضات و اعتصابات آن زمان اشعارش بر زبان همگان جاری بود و همگام با راهپیمایان طنین‌انداز جاده‌ها و کوی و برزن می‌گشت. او شاعران عقیم و مردم‌گریز را که به سادگی حرمت شعر را به پای خوکان روزگار و عشق‌های مبتذل سلاخی می‌کردند، بیش از چهل سال قبل از امروز، هنگامیکه ۲۳ سال داشت به درستی تشخیص داده و خطاب به آنان سرود:

«پیغمبران شعر!

تاکی درون ظلمت شبها گریستن؟

یا در پناه پردهٔ پندارهای پوچ

بر آستان عشق و هوس دیده دوختن؟»

رستاخیز پس از رهایی از زندان به ادامه تحصیل پرداخت و یکی از نمایندگان اتحادیه محصلان کابل شد. بعد از اخذ لیسانس بلاوقفه به شغل مقدس معلمی شتافت و سالها کار و فعالیت مبارزاتی‌اش را هم در همین قالب مناسب تدریس، تنظیم نمود. سلحشوری در برابر بی‌عدالتیها، برخورد سازنده، شخصیت متوازن، آگاهی، هنر تدریس، زبان شیوا و آگاهی دهی سالم، زنده یاد رستاخیز را در هر کجایی که گام می‌نهاد، مبارز می‌ساخت به همین علل دشمنان ترقی افغانستان که از محبوبیت روزافزون مردمی این فرزند رشید میهن سخت در هراس بودند و با کینه تیزی در صدد گرفتن جانش بر آمدند.

سرانجام با کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷، عبدالاله رستاخیز همانند صدها مبارز ضد دولت به دور دست ترین منطقه افغانستان (غور) تبعید شد ولی میهن‌فروشان خلقی و پرچمی که عناصر آگاه و مبارزی چون او را مانعی‌ای در برابر ادامه حاکمیت مخوف شان میدانستند، به غور نارسیده او را دستگیر و ولچک پیچ به زندان جهنمی پلچرخ می‌منتقل نمودند. رستاخیز شکنجه و اذیت و آزارهای چندین ماهه را تحمل نمود اما تسلیم نشد، تا اینکه در یکی از روزهای خزان ۱۳۵۸ این ددمنشان منفور، رستاخیز قهرمان را به پولیگون مرگ آور سپردند.^(۱)

از اینجا از دل تاریخ این زندان دردانگیز

شکستم این سکوت تلخ

تا بار دگر خوانم که مرگ ما پر قو نیست کوه است و گران سنگ است.

۱۶ میزان ۱۳۴۷

عبدالاله رستاخیز تا پای جان جانانه رزمید و با نفرت عمیق به دشمنان انسانیت راه عدالتخواهی و مردمگرایی را با نثار جانش به درگاه تاریخ روزگار حک کرد. او قهرمان واقعی و راستین ملت است نه جنایتکاران وطن فروش که امروز در هر در و برزن نام و نشان ننگین شان کشال است و به زور تانگ و توپ متجاوزان بر مردم تحمیل می‌شوند. با تاسف فراوان باید گفت؛ اگرچه نوشته‌ها و اشعار این مرد شعر و ستیز تا اکنون به چاپ نرسیده اند اما تاریخ آزادیخواهی افغانستان بدون شک نقش برازنده و انقلابی رستاخیز را هم در عرصه شعر مقاومت و هم مبارزاتش را در کنار سایر جان‌باختگان راه آزادی محفوظ خواهد داشت. و ما متعهدیم تا راهش را که همانا راه رهایی انسان دربند از ساطور استبداد و استعمار است بی‌رهرو نگذاریم.

یادداشت:

بنابر شواهد در ۲ و ۳ عقرب همین سال لست شهادت دوازده هزار انسان اسیر تنها از کابل را که در اثر شکنجه و اعدام‌های صحرائی توسط دولت مزدوران روس جان باخته بودند با بی‌شرمی تمام در پشت دروازه‌های وزارت داخله در برابر چشمان منتظر بازماندگان ماتمдар شان نصب کردند و امید همه را در هم کوفتند. به گمان اغلب رستاخیز و بسیاری از قهرمانان جانباخته که امروز جایگاه شان در میان مردم ما خالی خالی است نیز در جریان همین قتل عام وحشیانه به جاودانگی پیوسته اند.

پرتو نادری، شاعر مقاومت یا مداح جنایت؟



**آیا پرتو نادری و هم‌رکابانش از دیدن این صحنه سرخمی
مقابل یک جنایتسالار غارتگر ذره‌ای احساس شرم میکنند؟**

مادامیکه ملتی
استقلال و آزادی ندارد،
مورد تهاجم گوناگون
۴۹ کشور واقع شده،
صدها لانه‌ی جاسوسی
شب و روز طرح توطئه
و تباهی‌اش را می‌ریزند،
ویروس بنیادگرایی و
طالبی در آن بیداد
می‌کند، بیش از ۷۰
فیصد مردمش نان
خوردن ندارند، تنها در

زیر ساطور رژیم خونریز ایران ۲۰۰۰ پناهجویش انتظار طناب دار را می‌کشند و تمامیت
ارضی‌اش در معرض هجوم تروریست‌های ای.اس.ای پاکستان قرار گرفته است و تمام مردم
نگونبخت کشور تحت فاجعه پی فاجعه بسر می‌برند، در یکچنین اوضاع سکوت و دست
تسلیم بلند کردن انتهای شرفباختگی است. با تاسف بی‌غرضی در برابر فجایع و سر فرو
بردن به دامان رژیم‌های مزدور و فاسد مرض ساری و جاریست که به فرهنگ به اصطلاح
«شاعران مقاومت» و روشنفکران بی‌خاصیت وطنی مبدل شده است و امریکا و غرب هم با
تمام توان مرض مهلک بی‌غیرتی و خنثی‌گری را در کشور شیوع می‌دهند.

به تازگی در سایت رسمی دفتر ریاست جمهوری می‌خوانیم که طی محفل مشاعره در
ارگ ریاست جمهوری، آقای کززی «بخاطر خدمات شایان نصرالله پرتو نادری، استاد محمد
صدیق پسرلی، خانم آصفه شاداب و آقای محمد زمان کلمانی در عرصه ادبی، برای هریک
شان صد هزار افغانی و تقدیر نامه‌های افتخاری اهدا نمود.»^(۱)

رییس جمهوری که خود به مزدوری‌اش اقرار میکند و در سایه متجاوزان کمر به
غارت و کشتار انسانهای بیدفاع بسته است و در دوران اقتدار پوسیده‌ی ۱۱ ساله‌اش با سرازیر

شدن میلیاردها دالر در عرصه اقتصادی و سیاسی تباهی به بار آورد، حال اکت امیران خاین گذشته را نموده به صله بخشی به شاعران و فرهنگیان خادم ارتجاع آغاز نموده است. رییس جمهوری که کرکسان ۷ و ۸ ثوری را با جمع تکنوکرات های بی مایه برگرد دسترخوان رنگین افغانستان نیمه جان و ویران کله به کله کرده تا هرچه بیشتر فربه گردند به حاتم بی مانند می ماند که هر روز قاتلان ملت را می بخشد و بر سینه آدمکشان مدال می آویزد و بر گور جنایتکاران اکلیل گل میگذارد. اما اینک به نظر میرسد که اهمیت دست کشیدن بر فرهنگیان را نیز متوجه شده که «نان به نرخ روزگار میخورند» و در بدل دالر به آسانی می توانند هنر شان را در خدمت سفیدمالی کردن جنایات، فساد، وطفروشی و خیانت های دستگاه حاکمه به کار گیرند.

سخن من متوجه آن به اصطلاح شاعرانی است که هم به دهل دولت های پوشالی از رژیم خادیسست خلق و پرچم گرفته تا حاکمیت مزدور فعلی می رقصند و هم لاف از شعر مقاومت و مردمسالار میزنند. حال آنکه بین شعر و شاعران مردمخواه و شاعران ضد مردم دریای خون جریان دارد. با آقای صدیق پسرلی، آصفه شاداب و زمان کلمانی که به بیچارگی عادت کرده اند و شعر را وسیله نان و نوا میدانند و ادعای زیاده از حد هم ندارند جز ابراز تاسف عجالتا چیزی برای گفتن ندارم. حرف من عمدتاً متوجه آقای پرتو نادری شاعر سینه چاک «شعر مقاومت» خواهد بود که زمین و زمان را به مشت میکوبد و با اکت و ادا های تهوع آور و رندانه خود را سرتاج ادبیات کشور میداند. بندهایی از شعر او:

بگذار

بگذار

دلگان یاهوۀ روزگار

سرود تسلیمی خود را

با زبان بیگانه تکرار کنند،

ولی من همچنان

در کاخ بلند فردوسی اتاقتی دارم

که پشت دروازه آن نوشته است»

آ

زا

دی»

این مردک با این ادعا بلند بالا در شعرش مثل اینکه آیینهاش را گم کرده باشد دیگران را دلچک، تسلیم طلب و نوکر بیگانه خطاب میکند و لانه‌اش را کاخ بلند فردوسی و آزادی معرفی میکند و فکر میکند با اینگونه حرافی کسی عمال ننگینش را که همیشه غلام غلام بوده است و از برکت اشغالگران به کرسی جامعه مدنی و انجمن قلم تکیه زده است میتواند فراموش کند. او چندی قبل به پیشگاه جلاد عطا محمد والی بلخ سر خم کرد، اینک در بدل صد هزار افغانی و تقدیرنامه‌ای شرف شعر را به پای شاه شجاع ثالث مذبح‌حانه ریخت. کاخ بلند فردوسی را بگذار که گور گمنام هر بدخشانی با این در یوزگی‌ات نفرت بی‌پایانش را نثار خواهد کرد.

این شاعر پر مدعا در جایی دیگری می‌نویسد «خداوند را سپاسگزارم که تا هم اکنون دانه یی از در دری از دست و قلم من در زیر پای هیچ خوکی روزگار نیفتاده است»^(۲) اولاً تو کجا و ناصر خسرو کجا نه از نظر زمانی بلکه از نظر همت و ایستادگی در برابر سلطان. اگر دُر دری با دست تو به پای خوکان ریخته نشده است، چرا آقای کرزلی این همه خرابیات را به حق تو و همقطاران ارزانی میدارد مگر در درون ارگ از این قماش مفت خواران کم است و مگر نمی‌شد طبق معمول آقای رییس جمهور با این پول دل یک ملک یا یک طالب جنایت پیشه دیگر را بدست گیرد و... آخر آقای کرزلی بزرگ شده‌ی دامن «سیا» است این زیرکی را دارد که مثل تو آدمکهای کم ظرفیت را با صد هزارش می‌خرد!! زمانی میشد که ادعاهایت را حرف‌های مفت ننماید که این صد هزار و تقدیرنامه را به روی خونپر کرزلی میزدی و رفتن به ارگ و زانو زدن در برابر یک رئیس جمهور مزدور را حقارت و دون‌همتی تلقی میکردی.

باور کردنی نیست، اما واقعیت دارد که این سراینده «آزادی»^(۱) در لیست افتخارات ادبیش «اخذ تقدیرنامه آزادی از نشریه پیام مجاهد» را نیز افزوده است. تنها یک انسان اخته و بیگانه با مردم و آزادی میتواند تقدیرنامه از جانب یک نشریه اخوانی متعلق به یک بانده پلید جنایتکار و نوکر بیگانه را بپذیرد و بعد آنرا منحیث تاج افتخار، به کارنامه ادبیش بیفزاید. راستی چه رازی در کار است، جمعیت اسلامی در طول حیات ننگینش هر «آزادی» و ترقی و عناصر پیشرو را به گلوله بسته و ربانی زمانی خود به کشتن معلمی به نام «واسوخت» و دیگران توسط «بچه‌های جمعیت» اعتراف نمود، اما همین حزب دشمن علم و دانش به گردن پرتو نادری تقدیرنامه می‌آویزد؟

آقای شاعر، در تاریخ بوده اند استعدادهای سرشاری که در برابر متاع، زر و جاه همچون کوه ایستادند و در صف مردم خود قرار گرفتند. ناصر خسرو زمانه ما شدن فقط و فقط در عشق به مردم و نفرت به دشمن میتواند تجسم والا بیابد. آنانی ناصر خسرو زمانه

می‌توانند باشند که شعر را ابزار عشق بازی و در یوزگی نه بلکه به منزله «دار»ی بدانند که دژخیمان را بر آن حلق آویز کنند. سرور واصف، لورکا، خسرو گل سرخی، عبدالاله رستاخیز، میرزاده عشقی، پروین اعتصامی، عبدالرحمن لودین، شاندر پتوفی، مرضیه اسکویی، ناظم حکمت، نزار قبانی، داوود سرمد و بیشمار دیگر جانباختگان راه سعادت و آزادی که در برابر استبداد ایستاده مردند^(۳) و خفت را نپذیرفتند شاعران راستین مقاومت اند نه شما و اطرافیان تان.

هنگامی که جنایت بیداد می‌کند، فقر و بی‌عدالتی مغز استخوان محروم ترین طبقات و اقشار اجتماعی را پاشان می‌سازد، شعر نباید تنها «رستاخیز کلمات» بلکه باید «از آهن و پولاد باشد» تا شجاعانه بستیزد و درد جانکاه ملت را بگونه‌ای آواز دهد که منجر به آگاهی دهی و بسیج همگانی در برابر دشمنان خون آشام گردد. ولی نادری با آنچه می‌گوید صادق نیست:

«غمهای من سخت تر از آن است

که در شراب حل شود .

محللهای ساده روزگار

آنهاهی را حل میکنند

که از اول هیچ بوده اند»

اگر غم‌هایت با شراب قابل حل نیست پس با مبلغی که آقای کرزئی پیشکش نمود کاملاً قابل حل خواهد بود جوش نزن!! راستی مبلغی را که به شما بخشید، نفهیدم از «خون سرخ عروسان دهرآود» بود یا از امضا سند فروش مادر وطن!!

«اول» و آخر همه‌ی تان از دید ملت پنهان نمانده است، پس نمیدانم کدام قهرمانی‌ات را به رخ ما میکشی اما مردم ما قضاوت خود را کرده اند. همین که از زندان برآمدی و یا شاید در درون زندان به سادگی «حل» شده بودی و اگر نه با مشت‌های مشاطه‌گران رژیم مزدور روس چطور عضویت شورای مرکزی انجمن نویسندگان دولت پوشالی را با افتخار قبول کرده و به این هم اکتفا نکرده با کشیدن نشریه مبتذل «ژوندون» در اکت‌های «گلاستونستی» دولت نجیب همگام شدی؟ و بعد حتی در دوران حکومت قتل و بربادی و چپاول جهادی‌ها که از آسمان و زمین بر مردم مظلوم ما گلوله و جنایت و وحشت میبارید، در خدمت قاتلان ملت قرار گرفته برای ویرانه‌ها و هفتاد هزار شهید کابل برنامه «دبی» ساختی و از رادیو تلویزیون دولتی پخش کردی. پس این چسناله‌های شعرگونه‌ات بیشتر به لاف و تخیل پوک میماند تا چیزی در خور تامل.

در کشور برباد و تاراج رفته‌ای چون افغانستان، شعر تنها با بار اجتماعی و مردمی‌اش می‌تواند «زندگی» محسوب شود و به درد جامعه بخورد، ورنه همچو دلچک بی‌آزاریست که تنها دربار خاینان و محافل هنرفروشان را گرم و فرهنگ ابتذال را غنا می‌بخشد. به گفته برتولت برشت، در چنین شرایط خونبار «حرف زدن از درختان عین جنایت است»:

واقعا که در دوره تیره و تاری زندگی می‌کنم:

امروز فقط حرفهای احمقانه بی‌خطرند

گره بر ابرو نداشتن، از بی احساسی خبر می‌دهد،

و آنکه می‌خندد، هنوز خبر هولناک را نشنیده است.

این چه زمانه ایست که

حرف زدن از درختان عین جنایت است

وقتی از این همه تباهی چیزی نگفته باشیم!

کسی که آرام به راه خود می‌رود گناهکار است

زیرا دوستانی که در تنگنا هستند

دیگر به او دسترس ندارند.

نیما یوشیج آفریدگار شعر نو اصرار می‌ورزد که «باید آدم بود و درد کشید و درد را شناخت. آدم بی درد مثل آدم بی جان است. انسان، برای خوردن و نوشیدن و حرص زدن و به چاپلوسی‌های شرم آور افتادن نیست. موجودیکه اسمش انسان است استعداد دارد که به لذت‌های عالی دست بیاندازد.» ولی با تاسف در افغانستان اشغال شده ما تراژدی‌ای که منجر به نابودی ملت می‌گردد در شعر و زبان شاعران «مدرن» و «مقاومت» گنجانیده نمی‌شود چون در قاموس اینان نه درد است و نه تعهد نسبت به اجتماع موجود، چه رسد تعهد در شعر. به همین صورت این عالی جنابان شخصیت‌های فوق‌العاده ضعیف و متزلزل دارند که جز یک دسته روشنفکران مومیایی‌شده، جامعه ما با تمام فقرش چنین لکه‌های ننگ را ولو از دهان شان آتش هم بپرد، نمی‌پذیرد. اگر رکلام شدن همه‌روزه این دسته شاعرکان از طریق رسانه‌های مافیایی نمی‌بود، نامی نیز از اینان برده نمی‌شد.

چشمان بسته این دسته شاعران، کچکول بزرگ‌گدایی آویخته به گردن افغانستان را نمی‌بیند و گوش‌شان صدای انفجارات و انتحارات را نمی‌شنود ولی ثروت باد آورده جنگسالاران خواب آرام اینان را نه به نیات مبارزه بلکه از زاویه حسادت برهم میکوبد به همین سبب اندیشه و تخیل را فدای شکم، مقام و رسیدن به درگاه حاکمان میکنند و از

مبارزه و اندیشه های آزادیخواهانه فرسنگها می گریزند. حتی به گذشته خود، اگر روزگاری «برکوجه های مردم» قدم زده باشند، نفرت می فرستند.

در شعری تحت عنوان «استعداد بزرگ» به مناسبت ۵۰ سالگی اش به حقیقت خود که همانا به ذوق زمانه رقصیدن است، اعتراف میکند و به جوانان ما درس بی غیرتی و فرومایه بودن میدهد:

**من استعداد بزرگی دارم
و پس از پنجاه سال تجربه
حقیقت خوشبختی را کشف کرده‌ام
که باید جوی از غیرت کم کرد
و نان به نرخ روزگار خورد.**

استعداد بزرگ (ص ۸۵)

هرچند مقایسه شاعران درباری با شاعران مبارز و بزرگی چون احمد شاملو و نظایرش توهین به این فرزاندگان خواهد بود، اما مجبورم برای آگاهی نسل جوان، نقلی از شاملو داشته باشم تا با دیدن آن به عمق تسلیم طلبانه و شرمسارانه بودن ابیات بالا و میزان حقارت و زردرویی سراینده اش پی برند:

در سال ۱۳۳۳ شاملو به خاطر ضدیت با رژیم مستبد وقت زندانی بود، پدرش طی ملاقاتی از او میطلبد که جهت رهایی، «توبه نامه» ای بنویسد که با عکس العمل شدید شاملو مواجه میشود و طی نامه ای منظوم پاسخ میدهد:

**مرا تو درس فرومایه بودآموزی که توبه نامه نویسم به کام دشمن بر؟
نجات تن را زنجیر روح خویش کنم ز راستی بنشانم فریب را برتر؟
قبای دیبه به مسکوک قلب بفروشم شرف سرانه دهم وانگهی خرم جل خر؟
تو راه راحت جان گیر و من مقام مصاف تو جای امن و امان گیر و من طریق خطر!**

و اما پرتو نادری در میدان تملق، شعر فروشی و تجویز «فرومایه بودن» تنها نیست، او یاران و همکاسگان دیرینه و فراوانی دارد که «شرف را سرانه» داده «جل خر» خریده اند. از این قماش «ماعران» میتوان ابوطالب مظفری و کاظم کاظمی این پادوان های دربار آدمخواران رژیم «ولایت فقیه» ایران را نام برد که در نوشته های بعدی به پستی های شان خواهم پرداخت. اینان با خیانت به شعر مقاومت و پشت به ملت با سرایش اشعار عقیم و بی مایه بزرگترین خدمت را به رژیم های مرتجع افغانستان و منطقه کردند.

اینچنین به اصطلاح شاعران ولو از نظر ادبی و شکل شعرشان سرتاج ادبیات به شمار روند، اما از آنجاییکه مضمون اشعارشان ارتجاعی و بازارپست، به درد وطن و ملت ما نمیخورند و شایسته نفرین اند. در چنین شرایطی که بر ملت ما گلوله و باروت میبارد و در دام جنایتکاران، خاینان ملی و فاسدترین، مزدورترین و بویناک ترین دولت تاریخ اسیر اند، باید شعر «حربه خلق» باشد چون در چنین شرایط غم‌انگیز شاعر متعهد و بارسالت به تعبیر زیبای شاملو، «دست مینهد به جراحات شهر پیر» و «درد و امید مردم را با استخوان خود پیوند می‌زند».

و کلام آخر اینکه ما فرزندان سرزمینی هستیم که گراف مصائب رنگارنگش بام آسمان را تسخیر کرده و جنایتکارانش چیره دست تر از فاشیست‌های هیتلری در برابر ملت مظلوم ما عمل کرده اند. از خیانت و به پولیگون سپردنهای باند بدنام خلق و پرچم، فاشیزم مذهبی جهادی و طالبی تا دموکراسی بی ۵۲ فعلی، مردم ما روی شادی و آزادی را ندیدند، آنچه در این جریان نصیب سینه‌های آکنده از درد ما شد انبوهی از خاطرات تکاندهنده و دود و واویلاست که به هیچ وجه انعکاس شایسته نیافته است. پس بر شاعران، نویسندگان و هنرمندان متعهد و آزادیخواه است تا به میدان راستی درآمده «آوازجان» ملت دردمند خویش گردند و دست تمامی فرهنگیان سوداگر شعر و هنر را بسته، در محضر ملت افشاگرشان باشند.

پانویس ها:

(۱) سایت رسمی دفتر ریاست جمهوری.

(۲) اشاره پرتو نادری به شهکار ادبی ناصر خسرو

«من آنم که در پای خوکان نریزم / مر این قیمتی دُر لفظ دری را»

(۳) بر سینه ات نشست

زخم عمیق و کاری دشمن

اما

ای سرو ایستاده نیافتادی

این رسم توست که ایستاده بمیری

خسرو گلسخی

اعتراضات شاگردان، مدیر گلبدینی لیسه‌های در تخار را مجبور به فرار ساخت!



به تاریخ ۱۶ عقرب ۱۳۹۱ شاگردان و استادان «لیسه ابوعثمان تالقانی» تخار با اعتراض خشم آلود نظام‌الدین زیارمل، مدیر این لیسه را مجبور به فرار ساختند. نظام‌الدین زیارمل، رئیس حزب اسلامی گلبدین در ولایت تخار، یک شخص بی کفایت و نالایق است که توسط عبدالوهاب

ظفری رئیس معارف تخار، که او هم مربوط به حزب گلبدین است، به صفت مدیر نصب گردیده است. زیارمل یک شخص کودن و منفور است که قبلا در ریاست تفتیش وزارت معارف انجام وظیفه میکرد اما از آنجا به علت ناتوانی در پیشبرد امور برطرف گردید. او به مجردی که به چوکی مدیریت لیسه ابوعثمان تکیه زد به تغییر و تبدیل معلمان و سرمعلمان دست زده و هم‌حزبی‌های خودش را در این لیسه جابجا نمود. از جمله او سر معلم بدخشی را که یک استاد خوشنام و محبوب است به لیسه پل قاق در یکی از قریه‌های تالقان تبدیل نمود. برخورد زیارمل در برابر متعلمین مکتب نیز بسیار لمپنازه و خشن بود. او با توهین و تحقیر، شاگردان را به الفاظ رکیک و به دور از ادب چون «حرامزاده»، «ک.. دادگی» و غیره مورد خطاب قرار می‌داد و در برابر استادانی که هم‌حزبی‌اش نبودند برخورد خشن و غیرانسانی داشت و اکثرا این معلمان را در برابر شاگردان با کلمات زشت مورد خطاب قرار می‌داد.

او شاگردان پولدار را به اداره خواسته به بهانه‌های مختلف از آنان پول طلب می‌کرد. به طور مثال از عبدالقدیر ولد سبحان شاگرد صنف ۱۲ مبلغ سه صد دالر خواسته بود. از فرزنان ولد داکترخلیل یکهزار دالر طلب نموده بود. از شجاع‌الدین ولد شمس‌الدین مبلغ هشتصد دالر گرفته بود. او در بدل پول، شاگردان را از ناکامی و محروم شدن نجات می‌داد. در ضمن از

شاگردانیکه پدرانشان دکان دار بودند، اجناس مورد نیاز خود را طلب می کرد و در برابرش پولی نمی پرداخت.

این مدیر فاسد، از معاش معلمان نیز یک مقدار را زیرنام اعانه دور می داد و به جیب میزد. بطور مثال استاد جلاذخان معلم انگلیسی لیسه در برابر آمر جنایی تخار اعتراف نمود که مبلغ دوهزار از معاش او گشتانده شده است. او اکثر این خیانت های خود را بوسیله یکی از ملازمین لیسه که از خویشاوندانش می باشد و مدتی قبل به جای یک ملازم سابقه دار او را نصب نموده بود انجام می داد. از جمله او بوسیله همین ملازم کتاب های حاضری چندین صنف را به آتش کشید و طوری وانمود ساخت که گویا توسط شاگردان محروم این کار صورت گرفته است.

این مدیر زمانی کاسه صبر متعلمین و استادان لیسه را لبریز نمود که یک شاگرد خوبصورت (نامش محفوظ) را با فریب و نیرنگ بعد از ساعات درسی در دفترش خواسته و قصد بدخلاقی داشت. ملازمین لیسه متوجه این قضیه شده به دیگران اطلاع می دهند. شاگردان و استادان بارها به ریاست معارف تخار عارض شدند ولی چون رئیس معارف نیز از حزب خاین گلبدین است، به این اعتراضات وقعی قایل نمی شد.

بالاخره به تاریخ ۱۶ عقرب ۱۳۹۱ شاگردان و استادان صادق لیسه به اتفاق هم تصمیم می گیرند که خود دست به کار شده دروازه لیسه را بسته، مدیر ناکاره و فاسد را بعد از لت و کوب مفصل برانند. اما زیارمل از قضیه آگاه شده قبل از اینکه شاگردان سزایش را بدهند فرار می کند و پولیس با چندین رنجر به لیسه ریخته مانع تعقیب او توسط شاگردان می گردد.

بعد از این قضیه والی تخار برای جلوگیری از برخورد فزینی میان شاگردان و مدیر لیسه، امر برطرفی او را صادر می کند.

فردای آن میان شاگردان آوازه می افتد که رئیس معارف او را منحیث مدیر لیسه سید عبدالله شهید مقرر نموده است. به تعقیب آن تعداد وسیعی ای از شاگردان این لیسه بصورت برافروخته به ریاست معارف هجوم برده تهدید می کنند که اگر نظام الدین زیارمل به حیث مدیر لیسه شان مقرر گردید، آنان در اولین روز دروازه لیسه را بسته مانع ورود وی خواهند شد.

قابل یادآور است از زمانیکه فاروق وردک گلبدینی به کرسی وزارت معارف تکیه زده است، او تمامی پست های مهم وزارت را در پایتخت و ولایات به هم حزبی هایش سپرده و این وزارت در واقع به مرکز جهالت پروری حزب خونخوار و مزدور گلبدین مبدل شده است که ادامه این وضعیت برای آینده معارف و جوانان کشور ما خطرناک است.

احمد کایا: هنرمندی که با سلاح موسیقی به جنگ استبداد رفت



در اکثر کشورهای که استبداد در آنجا حاکمیت داشته، نسلی از هنرمندان مبارز و معترض ظهور کرده اند که هنر شانرا همچون شمشیر به خاطر مردم شان بکار گرفته با آن به جنگ بیعدالتی ها رفته اند. ترکیه از کشورهاییست که هنرمندان و روشنفکران مبارز و مردمی بیشماری را در دامانش پرورش داده است. احمد کایا، آواز خوان و ترانه سرای

پراوازه کردتبار ترکیه از زمره یکچنین هنرمندان بزرگ و مبارز به شمار می رود که خاموشی در برابر جنایات و ستم نسبت به مردمش را ننگ دانسته تمامی عمر کوتاه اما پر بارش را وقف مبارزه برای کسب حقوق تیره روز ترین لایه های جامعه اش نمود.

احمد کایا (Ahmet Kaya) در خزان ۱۹۵۷ در خانواده ای کردی ترکیه به دنیا آمد ولی شرایط سیاسی و اجتماعی این کشور زندگی کایا را همیشه به مثل خزان نگهداشت. پدرش در فابریکه نساجی شهر مالاتیا کار می کرد و زندگی فقیرانه ای داشت. سه سال پس از تولد کایا، ترکیه که هنوز از فاجعه جنگ جهانی دوم سر بلند نکرده بود، شاهد کودتای نظامی بود که رییس جمهور و تمام وزیرانش را به چوبه دار فرستاد.

پدر کایا متوجه علاقه پسرش به موسیقی شد و در جشن شش سالگی اش باقلاما (سه تار ترکی) را به او تحفه داد. کایا در نه سالگی در جشنواره روز کارگر برای اولین بار روی استیج رفت و تمام شب همکاران پدرش را دلباخته صدا و موسیقی اش نمود. سه سال بعد کودتای نظامی دیگری در ترکیه روی داد که کارگران دیگر خواب چنین جشنواره ها را نمی دیدند و حتا واژه «کارگر» را به زبان آورده نمی توانستند.

در ۱۹۷۰ بازهم کودتای نظامی به وقوع پیوست که شمار زیادی از محصلان پوهنتون و کارگران را روانه زندان نمود. خانواده کایا برای امرار زندگی به استانبول نقل مکان نمود. نفوس غرب ترکیه روز به روز زیاد شده می رفت و همچنان شکاف در میان طبقات

اجتماعی این کشور. وضعیت سیاسی کشور رو به دو قطبی شدن می‌رفت و خبر کشتار در پوهنتون‌های این کشور شدت می‌یافت. کایا برای کمک به خانواده‌اش مکتب را ترک کرد و این بار کوچه و خیابان را از دید دیگری نگریست که بر موسیقی‌اش نیز تاثیرگذار بود. او با دیدن بیعدالتی‌ها و مظالم اجتماعی نمی‌توانست خاموش بماند و به جنگ آن نرود. کایا یکجا با دوستانش در سرتاسر ترکیه سفر می‌کرد و کنسرت و نمایش رقص‌های محلی را برگزار می‌نمود. در این برنامه‌ها کایا باقلاما را در بغل گرفته و می‌خواند و در راهپیمایی‌های «شب‌های انقلابی» که توسط اتحادیه‌های صنفی و انجمن‌های محصلان ترتیب داده شده بود، شرکت می‌جست. بدینوسیله کایا می‌خواست برای حقوق ابتدایی هموطنانش مبارزه نماید. مخصوصاً او مدافع حقوق کرد‌های ترکیه بود که همیشه تحت حاکمیت ناسیونالیست‌های ترک به مثابه ملیت تحت ستم از همه حقوق‌شان به دور نگهداشته شده مورد ظلم و فشار قرار دارند.

در اول می ۱۹۷۷ در جریان راهپیمایی در «میدان تکسیم»، کایا یک دوستش را در اثر شلیک گلوله مرد ناشناس بر راهپیمایان از دست داد، اگر چه کایا موفق به فرار شد ولی درد مرگ دوستش ضربه سهمگینی بر او بود. «میدان تکسیم» همیشه مرکز تجمع تظاهرکنندگان آزادیخواه ترکیه بوده؛ در ۱۶ فیوروری ۱۹۶۹، ۱۵۰ معترض چپ توسط مخالفان راست زخمی شدند که در تاریخ ترکیه به نام «یکشنبه خونین» یا «قتل عام میدان تکسیم» مشهور است. در ۱ می ۱۹۷۷ نیز ۳۶ معترض چپ توسط افراد مسلح راست به قتل رسیدند.

در ۱۹۸۰ سومین و بزرگترین کودتای نظامی در ترکیه رخ داد که زندگی اکثریت مردم این کشور را دگرگون کرد. اکثریت دوستان کایا گرفتار و به جاهای نامعلومی برده شدند و حق ارتباط با بیرون به آنان داده نشد. امروز گفته می‌شود که حدود ۶۰۰ هزار تن تحت عناوین مختلف زندانی و هزاران تن شان در زیر شکنجه جان دادند. هزاران تن دیگر مجبور به فرار و کسب پناهندگی از کشورهای دیگر شدند. اما تمام این اتفاقات خونین کایا را مصمم تر ساخت تا با هنرش به جنگ ارتجاع و استبداد برود. او از طریق آهنگ‌هایش به یاران دربندش روحیه می‌بخشید.

کایا در صدد نشر آلبومی از آهنگ‌هایش شد ولی بنا بر خفقان حاکم در کشور و مضمون اعتراضی، آزادیخواهانه و اجتماعی آهنگ‌هایش، هیچ شرکت موسیقی حاضر به نشر آلبومش نشد. بالاخره به کمک دوستانش اولین آلبومش را به نام «گریه نکن عزیزم» در سال ۱۹۸۵ منتشر کرد. مضمون سرودهایش آنقدر اعتراضی بودند که در آن زمان حتا شنیدن این نوع آهنگ‌ها جرم محسوب می‌شد چه رسد به این که فردی آن را بسراید. چند

روز بعد از نشر این آلبوم، تمام کاست‌هایش از بازار توسط پولیس جمع‌آوری شد و کایا را دستگیر کردند و در جریان محاکمه قاضی در مورد تصنیف آهنگ‌های این آلبوم پرسش‌های زیادی از کایا نمود. بخصوص در مورد این بند که سروده بود: «در آن دوردست سرزمینی است که آنجا خوشبختی است.» ولی این آلبوم دوباره اجازه پخش را یافت که نخست در زندان‌ها و پس از آن در خیابان‌ها شهرت یافت. حال کایا به زبان زندانیان سیاسی و خانواده‌هایشان شان تبدیل شده بود.

در جریان ثبت دومین آلبومش به نام «دل تنگی برای غم‌ها» با گولتن هدیالوگلو، دختر فعال سیاسی که در جریان کودتای ۱۹۸۰ گرفتار و چهار سال را در زندان سپری نموده بود، آشنا شد و با هم ازدواج نمودند. کایا در سرتاسر ترکیه منحیث سمبول مقاومت و مبارزه شهرت یافته بود و در شهرهای مختلف این کشور به اجرای کنسرت می‌پرداخت و پس از هر کنسرت دستگیر و بازجویی می‌شد ولی به علت محبوبیتی که میان مردم داشت، دولت قادر نبود برای مدت طولانی او را در بند نگهدارد.

روزی گولتن شعری را به نام «ترانه‌ی شفق» در دسترس کایا قرار داد که از «الکو تامر» شاعر ترکی بود که بنابر افکار سیاسی‌اش در انتظار اعدام بود. او این شعر را برای مادرش سروده بود. کایا آلبوم سومش را به این نام منتشر کرد که آهنگ این شعر و متباقی آهنگ‌هایش را خود کمپوز کرده بود. آلبوم «ترانه شفق» به شهرت کایا افزود چون باوجود سپری شدن شش سال از کودتا، هنوز هم صدها هزار زندانی سیاسی ترکیه در انتظار حکم نهایی دوسیه‌های شان را می‌کشیدند و مادران و پدران این زندانیان در عقب درهای زندان با چشم گریان در انتظار دل‌بندان شان بودند.

باوجود ممنوع بودن صدا و چهره کایا در تلویزیون‌ها و رادیوهای دولتی (در آن زمان چینل‌های تلویزیونی و رادیویی خصوصی وجود نداشت)، او در میان دوستدارانش راهش را باز کرده بود و مردم چهره او را از طریق روزنامه‌ها و کنسرت‌هایش می‌دیدند. با نشر آلبوم چهارم و پنجم‌اش دیگر مطبوعات ترکیه از شهرت کایا که آلبوم‌هایش در صدر پرفروش‌ترین آلبوم‌های ترکیه قرار گرفته بودند، نمی‌توانستند چشم‌پوشی نمایند و در روزنامه‌ها در سرخط اخبار قرار گرفت. ولی در عین زمان او هر روز به محکمه نیز احضار می‌شد. در ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ دو آلبوم دیگر انتشار داد. مشهورترین البوم او «ترانه‌ها برای کوه‌ها» نام داشت که با فروش حدود سه میلیون نسخه تا هنوز منحیث پرفروش‌ترین البوم ترکیه شناخته می‌شود.

در ۱۹۹۰ برای اولین بار فرصت یافت تا در «پارک گلخانه» برای ۱۵۰ هزار تماشاچی کنسرت بدهد ولی در جریان اجرای کنسرت پولیس با فیرهای هوایی تعداد زیادی از

دوستدار کایا را زخمی نمود و یکبار دیگر کایا برای پوشیدن دستمال زرد-سرخ-سبز که رنگ‌های نمادین خلق کرد می‌باشند و توسط یکی از بینندگان در جریان کنسرت به او داده شده بود، به محکمه فراخوانده شد.

در کنار هنر موسیقی، کایا به کمک کارگران، محصلان و قربانیان کودتا نیز می‌شتافت. در ۱۹۹۳ برای شرکت در تجلیل از روز اول می به کیوبا رفت و با هنرمندان و دولتمردان آن کشور دیدار نمود. در دور از کنسرت‌ها اشتراک نمود که پول به دست آمده از برگزاری این کنسرت‌ها برای کمک به کودکان کیوبا می‌رفت. در ضمن او در کنسرت‌هایی برای کمک به کودکان بوسنیا و کارگران دنمارک نیز شرکت جست.

در ۱۹۹۵ مادرانی که دل‌بندان شان برای تحقیق توسط دولت برده شده بودند ولی دیگر هرگز از آنان خبری نبود، برای جستجوی گمشدگان شان روزهای شنبه در مقابل «لیسه گل‌تله سرای» (که قدیمی‌ترین مکتب در ترکیه می‌باشد و افراد سرشناس ترکیه مانند ناظم حکمت از جمله فارغ‌التحصیلان آن هستند)، جمع می‌شدند و خواهان وضاحت سرنوشت آنان بودند. این جنبش به نام «مادران شنبه» شهرت یافت و دولت شروع به سرکوب این جنبش نمود. کایا که در ترانه‌های گذشته‌اش نیز از درد و رنج مادران زندانیان حرف زده بود، در کنار این جنبش ایستاد و برای دفاع از آن آهنگی را به نام «مرا پیدا کن مادر» سرود و آلبومش را نیز در همان سال به این نام منتشر کرد. در این آهنگ که شعرش توسط فرهاد نیلوفری به فارسی برگردان شده، چنین می‌سراید:

مرا پیدا کن

دیشب در رویاهام دیدمت

دلم برایت تنگ شده

باز دستت در دستانم بود

و چشمانت گریان

اشک‌هایت را پاک کردم، مادر!

شیشه‌ها به زمین افتاد.

دست‌هام در درون خون

بیا کنارم، کنارم مادر

در دو طرفم دو پولیس

و دست‌هام در دست‌بند

مرا پیدا کن مرا پیدا کن مادر

دیشب در رویاهام دیدمت

دلم برایت تنگ شده مادر
اشکی که از چشمهایت سرازیر شد، من بودم
بر سینهات افتادم
بگو، آیا جانت سوخت مادر
شیشه‌ها به زمین افتاد
دست‌هام خونین شد،
بیا کنارم، کنارم مادر
در دو طرفم دو پولیس
و دست‌هام در دست‌بند
مرا پیدا کن مرا پیدا کن مادر

کایا در تمام سالهای آواخوانی با شعرای بزرگ ترکیه همکاری کرد. علاوه بر هایال اوغلو، بزرگانی همچون آتیلا ایلهان و اورهان کوتالاز جمله شعرائی بودند که کایا از شعرهای آنها استفاده می‌کرد. کمپوزهای دلنشین کایا با آثار این شاعران مردمی ترکیه، به کارهای کایا نفس تازه بخشیده بود که باعث گردید آهنگهای او همچون تیری در مبارزه علیه دولت سرکوبگر و مرتجع ترکیه نقش ادا نمایند.

کایا در ۱۹۹۸ جایزه «خواننده سال» را توسط رای مردم برای سومین بار حاصل نمود. در شب ۱۰ فبروری ۱۹۹۹، محفل اهدای جوایز با حضور مشهورترین هنرمندان ترکیه برگزار شد. کایا برای دریافت جایزه بر روی استیج رفت و چنین بیان داشت:

«با سپاس از «بنیاد حقوق بشر»، «مادران شنبه»، تمام کارمندان رسانه‌ها

و مردم ترکیه، باید بگویم که قرار است تا در آلبوم بعدی‌ام آهنگی به زبان کردی بخوانم و برایش ویدیو نیز بسازم. می‌دانم که انسان‌های شجاعی وجود دارند تا این آهنگ را نشر کنند، ولی اگر این کار را نکنند، برای مردم ترکیه چه جواب خواهند داد.»

در کشوری که دولتهای مستبدش زبان کردی را قدغن نموده استفاده از آن را جرم می‌پنداشتند، کایا این آهنگ را زمزمه نمود. حضار تالار که عمدتاً ناسیونالیست‌های ترک بودند شروع به غوغا و دشنام دادن نمودند. کایا آهنگش را تا آخر خواند و با لبخند به سوی چوکی‌اش رفت اما بازهم با دشنام و حتا برخورد فیزیکی سرشناس‌ترین هنرمندان و ژورنالیستان ترکیه روبرو شد. بالاخره مجبور شد در محاصره کارمندان امنیتی و کامره‌های تلویزیون تالار را ترک گوید. کایا که به گرفتاری رفتن به محکمه عادت کرده بود اینبار

با لقب «خاین» برخورد. فردای آن روز تمام رسانه‌های مهم ترکیه او را فقط برای استفاده از زبان کردی، خاین خطاب کردند.

پس از آن مشهورترین روزنامه ترکیه به نام «حریت» یا آزادی، عکسی از کایا در کنسرتی در برلین که در عقب استیج نقشه‌ای از سرزمین کردستان ترکیه دیده می‌شد به نشر رسانید که بعدها معلوم شد این عکس توسط خود این روزنامه دستکاری شده بود. محکمه کایا را احضار نمود و در کنار متهم ساختنش به خیانت، او را همکار حزب کارگران کردستان (پ.ک.ک.) نیز قرار داد و متهمش نمود که به دفاع از عبدالله اوچالان رهبر زندانی این حزب پرداخته است.

کایا بعد از ثبت آهنگ کردی در استودیوی شخصی‌اش، ترکیه را یکجا با همسر و دخترش به مقصد پاریس ترک گفت. محکمه در غیابش او را به ده سال حبس محکوم نمود. در پاریس کایا به اجرای کنسرت و تولید آهنگ‌های جدیدش ادامه داد، تا این که در صبح ۱۶ نومبر ۲۰۰۰ در سن ۴۳ سالگی فوت کرد. هرچند علت مرگ وی سکت قلبی عنوان شد اما هوادارانش مدعی اند که دولت ترکیه در همکاری با دولت فرانسه بخاطر پافشاری او بر دفاع از حقوق کردها، کایا را مسموم نموده است.

فردای آن روز ۳۰ هزار تن برای اشتراک در جنازه احمد کایا به پاریس آمدند و با خواندن دستجمعی آهنگ‌هایش او را در قبرستان «پرلاشز» به خاک سپردند. همسرش با بازگرداندن جنازه‌اش به ترکیه مخالفت نمود و اظهار داشت که ترکیه فعلا شایستگی آن را ندارد که مرد بزرگی چون او در خاک آن دفن گردد و تنها زمانی که یک رژیم دموکراتیک در آنجا سرکار آید و ترکیه به آزادی برسد، با انتقال جسد کایا موافقت خواهد نمود.

از کایا در مجموع ۲۲ آلبوم به جا مانده که ۱۹ آن در حیاتش و ۳ آن بعد از مرگش به نشر رسیده اند. کایا برای رک گوئی و شهامتش شهرت داشت و می‌گفت که همیشه بر لبه پرتگاه قدم می‌گذارد و از این کار نیز هیچ ابایی ندارد و همیشه کفنش را با خود در جیبش حمل می‌کند. بنابر مضمون اعتراضی آهنگ‌های احمد کایا، از او به عنوان بنیانگذار سبک معترض و موسیقی آزاد در ترکیه یاد می‌گردد.

بعد از مرگش، همسر کایا با استفاده از ویدیوهای گذشته، ویدیوی برای آهنگ کردی کایا ساخت و برای هر خانه در ترکیه فرستاده شد. در ۲۰۰۲، بیست هنرمند سرشناس ترکیه آلبومی را در ستایش از احمد کایا به نشر رساندند. آیا روزی خواهد رسید که افغانستان نیز هنرمندانی از جنس کایا داشته باشد که نه در کنار میهنفروشان و جانبان بلکه در صف مردم مظلوم شان بایستاند؟

مقایسه کایا با هنرمندان سرکاری و بی‌قلب افغانستان بسیار دردآور و آزاردهنده است. کایا کفن به دست علیه ارتجاع و جنایتکاران مبارزه می‌کرد و هنرش را همچون خنجری بر قلب دشمنان مردمش فرو می‌برد، اما هنرمندان افغانستان نظیر فرهاد دریا، شفیق مرید، وحید قاسمی و دیگران به بلندگوهای تبلیغاتی فاسدترین، پوشالی‌ترین و خاین‌ترین دولت تاریخ ما مبدل شده در برابر هنرفروشی شان از دست شاه شجاع ثالث لقب «هنرمند ملی» و نشان‌های به اصطلاح افتخار دریافت می‌کنند و به آن فخر می‌فروشند.

در بحرانی‌ترین، خونین‌ترین و ماتمزا‌ترین برهه تاریخ ما که متجاوزین خارجی و غداران داخلی هست و بود کشور و مردم ما را به بازی گرفته فاجعه‌بار ساخته اند، وطن ما هم به هنرمندانی نیاز دارد که با وجدان بلند و عشق آتشین به آزادی و عدالت، به چیزی بالاتر از دالر و شهرت بیاندیشند و هنر شانرا پرچم‌رهای سازند.

آیا روزی خواهد رسید که مردم نگویند و وطن زخمی ما نیز هنرمندان شرافتمندی از جنس کایا را در خود پرورش دهد که فریاد اعتراض ستمکشیده‌ترین و بربادرفته‌ترین ملت جهان در پرده‌های موسیقی شان انعکاس یافته میهنفروشان و خاینان ملی را آماج قرار داده متوحش سازند؟



آیا روزی خواهد رسید که افغانستان نیز هنرمندانی از جنس کایا داشته باشد که نه در کنار میهنفروشان و جانپان بلکه در صف مردم مظلوم شان بایستند؟

امریکای با ۵۰ میلیون گرسنه نمی تواند منادی رفاه و دموکراسی گردد



یک کودک حدود هشت یا نه ساله در منطقه دهمزنگ کابل پشت کاروان موترهای نظامیان خارجی می‌دوید و با اشاره دست از آنان کمک می‌خواست. این کودک پیاپی صدا می‌زد که هلو هلو دالر دالر. اما سرباز امریکایی که در بالای موتر نظامی ضدگلوله نشسته بود با اشاره تفنگ کودک را تهدید می‌کرد که نزدیک نشود.

جالب این بود که پیر مردی به کودک گفت پسرم روسها نسبت به امریکایی ها خوب بودند حداقل از بالای موتر به کودکان بسکیت می‌انداختند.

این کودک شاید نمی‌داند و یا هم دانسته هنوز هم دنبال کمک از سربازان خارجی است. هم روسها و هم امریکایی ها جز مرمی و باروت و دود و آتش هیچ کمکی به این کودک و میلیون ها کودک گرسنه افغان نکردند و نخواهند کرد.

سربازان امریکایی مجهز با پیشرفته ترین سلاح های جهان نه با کودکان ویتنام، نه تنها با کودکان فقیر عراق، سودان، افغان و غیره کمکی نکردند که آنان را با ماشین کشتار و جنایت شان بدبخت تر نمودند.

اگر هدف دولت امریکا و ارتشش کمک رسانی می‌بود، هفده میلیون کودک کشور خود شان را از فقر و گرسنگی نجات می‌دادند. حداقل در یک دهه گذشته کاهش رشد اقتصادی و ناکامی دولت امریکا در پوشش تامین اجتماعی موجب شد تا میزان فقر در این کشور به بالاترین حد خود از دهه ۱۹۶۰ میلادی برسد. تازه ترین نظر سنجی «آسوشیتد پرس» از کارشناسان اقتصادی و استادان پوهنتون ها نشان می‌دهد که در سال ۲۰۱۲ بیش از سه میلیون نفر به صفوف فقرا در امریکا اضافه شده اند. از حدود پنجاه میلیون امریکایی که

با خطر گرسنگی روبرو هستند نزدیک به هفده میلیون آن کودک و اکثریت شان سیاهپوستان آن کشور اند که هنوز هم مورد استثمار وحشیانه قرار دارند. این روزها امریکا بیش از قبل با آزاردهنده ترین زخمش یعنی فقر دچار است. زخمی که حتی رسانه های دروغ پراکنی مثل «بی بی سی» و نظایرش هم نمی توانند از آن چشم پوشی کنند.

برنامه «پانوراما» از تلویزیون فارسی بی بی سی چند شب پیش از آغاز انتخابات ریاست جمهوری در امریکا مستندی پخش کرد که اوج فلاکت امریکائی ها را به تصویر کشید. این گزارش که توسط هیلاری آندرسن تهیه شده، وضعیت فقر و بیکاری در امریکا را با آمار و ارقام رسمی تشریح می نمود. تصاویری که پیش از این در کمتر رسانه طراز اول جهان دیده شده و بویژه رسانه های دروغپرداز امریکایی همیشه آنرا زیر می زنند.

از کانال های گنبدیده زیر شهر ظاهرا پر رونق «لاس و گاس» و بی خانمانی یک و نیم میلیون کودک، تا صف طولانی بیماران در شفاخانه ها و بی نصیب بودن ۵۰ میلیون امریکایی از بیمه صحی، گوشه ای از صحنه های دردآور این مستند بود.

درین گزارش گفته میشود که در حال حاضر ۴۷ میلیون امریکایی (یا از هر شش امریکایی یکتن) زیر خط فقر قرار دارند که در نیم قرن اخیر بی سابقه است و به همین جهت در سراسر این کشور، مردم خشمگین هستند؛ چون یک پنجم درآمد امریکا نصیب ثروتمندانی می شود که یک درصد جمعیت امریکا را تشکیل می دهند.

گزارش ها حکایت از آن دارد که درآمد سالانه بیش از بیست میلیون امریکایی کمتر از نه هزار و پنجاه دالر است که در مقایسه با هزینه های بلند زندگی در امریکا رقم ناچیزیست. شش میلیون امریکایی زندگی خود را روی سرک ها و کوچه ها، زیر پل ها و یا در منزل اقوام و دوستان سپری می کنند، در حالیکه به علت بحران شدید در زمینه مسکن، دهها هزار منزل مسکونی متعلق به شرکتهای بزرگ خالی از سکنه هستند. مستند «بی بی سی» تصاویر دلخراشی از زندگی امریکایی ها نشان میدهد. یک کودک در مصاحبه با «بی بی سی» می گوید مادرش بعضی شب ها برای آنان از بیچارگی و گرسنگی موش می پزد. کودک لحظات خوردن گوشت موش را با اشک ریزی بیان می کند. این گوشه ای از وضعیت کودکان فقیر در کشوریست که ادعا دارد با بمب و گلوله به کشورهای دیگر رفاه، دموکراسی و حقوق بشر می آورد!

وزارت زراعت امریکا گفته شش عشر چهار میلیون خانواده امریکایی با کمبود مواد غذایی روبرو هستند و اکثرا غذای کافی برای خوردن ندارند. بر اساس آمار ارایه شده از سوی این وزارت، حدود ۱۴ میلیون امریکایی بیکار هستند و زندگی فلاکتبار دارند.

«نابرابری در امریکا از کشورهای جهان سوم بسیار گسترده تر است»

کارل گیسون، از مؤسسان جنبش یو اس آنکات (U.S Uncut) در گفت و گو با رسانه ها گفته است «نابرابری در امریکا، در حقیقت از بسیاری از کشورهای جهان سوم از جمله اوگاندا و روندا بیش تر است».

بنابر آمار جدید موسسه سیاست اقتصادی امریکا، شکاف میان اقشار ثروتمند امریکایی و اقشار متوسط جامعه در ۵۰ سال گذشته دو برابر شده است.

بر اساس گزارش جدید کنسرسیون کشورهای توسعه یافته از میان ۳۴ کشور عضو «سازمان همکاری و توسعه اقتصادی»، بالاترین میزان نابرابری درآمد و فقر به امریکا اختصاص دارد و بخصوص کودکان امریکا در میان کشورهای پیشرفته بدترین وضعیت معیشتی را دارند.

مایکل مور فلم ساز پرآوازه امریکایی در فلم های مستند مشهورش چون «سیکو»، «کپتالیزم، داستان عشق»، «فرانهایت ۱۱/۹» و غیره به نابسامانی های اجتماعی و نبود عدالت اجتماعی در این کشور با دلایل و مدارک معتبر پرداخته است که آگاهی بخش و تامل برانگیز اند. تجارتي شدن بیش از حد خدمات صحتی و بازی سرمایه داران با حیات فقرا حتی به سوژه بعضی فلم های امریکایی نیز مبدل شده و از جمله فلم «جان کیو» با بازی هنرپیشه نام آور هالیوود، دنزل واشنگتن به این قضیه می پردازد.

این درحالیست که بودجه نظامی امریکا برابر است با مجموع بودجه نظامی تمام جهان. تنها بودجه رسمی پنتاگون و شانزده سازمان جاسوسی امریکا بیش از یکهزار میلیارد دالر است اما این ارقام مصارف جنگ امریکا در عراق و افغانستان را در بر ندارد. آمار واقعی مصارف نظامی امریکا پنهان نگهداشته شده و هیچکسی در موردش نمی داند چون پنتاگون بودجه ای به نام «بلک بجت» (بودجه سیاه) دریافت می کند که مقدار آن به مردم گفته نمی شود و فقط رئیس جمهور از آن آگاهی دارد و می تواند صورت مصرف آنرا تقاضا کند. این بودجه مخفی برای پر کردن جیب مقامات نظامی امریکا و دادن رشوه های کلان برای خریداری عناصر و وطن فروش در کشورهای دیگر به مصرف می رسد.

فقر و نابرابری در سالهای اخیر امریکا اعتراضات و جنبش های عظیم مردمی را به دنبال داشته است. در سال ۲۰۱۱ معترضان امریکایی با شعار «ما ۹۹ درصد هستیم!» به جاده ها برآمدند. «جنبش ۹۹ درصدی ها»، ۱۷ سپتامبر ۲۰۱۱ زمانی آغاز شد که گروهی از مردم در اعتراض به نابرابری، فساد در سطوح عالی و نابرابری های اجتماعی و اقتصادی با شعار «اشغال وال استریت» در منطقه تجاری نیویورک تجمع کردند. اما این جنبش با شدیدترین واکنش سرکوب شد. میلیون ها امریکایی آگاه با شعار «ما ۹۹ درصد هستیم» خط خود را

مبارزه علیه «۱ درصدی ها» اعلام نموده تا امروز به مبارزات شان ادامه میدهند. اما از آنجاییکه رسانه ها و غول های رسانه ای امپریالیستی مانند سی ان ان، فاکس نیوز، ای بی سی نیوز، ای پی و دهها روزنامه و شبکه تلویزیونی در اختیار رژیم امریکا قرار دارند، برحقایق پرده پوشی کرده و واقعیت های زندگی در امریکا را وارونه جلوه داده، اشغالگری های امریکا در بیرون از این کشور را نیز جنگی برای «صلح و امنیت» تبلیغ می کنند.

رسانه ها در امریکا به طور عمده در تسخیر شش شرکت بزرگ قرار دارند و این شش شرکت تصمیم می گیرند جامعه ۹۹ درصدی امریکا هر روز چه چیزی مطالعه یا تماشا کنند یا به چه چیزی گوش دهند. همین شرکت های بزرگ اند که دولت و مقامات مهم را نیز در اشغال شان دارند.

امریکا تنها در دو جنگ عراق و افغانستان طی یازده سال گذشته بیش از دوهزار میلیارد دلار مصرف کرده است، و این مردم مظلوم امریکا هستند که باید با پرداخت تکس های بلند این هزینه سرسام آور را متقبل شوند. وزارت دفاع افغانستان مصرف یک هفته سربازان امریکا در افغانستان را یک میلیارد دلار اعلام کرده و این برابر است با نیمی از بودجه سالانه حکومت کوزی.

اما این شرکت های بزرگ امریکا و چند سرمایه دار این کشور اند که بیشترین سود را از این جنگ می برند و با حرص سیری ناپذیر شان به قیمت خون و عرق میلیونها انسان در امریکا و سایر کشورها، بر سرمایه های شان می افزایند. از عواید اقتصادی نفت و گاز در عراق گرفته تا فروش اسلحه به کشور های عربی و قاچاق مواد مخدر در افغانستان سود های هنگفتی به جیب یک فیصدی های امریکا می ریزد. اینان تلاش دارند که با انداختن بار بحران بیسابقه سیسم سرمایه داری بر دوش ملت های فقیر و زحمتکشان امریکا، بر آن فایق آیند، از همینرو زنجیرهای ستم و استثمار بر دست و پای فقرا را شدید تر حلقه می زنند.

نتیجه مصارف در جنگ افغانستان که طولانی ترین جنگ برای امریکاست جز بدبختی، ویرانی، کشتار و ترور چیزی برای مردم فقیر کشور ما و امریکاییان نادر به دنبال نداشته و نخواهد داشت. گذشته از مصارف نظامی، سالانه میلیارد ها دلار هم به جیب جنگسالاران و مهره های اصلی و جاسوسانی می رود که مانند کنه در بدنه حکومت کوزی نصب هستند. افرادی مانند سیاف، خلیلی، فهیم، عبدالله، عطا محمد، گل آغا شیرزی، کوزی، اسماعیل خان، احمد ضیا مسعود و دالر خوران و مهره هایی مانند احسان الله بیات، میرویس عزیززی، محمود کوزی، زمری کامگار، حسین فهیم، کمال نبی زاده و غیره با فروش افغانستان به امریکا، دالر درو می کنند و همه روزه دعا می کنند که دست امریکا را خداوند از سر شان کوتاه نکند.

رژیم بر سراققدار امریکا اگر ناجی صلح و آرامش می‌بود، اولتر از همه برای مردم خودش این ارزش‌ها را ارزانی می‌نمود و بعد به فکر مردم عراق و افغانستان و سودان و سوریه و دیگران می‌شد. و این چیزییست که روزتاروز تعداد بیشتر مردم امریکا هم به آن پی برده اند و علیه دولت جنگ افروز شان برخاسته خواهان محاسبه اند. اگر حاکمان امریکا کوچکترین توجهی به مردم فقیر آنکشور میداشتند، تنها با بخشی از بودجه سرسام آور نظامی می‌توانستند فقر و فلاکت را ریشه کن کنند، اما از آنجاییکه فقر ۹۹ فیصدی هاست که خوان یک فیصدی‌ها را رنگین و جیب شانرا پر می‌کند، به این مسئله کوچکترین توجهی مبذول نمی‌دارند.

مردم امریکا در یکچنین وضعیت ابتر به پیشواز انتخابات رفتند و همه روزه به دروغ‌ها و لاف و پتاق دو کاندید رامنمی و اوباما از طریق بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیستی گوش دادند. تنها این دو کاندید بیش از دو میلیارد و ۶۰۰ میلیون دالر برای کمپاین خود به مصرف رسانیدند که در تاریخ امریکا رکود تازه‌ای به ثبت رسانید. اما هر فرد آگاه و باخبر از ماهیت سیستم حاکم امریکا می‌داند که این دو حزب جمهوریخواه و دموکرات هیچ فرق ماهوی با هم نداشته و هر دو از یک فیصدی‌ها نمایندگی نموده حافظ منافع شرکتهای غول پیکر و غارتگر اند.

هر فرد آگاه و باخبر از ماهیت سیستم حاکم امریکا میداند که این دو حزب جمهوریخواه و دموکرات هیچ فرق ماهوی با هم نداشته و هر دو از یک فیصدی‌ها نمایندگی نموده حافظ منافع شرکتهای غول پیکر و غارتگر اند.

مردم امریکا از انتخاب اوبامای سیاهپوست در چهار سال گذشته درس بزرگی آموختند. او که با وعده‌های چرب و بلندبالای «تغییر و امید» به میدان آمد و با شیوه‌های جدید عوامفریبی اکثریت مردم را جادو نموده به

رای دادن به خود تشویق نمود، اما عملاً دیده شد که تغییر او فقط تشدید فقر و بحران و جنگ بود و بس. اوباما نه تنها جنگ را در افغانستان ادامه داده بلکه لیبی را به آتش کشید و از چاله به چاله انداخت و حال از طریق کمک به القاعده، سوریه را نیز به مخروبه مبدل کرده و پیاپی کشورهای دیگر را تهدید می‌کند. به همین دلایل بود که میزان شرکت مردم در انتخابات امسال بسیار کمتر از سال ۲۰۰۸ بود. اوبامایی که در آنسال با یک اکثریت قاطع برنده شده بود امسال نسبت به رقیبش حدود دومیلیون رای کمتر بدست آورد ولی از برکت سیستم پیچیده انتخابات امریکا بود که بازهم برنده گردید.

کشوری که تفاوت های اجتماعی در آن به این حد گسترده باشد و مردمش از عدالت اجتماعی برخوردار نباشند، ادعای دموکراسی و حقوق بشر آن به چرندیات رذیلانه‌ای می ماند که فقط مطبوعات مزدور و روشنفکران خودفروخته می توانند آنرا نشخوار کنند.



بازهم چهار کودک قربانی بمباردمان اشغالگران امریکایی شدند



اشغالگران امریکایی چهار کودک را در ولایت لوگر کشتند و دو کودک را زخمی کردند. همچنان سربازان امریکایی در ولایت زابل سه غیر نظامی را که نه با طالبان و نه هم با حکومت رابطه داشتند با خود بردند. نظامیان امریکایی ساعت ۳ بعد از ظهر روز ۲۱ اکتوبر، عملیاتی را در بره کی

برک لوگر به راه انداختند که در نتیجه بمباردمان هوایی چهار کودک که مصروف چراندن مواشی بودند جان های خود را از دست دادند. نیروهای آیساف نیز کشته شدن کودکان را تایید نموده اند. در ولایت زابل هم به دلایل نامعلومی سربازان امریکایی وارد یک خانه شده و چهار نفر را با خود برده اند که از سرنوشت سه تن آنان اطلاعی در دست نیست.

بردن و کشتن افغانها بدست سربازان امریکایی حال به یک امر معمول تبدیل گردیده است. حکومت هم تنها با محکوم کردن این رویدادها بیشتر در تلاش زیر زدن و سرپوش گذاشتن روی جنایات خارجی ها است. کرزى با اشک تماشای ریختن و با شانه خم کردن در برابر امریکا از بادارش احترامانه تقاضا می کند تا دست از کشتار افغانها بردارد! واکنشی صرفا به منظور خاک زدن به چشم افغانها و بازماندگان قربانیان.

سازمان ملل متحد آماری که از کشته شدن غیر نظامیان در افغانستان منتشر کرده نشان میدهد که از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۲ چهارده هزار غیر نظامی افغان کشته شده اند. وزارت دفاع افغانستان کشته شدن حدود ۴ هزار سربازش را در یازده سال گذشته تایید می کند و وزارت داخله افغانستان هم می گوید از سال ۲۰۰۵ تا کنون نزدیک به ۸ هزار پولیس افغان کشته شده اند. هیچ یک از این نهادها آمار تلفات غیر نظامیان و سربازان افغان پیش از سال ۲۰۰۵ را به گونه واقعی ارایه نمی کنند درحالیکه دهها هزار افغان طی بیش از دهسال تجاوز نظامی امریکا و ناتو بیرحمانه بوسیله اینان به قتل رسیده اند. اما حکومت کرزى، کمسیون

حقوق بشر، یوناما و هم خود امریکایی ها آمار تلفات را می کوشند بسیار کم نشان دهند و روی حقایق پرده اندازند.

این درحالیست که طالبان جانی، حزب فاشیست گلبدین و دیگر گروه های تروریستی نیز بیشترین قربانیان شانرا از میان مردم مظلوم و بیگناه افغان می گیرند و همه روزه به شکنجه و کشتار هموطنان ما ادامه میدهند.



پیرم قل، سردسته دزدان و قاتلان در ولسوالی رستاق تخار



سال ۱۳۷۹ متعلم صنف نهم در لیسه حضرت عمر فاروق ولسوالی رستاق ولایت تخار بودم. در آزمان مثل امروز جو انارشی در کشور حاکم بود و در رستاق پیرم قل با باند دزدانش حکمروایی داشت. در روز شروع مکتب ما قرار بود پیرم قل شخصا برای افتتاح سال تعلیمی شرکت کند. ما منتظر تشریف آوری این شاهنشاه جنگسالار بودیم. او با بادی گاردهایش که چهره های مضحک و وحشتناک داشتند وارد محوطه مکتب شد. شاگردان به حکم اداره مکتب صف بسته بودند تا سخنرانی این دانشمند قتل و

چپاولگری را بشنوند! وقتی پیرم قل به متعلمینی که عده‌ای با پیراهن و تنبان و تعدادی با پتلون و یخن قاق حضور داشتند نظر انداخت بصورت برافروخته گفت، اینهایی که پتلون به تن دارند فردا این لباس کافری را دور انداخته با لباس مسلمانی بیایند آنگاه من به شما سخنرانی خواهم کرد و بدینصورت مراسم افتتاحیه را یکروز به تعویق انداخت.

فردایش که اکثریت با پیراهن و تنبان حضور به هم رسانیده بودند چند تنی هم که بیخبر از روز قبل هنوز مرتکب جرم پتلون پوشی شده بودند از ورود شان به داخل مکتب جلو گرفته شد. مثل روز قبل باز پیرم قل آمد و طی سخنرانی‌اش در کنار تعریف و تمجید از خود و مجاهدینش، گفت «فزیک مزیک را دور بیاندازید، قرآنکریم و مضامین دینی بخوانید که در روز آخرت به درد تان میخورد.» از آن تاریخ بیش از دوازده سال میگذرد، اما مردم رستاق و سراسر تخار هنوز هم در سایه تفنگ، فساد، استبداد و زورمداری پیرم قل و جنگسالاران همجنسش بسر برده و زندگی برای مردم بی‌واسطه و فقیر شکنجه‌بار و دردناک است. فقط تفاوت امروز با یک دهه قبل اینست که اینان یگان کلمات لوکس «دموکراسی»، «انتخابات» و غیره را نیز یاد گرفته اند و با آن بازی می‌کنند.

پیرم قل و دیگر قومندانهای غارتگر و آدمکشش که از راه رذالت و چپاول و فساد و قاچاق مواد مخدر به میلیونرها مبدل شده اند، در حرمسرای خود چندین زنی را که به زور به عقد خود درآورده اند دارند و هر کدام بیشمار اولاد دارند که جوان هایشان در جنایت با والدین تمرین قتل و آدمکشی میکنند. اینان حتی بعضی اولاد های جوان شانرا برای تحصیلات عالی به خارج از کشور فرستاده اند تا «فزیک مزیک» بخوانند و با کسب دانش، با شیوه های عملی تر و نافذتر در کوییدن مردم فقیر و نگهداشته شده در جهل و بیسوادی در کنار پدران شان نقش ادا کنند. این گرگ زادگان شیوه های نوین استبداد را می آموزند و اکثرا وقتی به منطقه برمیگردند همچون شاهزدگان مملو از تکبر و غرور بر مردم ستم روا داشته، آنان را تحقیر و توهین میکنند.

در مورد دیگر پسران پیرم قل زیاد نمی دانم، اما یکی به نام خلیل ضیائی در ترکیه مصروف تحصیلات عالیست و دیگرش به نام بشیر ضیائی در هندوستان. و اینان با همان لباس «کافری» که پدر شان ما را از پوشیدن آن منع میکرد، با ژست های گوناگون عکس می گیرند و در صفحات فیسبوکی شان به رخ دیگران میکشند. پیرم قل و همقطارانش که مرگ خود را در آگاهی ملت میدانند، هر تلاشی را به خرج میدهند تا جوانان و مجموع ملت در جهل و بیسوادی بمانند. او در کنار فساد و چپاول دارایی های ملت، حتی از بودجه معارف و پول تعلیم و تربیه اولاد وطن میزند. در سال ۱۳۷۴ ملل متحد به خاطر اعمار مجدد لیس ولسوالی رستاق مبلغ ۶۲۰۰۰۰۰۰ افغانی کمک نمود اما پیرم قل در همدستی با والی وقت تخار، تمامی این پول را به جیب زدند و حتی از مردم نیز با تهدید و زور به نام تعمیر لیسه کافی پول جمعآوری کردند. امروز هم وضعیت تعلیم و تربیه در مکاتب تحت اداره این شیاطین در تخار و چه بسا سراسر افغانستان بحرانی است و عملا درس و تعلیم وجود ندارد و از امکانات ابتدایی برای شاگردان خبری نیست. در طول جهاد که پیرم قل با حزب اسلامی گلبدین روابط داشت در همدستی با ملا نادر مشهور به نادر جلاد و مولوی عبدالحلیم به ترور روشنفکران تخار پرداخت و به مجرد دستگیری هر فرد روشبین و آگاه فوری به قتل او مبادرت میکرد. چندین بار مردم اعتراض کنان به او مراجعه کردند که دست از کشتن انسانهای مسلمان و شریف بردارد اما او جواب داد «اگر مسلمان باشند به جنت میروند و اگر کافر باشند به دوزخ».

بعد ها با مسلط شدن شورای نظار در رستاق در سالهای ۱۳۶۶، پیرم قل به باند شورای نظار و جمعیت اسلامی پیوست و طی درگیری های خونین با مامور حسن که در آزمان با حزب اسلامی بود باعث قتل و کشتار دهها تن در قریه های گرگان، سقاوه و سنگ علی گردید. وی طی سالهای گذشته گاهی با دوستم و گاهی با جمعیت کله جنبانده و هرطرف

لقمه را چربتر یافته لولیده است. مخصوصا در دوران حکومت شر و فساد ربانی، پیرمقل و دیگر جنگسالاران خاین به مقام و پست های مهم رسیدند و حاکمیت شان بالای مردم مظلوم قویتر شد. حتی در دوره قبلی پارلمان پیرم قل با ثقلب و زورگویی و فساد همراه با دیگر جنایتکاران گویا نماینده ملت مردم رستاق در پارلمان مسخره بود. تا وقتی احمد شاه مسعود زنده بود، او نیز با دادن باج برای جلب یکچنین قومندانان وحشی تلاش می‌ورزید و بر همه خیانتها و انسان کشی هایشان چشم می‌بست. زمانیکه مسعود در آخرین سالهای حیاتش به سفر مشهورش به فرانسه رفت و با مقامات اتحادیه اروپا دیدار نمود، در کنار فروخته شده‌هایی چون داکتر عبدالله و مسعود خلیلی، گرگان خونخواری چون پیرم قل و حسین انوری را نیز در هیئتش شامل ساخته بود.

پیرمقل که خودش را آمر جهادی ولسوالی رستاق می‌نامد حاکم بی‌چون و چرای رستاق است که همراه با معاونش سبحان قل ابراهیمی به زور تفنگ حاکمیت می‌چلانند، به زور دختران مردم را به عقد خود و قومندانچه هایش درمی‌آورد و کوچکترین اعتراض و مخالفت را با گوله پاسخ می‌دهد. او خودش با آنکه بیسواد است اما ولسوال و همه اراکین دولتی رستاق را تعیین میکند و این مقامات هم هر کدام سگ رام پیرم قل اند. او در آدم کشی شهرت سرتاسری دارد و از درک تولید و قاچاق هیروئین هم روابط مستحکمی با مافیای مواد مخدر دارد و دستگاه‌های هیروئین سازی‌اش در قریه‌جات تخار فعال اند.

داستان‌های وحشتناک قتل و قساوت باند پیرم قل بشمار اند. یکی از نمونه‌های دردآور آن اختطاف دو کودک به نام‌های محمد یوسف ۶ ساله و فریدون ۷ ساله بود که به تاریخ ۴ ثور ۱۳۸۴ توسط تفنگ بدستان تحت قومانده پیرم قل صورت گرفت. این ستمکاران دو کودک معصوم را فقط به خاطر عدم اطاعت پدر شان (نجیب الله) از اوامر پیرم قل به قتل رسانیده و بعد اجساد شانرا در بوجی نموده به دریای کوکچه انداختند. این جنایت باورنکردنی تظاهرات وسیع و خشم‌آگین مردم به جان رسیده رستاق را به دنبال داشت و حتی نمایندگان مردم به کابل آمده به ملاقات کرسی رفتند تا آنان را از شر پیرم قل و سگان وحشی‌اش نجات دهد، اما باوجود وعده و وعیدهای کرسی تا امروز هیچ تغییری در اوضاع نیامده و همچنان این غداران بر سرنوشت مردم حاکمند و کرسی نیز با بیشرمی هرچند گاهی اینان را به پست‌های مهمتری نصب میکند. نجیب الله پدر این دو کودک میگوید وقتی او تصاویر پسرانش را به کرسی نشان داده و با گریه جریان قتل فجیع آنان را تعریف نمود، کرسی با خونسردی برایش گفته است، «حال کاری نمی‌شود برو دیگر اولاد بیاور!»

در میزان ۱۳۹۰ گور دستجمعی‌ای در روستای «سی‌آب» ولسوالی رستاق کشف گردید که در یک مغاره موقعیت داشت. بقایای اجساد دهها تن از این گور بیرون کشیده شد. همه مردم رستاق میدانند که این مغاره در جریان جنگهای داخلی شکنجه‌گاه پیرم‌قل بود و او مسئول قتل دهها تن به شمار میرود ولی نه کمیون حقوق بشر درین باره کوچکترین عکس‌العملی نشان داد و نه هم دولت کرزی. در یک قضیه دیگر ظلم و ستم پیرم‌قل، پسران نمازبای هریک حبیب الله و احمد خان سال گذشته به کمیون حقوق بشر، سارنوالی تخار و شخص کرزی عارض گردیدند که «در زمان حکومت ربانی، پدرم نماز بای، برادرم فیض الله و پسران کاکایم شاه مراد خان بیک مراد به تاریخ ۱۰ سنبله ۱۳۷۲ بدون موجب توسط هریک پیرمقل، سبحان قل، قومندان سلیم در ساحه لنگر آبی ولسوالی رستاق به طور بیرحمانه به قتل رسیدند..... همچنان دو دربند حویلی نشیمن در شهر جدید رستاق و مبلغ پنجمصد هزار افغانی پول سابقه و دو راس اسب و غیره اموال خانه ما را تاراج نموده اند.»

هرچند دفتر کرزی قضیه را به سارنوالی محول نمود اما مثل هزاران حکم دیگر کرزی در زیرخانه‌های محاکم افغانستان پوسید و کسی تا به امروز به داد این خانواده و بیشمار دیگر قربانیان پلشتی‌ها و خونخواری‌های پیرمقل و دیگر جنگسالاران جمعیتی و دوستمی که به زور تفنگ و پست‌های دولتی شان مردم تخار را بیچاره ساخته اند نمی‌رسد.



بشیر ضیائی پسر پیرم قل، جنگسالار خونخوار در تخار

خلیل ضیائی پسر پیرم قل، چنگاه ولسوالی رستاق تخار

خلیل و بشیر پسران پیرم قل که اولی در ترکیه و دومی در هندوستان مصروف فراگیری «فزیک مزیک» اند و تصاویر شانرا که «لباس‌های کافری» بر تن دارند در فیسبوک به نمایش می‌گذارند.

داکتر احمد مشاهد،

یکی از «مقامات» دولت فاسد کرزی را بشناسید



مکشی بر زندگی و فساد «داکتر» احمد مشاهد، رئیس «کمیسیون مستقل اصلاحات اداری و خدمات ملکی» احمد مشاهد از قریه ترشت ولسوالی ورسج ولایت تخار، فرزند وکیل ایوب یکی از وکلای مستبد زمان

ظاهرشاه است. بعد از کودتای خلق و پرچم و تجاوز روسها به افغانستان که کشور در ورطه‌ی بحران سیاسی سقوط کرد، متنفذین و طبقات حاکم وقت، بخصوص وکیلان ظاهرشاهی که از خون مردم بیچاره مال و منال اندوخته بودند، منافع خویش را از سوی تنظیم‌ها و گروه‌های تازه شکل گرفته‌ای در خطر میدیدند که با سلاح و پول سی.آی.ای، آی.اس.آی، ایران، عربستان و غیره تجهیز و تمویل می‌شدند. آنان فرزندان شان را شامل تنظیم‌های مختلف نمودند تا با رسیدن هر کدام بر اریکه قدرت سیاسی، به حیات ذلت بار خویش همچون گذشته ادامه دهند.

با این نیت بود که احمد مشاهد، جمعیتی و شورای نظاری شد و در زمان اوجگیری جنبش ضد روس در افغانستان طب را تمام ناکرده راهی پاکستان گردید و مثل دیگر رهبران جهادی پیشوند دروغین «داکتر» را هم به نامش علاوه کرد. او بعد از سقوط رژیم نجیب، آدم مطرح در میان دسته مسعود در مربوطات ورسج فرخار بحساب می‌آمد. به همین دلیل با اوج درگیری‌های تنظیمی در تخار و کندز منحیث والی ولایت تخار به وظیفه گماشته شد.

مشاهد زمانی که ورسج یکی از پایگاه‌های عمده شورای نظار و جمعیت در شمال به حساب می‌آمد، منحیث آمر عمومی جبهات فرخار و ورسج تعیین گردیده بود. او شخص پول پرست، حسود، کینه دل و در عین حال چالاک است. وقتی پای منفعت پولی در میان باشد از عزیزترین دوستانش هم می‌گذرد.

بعد از مرگ داوود «داوود» بدلیل مخالفت بین تیم کرزی و عبدالله، هرج و مرج و بحران امنیتی در ولسوالی های ورسج و فرخار بالا گرفت. قومندان عبدالاول به طرفداری داود و دیکته داکتر عبدالله به کوه برآمده بود و قومندان قهار خرماوی به پشتوانه و دیکته فهیم و داکتر مشاهد علیه او می جنگید که پریشانی و درپردری عمیقی را بر زندگی مردم فرخار و ورسج ایجاد کردند و بیگناهان زیادی در جنگ بین شان کشته شدند. داکتر مشاهد از تخار، ضرار احمد مقبل از پ روان، زلمی مجددی از بدخشان، هر کدام سرتیم ها و سرحلقه های تنظیم جمعیت اند که در صفحات شمال افغانستان مهره های قابل اعتماد کرزی بشمار می روند و از آنان به مثابه دانه های ارزشمند و ارزان در کارهای سیاسی اش علیه تیم عبدالله، استفاده می کند.

مشاهد قاتل بیش از ۲۵ نفر

مرض مزمن دیگری که او را همیشه می آزارد، رشک بردن از موقف و قدرت دیگران است. این گوشه شخصیتش باعث شده که بر رقبای خود رحم نکرده با هزار نیرنگ آنان را نابود نماید. او با استفاده از موقف نظامی و سیاسی ای که در جهات فرخار و ورسج داشت بعد از گرفتن حکم «قانونی» اعدام مخالفینش از یک قاضی و یک سارنوال هم باندش و بعد با پرداختن پول به یکی از آدمکشان حرفه یی بنام مخدوم عبدالله که پوسته ای در منطقه کزستان، تنگی فرخار داشت و یگانه مسیر عبور مرور فرخاری ها و ورسجی به شهر تالقان بود، وی را به قتل می رساند.

داستان کشته شدن معلم جمیل بیرحمی و سنگدلی مریض وار مشاهد را به نمایش می گذارد: معلم جمیل به امر مشاهد توسط مخدوم عبدالله گرفتار و به کشتارگاهش برده می شود. شخص مشاهد هر روز قسمتی از بدن معلم جمیل را پاره نموده نمک می پاشد. قرار گفته شاهدان این شکنجه یک ماه دوام میکند و تمام بدن او تکه تکه شده، تا آنکه جان می بازد.

با کشته شدن مخدوم عبدالله توسط داوود «داوود»، شانس نیک دیگری برای مشاهد دست داد. با نابودی این آدمکش، اسناد و مدارک جنایاتی را که توسط او اجرا کرده بود نابود می شود. با کشته شدن داود که او بعنوان رقیب و آخرین موی دماغ مشاهد در مربوطات حداقل تخار و کندز به شمار می رفت، یگانه مانع سیاسی و نظامی بالقوه در مقابل معامله گری هایش از سر راه برداشته شد و بعد از آن با دست بازتری مصروف بیکه تازی در منطقه است.

شمه‌ای از فساد اداری مشاهد

در زمان «ریاست جمهوری» برهان‌الدین ربانی، داکتر مشاهد یک ساله معاش معلمین و مامورین را دزدید. مامورین و معلمین شکایت را به ربانی که مقر «ریاست جمهوری» اش مقابل ریاست اطلاعات و فرهنگ ولایت تخار بود، پیش کردند. دفتر ربانی در آن زمان به جواب گفته بود که داکتر مشاهد معاشات شما را گرفته اما در دسترس نیست، او در ایران مسئولیت سفارت را بدوش دارد هر وقت آمد به مسئله رسیدگی می‌شود اما این قضیه تا حال مسکوت مانده است.

احمد مشاهد در اوایل حکومت کرزی سفیر افغانستان در ایران بود. ایران در کنار سایر کمک هایش ۲۰ بورسیه تحصیلی برای افغانستان داد. مشاهد تمامی این بورسیه های تحصیلی را به دوستان و اقارب بسیار نزدیکش اختصاص داد. از جمله بیست نفری که در چوکات این بورس راهی ایران شده بودند صرف مسعود ترشت وال و یک نفر دیگر در ادبیات توانستند به تحصیل ادامه دهند بقیه بحدی نالایق بودند که همه در همان سمستر اول ناکام شدند.

جاوید نام برادرزاده مشاهد که خانه سامانش در کابل بود، وقتی از رشته جیودیزی فاکولته جیولوژی و معدن پولیتخنیک کابل فارغ شد، رئیس یکی از شعبات دیزاین در وزارت انکشاف شهری مقرر گردید، که کوچکترین رابطه‌ای به «مسلكش» ندارد. طهرايوب برادرزاده ديگر وی نیز زمانیکه از پوهنتون مزار فارغ شد، بلافاصله به حیث رئیس انکشاف دهات ولایت تخار مقرر گردید بعد از آن به ریاست منابع بشری وزارت انکشاف دهات ارتقا یافت.

دارایی های مشهود داکتر احمد مشاهد

احمد مشاهد فردی از طبقه حاکم ولایت تخار است بنا آگاهی یافتن از دارایی های واقعی وی شاید ممکن نباشد اما فقط بخشی از سرمایه، جایداد و ملکیت های وی که همه در باره اش می‌دانند را به معرفی می‌گیرم. با تحلیل مشاهد از این زاویه، برای مردم، برای چندمین بار به ثبوت میرسد که نظام فعلی که دم از دفاع از مردم و دفاع از دموکراسی می‌زند، اتکایش در ولایت تخار روی چه کسانی بوده و ماهیت شان چگونه است.

اگر از حمام های نمره و باغهای کوچک که مشاهد در اینجا و آنجای ورسج و تالقان و ولایات دیگر دارد چشم بپوشیم و به جایداد های بزرگترش نظر اندازیم، باید از هوتل

آریانا شروع کنیم. هوتل آریانا در ولایت تخار از جمله هوتل های مفشن و مرغوب شهر تالقان است و محافل گوناگون، خصوصاً محافل عروسی در آنجا برگزار می گردند. این هوتل مشهور از شخص مشاهده می باشد.

تانک تیل آریانا که در جوار پل شهروان تالقان قرار دارد و پرفروش ترین تانک تیل در تالقان است نیز مربوط او می باشد. داستان این تانک تیل و کلاهبرداری مشاهده از نزدیکترین دوستش شاید نمونه خوبی باشد که ماهیت این مردک را شناخت. در زمان ولایت سید اکرام الدین معصومی، به نیت ایجاد تانک تیل شریکی بین معصومی و مشاهده، زمین را از صاحب آن به زور تفنگ خریدند. هنگامیکه سند بین فروشنده و خریداران به امضاء می رسید معصومی تاکید می دارد که اسم هردوی شان در جریان نوشتن قباله ذکر گردد، ولی مشاهده برایش استدلال می نماید که چون تو والی هستی اگر صدای این زورگیری بالا شود، موقوفات زیرسوال می آید و بدنام می شوی بنا ضرور نیست اسمت را در قباله ذکر نمایم و این کار باعث شکست عهد شراکت من و تو نمی شود. چندی می گذرد و معصومی هم از چوکی ولایت برکنار می شود. وقتی تانک تیل آریانا در مقام پرفروشترین تانک در شهر تالقان قرار می گیرد، او نزد مشاهده آمده تا سهمی از عواید بدست آمدهی شراکت را در بدست آورد. مشاهده با نهایت خم چشمی و دیده درایی که خاصه تربیت یافتگان مکتب اخوان است، منکر عقد و پیمان درین رابطه شده و باینصورت دوستی و همدستی شان پایان می یابد.

زمین های آبی مشاهده در نهرچمن و سایر نقاط تخار بیشتر از ۷۰۰ جریب می باشند که در بهترین موقعیت های تالقان واقع اند. در شرایط فعلی هر جریب این زمین ها بیست لک افغانی خرید و فروش می شوند.

کرایه صرفا دکان ها و سرای هایش در تالقان ماهانه یک میلیون و دوصد هزار افغانی می شود. تعداد حویلی هایش در کابل بالاتر از ده باب بوده که همه در مناطق قیمتی موقعیت دارند. تعداد زیاد آنها را به کرایه داده است. یک حویلی اش در شیرپور، یک حویلی در منطقه بادام باغ و یکی عقب سینما آریوب در باغ بالا موقعیت دارند.

در تالقان هم چندین حویلی در بهترین موقعیت های شهر از داکتر مشاهده اند، که از جمله حویلی ای که در سرک اول دارد و مدتی سفارت ایران بود و فعلاً به یوناما کرایه داده شده است از جمله زمین غصب شده دولتی است.

در خارج از افغانستان جایداد های غیرمنقول وی که تا حال افشاء شده اند؛ یک حویلی در دویی، یک حویلی در تاجکستان. ریاست ده که مسئولیت امنیت تمامی وزیران افغانستان را به عهده دارد، امنیت مشاهده هم به عهده گرفته است. به همین مناسبت مشاهده ماهانه به

تعداد سه صد نفر از ریاست ده اعاشه بدست می‌آورد. او که به امراض گوناگون گرفتار است، خوراکش نان جواری بیش نیست، دارایی هایش را قبل از مرگ میان اولادهایش تقسیم و ترکه کرده است. مشاهد علی‌الرغم آنکه آدم کینه دل، خودپسند و خودخواه است و به هر مسئله‌ای با درنظرداشت منافع خاینانه‌اش برخورد می‌کند، درعین حال شخص متکبر و بدزبان است و سخت انتظار دارد که کسی پای خود را به پای او دراز نکند و همه بلی‌گوی او باشند. تنها آدم‌های برده‌صفت و زبون از موقف او استفاده برده می‌توانند که آماده چاپلوسی و تحمل غضب، دشنام‌های رکیک و پیشانی‌ترشی‌های او باشند.

از جمله ده‌ها فردیکه طبق تذکر بالا به نوکران او بدل شده اند فردی به نام حق نظر است که حالا شاید حق نظر‌بای برایش بگویند. او به واسطه مشاهده رئیس گمرک در یکی از گمرکات افغانستان تعیین شده و ازین طریق صاحب میلیون‌ها دالر شده است. او در چند محفل در حضور دیگران بدون اینکه عرق شرم بر پیشانی‌اش نمایان گردد، یادآور گردیده است که امروز اگر کسی کمتر از یک میلیون دالر را سرمایه بگوید احمق است. او که چند سال قبل به نان شب بند بود و پول نداشت، امروز چندین حویلی صرف در شهر تالقان دارد. ملک و دارایی‌هایی که مشاهده و هم‌مسلمان‌هایش چون مطلب بیک، حاجی آغاگل، پیرمحمد خاکسار، پیرم قل، قاضی کبیر مرزبان، بشیر چاه آبی و غیره به اصطلاح «کلان‌های تخار» با خدعه، نیرنگ، قتل، تهدید، توطئه، دزدی، خیانت، چپاول، وطن‌فروشی و متوسل شدن به پستی‌های رنگارنگ بدست آورده اند، بدون احساس شرم و خجالت آن را داد خدا نامیده، خویش را خدادادگان جار می‌زنند تا این را ثبوت نمایند که دیگران که به پول و دارایی‌های افسانوی چون آنها نمی‌رسند نه اینست که ایشان دست به دزدی، وطن‌فروشی، جاسوسی، قتل و توطئه نزده اند بلکه ایشان را خدا نداده است.

اولاده اینان اگرچه به پستی‌پدران‌شان آگاه‌اند در دل آن را تصدیق می‌دارند و می‌دانند که پدران‌شان تا جاسوس و ورزیده نمی‌بودند و گذشته بیشرافتی و وطن‌فروشی بر پیشانی‌شان از دور نمایان نمی‌بود، کجا ممکن بود به چوکی‌های مهم و بلند در سطح یک مملکت گماشته شوند.

مشاهد و هم‌قطارانش وقتی به منابر سخنرانی می‌کنند، همیشه «دفاع از جهاد و ارزش‌های اسلامی» را قلقه می‌کنند، ولی در عمل به غیر از تحکیم پایه‌های اقتصادی و اجتماعی خود و فامیل خود به چیز دیگری نمی‌اندیشند. یعنی می‌توانیم بگوییم که اعضای احزاب بنیادگرای اسلامی برای ازدیاد، تحکیم و دوام موقعیت اقتصادی‌شان شعارهای اسلامی را مورد سوءاستفاده قرار می‌دهند.

دستاورد دیگر دولت پوشالی کرزی: مقام اول جهان در فساد اداری!



نهاد «شفافیت جهانی» که همه ساله کشورها را براساس میزان شفافیت رتبه بندی می کند، امسال افغانستان را در رده اول کشورهای فاسد جهان جا داده است. افغانستان در کنار سومالی و کوریای شمالی با داشتن رتبه ۱۷۴ منجیح فاسدترین کشور جهان ثبت گردید.

از دهسال بدینسو، افغانستان

همیشه در رده بدترین کشورهای جهان از نظر شفافیت قرار داشته است، اما امسال مقام اول را کسب نمود و این در حالیست که سال گذشته حامد کرزی در کنفرانس بن دوم برای جهان وعده سپرد که با فساد اداری مبارزه جدی را در پیش خواهد گرفت و برای عوامفریبی لیست طولیلی از اقداماتی را جهت مبارزه با فساد اعلام نمود. اما نتیجه این اقدامات این شد که اگر سال گذشته افغانستان در رده چهارمین کشور فاسد جهان قرار داشت، امسال مقام اول را از خود کرد!

افغانستان در طول تاریخش اینچنین اداره بویناک و گندیده نداشته است. حتی در دوران جهل و استبداد طالبی و جهادی، فساد و غارت چنان عام و همه گیر نبود. در دهسال گذشته در کنار اینکه افغانستان به پایتخت مواد مخدر جهان مبدل شد در فساد نیز مقام اول را از خود کرد که تنها همین وضعیت کفایت که به دروغین و مکارانه بودن ادعاهای «آوردن دموکراسی» توسط امریکا پی برد. در فاسدترین کشور تحت اداره مافیای موادمخدر، دموکراسی، عدالت، حقوق بشر و دیگر مقوله های انسانی به بازی گرفته شده از آن علیه مردم سوءاستفاده صورت می گیرد.

در افغانستان، کرسی های دولتی بر اساس زدوبند ها و معامله گری های سیاسی به افراد داده می شوند و شایستگی و لیاقت و یا دید خدمت به مردم و وطن به حرفهای پوچ و بی معنی می ماند. پست های پایین تر در سطح ریاست و مشاور و سفیر و دیگر مقام های

پول آوربه قیمت های هنگفت خرید و فروش می شوند و کسانیکه مقرر می شود، آن کرسی را بنس شخصی پنداشته بدون دغدغه خاطر به جمعاوری پول از هر طریق نامشروع و حرام می پردازد و با این پولهای بادآورده که به قیمت سیهروزی مردم فقیر ما به چنگ می آورند در دوی، دهلی، لندن و سایر جاها به سرمایه گذاری و عیاشی می پردازند.

در حالیکه شخص اول مملکت حامد کززی با دو معاونش از فاسدان درجه یک کشور اند، چطور می شود از مبارزه علیه فساد حرفی به میان آورد؟ حامد کززی و خانواده اش، طی دهسال از هوتلی های خارج نشین، به میلیونرها مبدل شدند و برادرانش در راس مافیای اقتصادی و مواد مخدر کشور قرار دارند. این خانواده تنها در چپاول ده هزار جریب زمین و اعمار شهرک آنومینه قندهار، غصب فابریکه سمنت غوری، کابل بانک، املاک دوی و غیره سرمایه گذاری های قارونی به جیب زدند اما در جریان ثبت دارایی مقامات شاهد بودیم که کززی چطور با چشم پارگی وصف ناپذیری مجموع داراییش را فقط بیست هزار دالر عنوان نمود.

معاون کززی، فهیم قسیم با برادرش حسین فهیم در راس مافیای زمین قرار داشته، از طریق چپاول دارایی های عامه و غصب زمین، سرمایه سرسام آور اندوخته و پول های حرام را در داخل کشور با اعمار بلندمنزلهها و شرکت ها و در خارج از کشور به کار انداخته اند. کریم خلیلی با برادرش حاجی نبی زمین های وسیع را در کابل قبضه کرده به میلیونها دالر به فروش رسانیدند و از هیچ به سرمایه داران اصلی کشور تبدیل و صاحب غلغله گروپ، چینل تلویزیونی و غیره شدند.

تنها در قضیه کابل بانک، قریب یک میلیارد دالر از پول ملت به غارت رفت، اما از آنجاییکه خانواده کززی و فهیم در این کلاهبرداری تاریخی سهم اند تا حال بر دوسیه این چپاول پرده انداخته شده و اقدام جدی در برابر عاملانش صورت نمی گیرد در حالیکه گردانندگان اصلی این بانک حقایق مهمی را در دست داشتن شخص حامد کززی، حسین فهیم، محمود کززی، قدیر فطرت، عمر زاخیلوال و دیگران در فساد و چپاول بانک فاش نمودند. اما دیر یا زود فرنود و فیروزی نیز از بند رها شده برایشان حق السکوت پرداخته خواهد شد.

در انتخابات مسخره ریاست جمهوری شخص کززی و عبدالله مجموعا بیش از یکونیم میلیون رای را تقلب کردند، اما یک تن هم به خاطر این خیانت ملی محاکمه نشد و تقلب کار درجه یک به ریاست جمهوری رسید و گردانندگان کمسیون انتخابات که باید برای این کثافت کاری شان پاسخ می دادند از سوی کززی ارتقا داده شدند، رئیس کمسیون انتخابات، عزیزالله لودین به ریاست «کمسیون مبارزه با ارتشاء و فساد اداری» منسوب

گردید و رئیس دارالانشاء کمیسیون انتخابات، داوود نجفی به کرسی وزارت ترانسپورت نصب گردید! انتخابات پارلمانی نیز یک نمایش مملو از تقلب و ساخت و پاخت بود که دیدیم اکثریت جنگسالاران خونخوار و بدنامترین عناصر به این طریق توانستند کرسی ها را اشغال کنند و اکنون با حکومت یکجا در خوان غارتگریها شریک اند.

مردم افغانستان باید به آگاهی برسند و برای رسیدن به استقلال و آزادی مبارزه کنند، تا با نابودی میهنفروشان و غداران حاکم، کشور ما از گودال فساد و غارت و جنایت و بربریت خلاصی یابد. فساد در رده های پایین تر دولت از والیان ولایات تا شاروالی ها، محاکم، پولیس، اردو، امنیت ملی، گمرک ها، سفارت ها، ریاست های مستقل، پارلمان و سنا و ... آنچهان همه گیر است که فغان ۹۹٪ مردم بدبخت را که ضربه اصلی این وضعیت اسفبار را می خورند به آسمان بلند کرده است چون در هیچ اداره دولتی ممکن نیست بدون پرداخت رشوه یا داشتن واسطه بتوان کاری را از پیش برد. بنابر گزارش «شفافیت جهانی»، در سال ۲۰۱۰، از هر هفت افغان یکی مجبور به پرداخت رشوه بوده که مقدار اوسط آن سه برابر معاش یک افغان عادی بوده است.

روزی نیست که بوی گند فساد و دزدی های میلیون دالری بالاترین مقامات دولت کززی، اعضای پارلمان و دیگر نهادهای دولتی به مطبوعات درز نکند، اما در برابر تمامی این خیانت های ملی دستگاہ پوسیده و شخص کززی سکوت نموده تا حال یک تن از مقامات هم به جرم فساد محاکمه نشده است چون تمامشان غرق دزدی و پر کردن جیب های گنده شان اند. اداراتی هم که زیر نام «مبارزه با فساد» یکی پی دیگری ساخته می شوند، خود منشای فساد بوده و جز مصارف هنگفت از بودجه ملت هیچ دستاوردی ندارند.

مطبوعات داخلی و غربی بارها نمونه های گیج کننده فساد را افشا نموده اند اما آب از آب تکان نخورده و عاملان این کثافت کاری ها هنوز هم از یک پست مهم به پست دیگر می لولند. چند نمونه را که بالایش خاک انداخته شده توجه کنید:

- دزدی ۲۵ میلیون دالری یونس قانونی در وزارت معارف،
- رشوه ۳۰ میلیون دالری ابراهیم عادل وزیر سابق معادن،
- خریداری بلدنگ های چندین میلیون دالری توسط وزارت خارجه در نیویارک و دوی،
- چپاول ده هزار جریب زمین دولتی توسط خانواده کززی در قندهار،
- سرقت هفتاد میلیون دالری توسط اسماعیل خان،

- غارت تجهیزات و ادویه به ارزش ۱۵۳ میلیون دالر و ۲۰ میلیون دالر پول نقد در شفاخانه سردار محمد داوود که در آن بسم الله خان و جنرال احمد ضیا یفتلی مظنون درجه یک اند،
 - چورکان زمین های دشت چمتله، چونغر، قرغه و غیره توسط سیاف، ملاعزت، ممتاز و غیره هم‌باندی هایش،
 - دزدی حدود نیم میلیون دالر توسط صدیق چکری از وزارت حج و اوقاف،
 - اختلاس هشتصد میلیون دالری عمر زاخیلوال در گمرک های جلال آباد و حیرتان،
 - دریافت بوجی های دالر از ایران توسط عمر داوودزی،
 - اختلاس بیست میلیون دالری امین فرهنگ در وزارت اقتصاد،
 - دزدی صد میلیون دالری نادر آتش از شرکت هوایی آریانا،
 - گرفتن رشوه های کلان توسط فاروق وردک، حنیف اتمر و عمر زاخیلوال از کابل بانک،
 - فساد قدیر فطرت در ارتباط به قضیه کابل بانک و موارد دیگر،
 - فساد چندین میلیون دالری و دیگر نابکاری های ظاهر اغبر در کمیته ملی المپیک،
 - زمین دزدی های عطا محمد در بلخ،
 - دزدی زلمی حقانی از سفارت افغانستان در پاریس،
-و بی شمار موارد دیگر.
- طی چند سال گذشته ما موج تازه‌ای از فساد را در قراردادهای خاینانه معادن افغانستان شاهدیم. این گنج زیرزمینی که تحت اداره یک دولت ملی می‌توانست به بازسازی و خوشبختی کشور منجر گردد، در دست خاینان ملی به یک رنج مضاعف به ملت ما مبدل شده و از حالا شاخ به شاخ شدن های زورمندان و مافیای اقتصادی را بر سر تصاحب آن شاهدیم.
- یک نمونه خیانت در زمینه معادن، قرارداد سه میلیارد دالری برای استخراج ۱۶۰ میلیون بیرل نفت خام از سه حوزه دریای آمو برای ۲۵ سال آینده است که به کمپنی بدنام «وطن» که بوسیله پسران کاکای کرسی (راتب پوپل و راشد) گردانندگی می‌شود مدتی قبل سر و صدا های زیادی را به دنبال داشت. راتب پوپل که در گذشته از دیپلماتهای طالبان در سفارت اسلام آباد بود هنوز هم با طالبان رابطه دارد و در بدل انتقال امن مواد لوژستیکی امریکا و ناتو به طالبان باج می‌پردازد. او قبلا به جرم قاچاق مواد مخدر نه سال را در امریکا

در بند گذشتانده است، اما با واسطه شخص کرزی قرارداد پول آور بالا را همراه با یک کمپنی چینی به چنگ آورد.

نهاد های امریکایی و غربی نیز در گستردن فرهنگ فساد و غارتگری در کشور ما نقش مهم دارند. بخش مهمی از کمک های جهانی توسط خود خارجی ها حیف و میل شده و به شیوه های گوناگون از آن به جیب میزنند. پایگاه هوایی بگرام که مرکز عمده نیروهای امریکایی در کشور است، منبع فساد و دزدی بشمار می رود. قسمت اعظم پولهایی که به نام پروژه های بازسازی افغانستان واریز می شوند، در قدم اول در همینجا به جیب مقامات امریکایی می ریزند و بعد از طریق قراردادی ها و «سب کانترکت» ها قدم به قدم دزدی می شوند و یک فیصدی ناچیز آن به اصل مقصد به مصرف می رسد.

افغانستان تنها کشوری نیست که در آن مافیا حکم می چلاند. امریکا در هر کشوری که گام گذاشته، آنکشور را به مرکز مافیا و فساد مبدل کرده است تا بتواند به آسانی مردمش را به غلامی بکشاند. از کشوری که مافیایی شد و آدمکشان و عناصر خاین بر آن حکمرانی داشت، نباید انتظاری بالاتر از این داشت. فساد و میهنفروشی و ستم نتیجه منطقی حاکمیت های ضدملی و مزدور بیگانه می باشد.

فساد با وضعیت کنونی افغانستان پیوند ناگسستنی دارد. تا مزدوران امریکا و غرب حاکمیت دارند و کشور ما تحت سیطره امریکا قرار دارد، ننگ هایی که از آن ذکر به عمل آمد و باعث شده که از افغانستان و مردمش یک تصویر بد و هولناک به جهانیان به نمایش گذاشته شود، دامن وطن ما را رها نخواهند کرد. این مردم افغانستان اند که باید با مبارزه شجاعانه شان این لکه های ننگ را از افغانستان بزدایند. مردم افغانستان باید به آگاهی برسند و برای رسیدن به استقلال و آزادی مبارزه کنند، تا با نابودی میهنفروشان و غداران حاکم، کشور ما از گودال فساد و غارت و جنایت و بربریت خلاصی یابد. از حاکمان مزدور و بی غیرت کنونی هیچ انتظاری برای بهبود وضعیت نباید داشت.

دیدار حزب همبستگی با بازماندگان ۱۳ جوانی که توسط رژیم منفور ایران تیرباران شدند



زنان، کودکان و سایر بستگان ۱۳ شهید هرات بیش از چهارماه است که از طریق دولت افغانستان و منابع رسمی رژیم فاشیستی ایران تلاش دارند که اجساد شهیدان شانرا بدست آرند اما کسی به داد شان نمی‌رسد.

نیروهای امنیتی رژیم ددمنش آخندی ایران سیزده تن از زحمتکشان هرات را که به خاطر یافتن لقمه نانی راهی ایران بودند در منطقه طیبات در خاک آنکشور تیرباران کردند و اینک با گذشت حدود چهار ماه، جمهوری اسلامی خون و خیانت از تحویلی اجساد این جوانان معصوم به خانواده هایشان ابا می‌ورزد.

به تاریخ ۱۹ قوس ۱۳۹۱ (۹ دسامبر ۲۰۱۲) شماری از اقارب قربانیان در برابر قونسلگری رژیم منفور ایران در هرات دست به اعتراض خشماگین زدند. تظاهرکنندگان که پس از تلاش زیاد کسی به داد آنان نرسیده بود تابلوی قونسلگری را پاره کردند، در و دیوار قنسلگری را سنگ باران نمودند و تمامی اعلانات تبلیغاتی این لانه جاسوسی را به زیر کشیدند.

سه تن از نمایندگان «حزب همبستگی افغانستان» به دیدار خانواده های ماتم دیده به قریه ترخم ولسوالی کهستان رفته با پدران و مادران و سایر اعضای خانواده این شهیدان دیدار نمودند. آنان جریان قتل عام عزیزان شان را شرح دادند و در ضمن از بی تفاوتی خاینانه مقامات افغانستان در برابر این جنایت آخندی تنفر و خشم شانرا ابراز نمودند. بستگان قربانیان بعد از اینکه دیدند دولت فاسد کزری کوچکترین ارزشی به خون سیزده جوان افغان قایل نیست و از کنار این جنایت به آسانی می‌گذرد، به تاریخ ۱۹ قوس

۱۳۹۱ (۹ دسامبر ۲۰۱۲) در برابر لانه جاسوسی رژیم هیتلری ایران دست به تظاهرات خشمگین زدند.

نماینده ما به تمامی بازماندگان سوگوار اعلام نموده که «حزب همبستگی افغانستان» در کنار آنان ایستاده است و در صورت عدم توجه به خواست آنان حاضر است اعتراضات بیشتر و وسیعتری را علیه رژیم سفاک ایران و دولت پوشالی کرزی با آنان مشترکا سازمان دهد.

این خانواده ها لیست قربانیان و تصاویر آنان را قرار ذیل به نماینده ما تحویل دادند:



- ۱ - ذبیح الله ولد حبیب الله از قریه ترخم ولسوالی کهستان هرات
- ۲ - جیلان ولد صفدر از قریه ترخم ولسوالی کهستان هرات
- ۳ - جمعه گل ولد اسماعیل از قریه ترخم ولسوالی کهستان هرات
- ۴ - حامد ولد عبدالسلام از قریه ترخم ولسوالی کهستان هرات

- ۵ - سلیم ولد سنگین از قریه ترخم ولسوالی کهستان هرات
- ۶ - کریم ولد سیداحمد از قریه ترخم ولسوالی کهستان هرات
- ۷ - گل احمد ولد سیداحمد از قریه ترخم ولسوالی کهستان هرات
- ۸ - شیرآقا ولد ملا مردان از قریه تیرپل ولسوالی کهستان هرات
- ۹ - نصرالله ولد حاجی امان از قریه سر تخت ولسوالی کهستان هرات
- ۱۰ - شیفور ولد جمهور از ولسوالی گلران هرات
- ۱۱ - گل احمد ولد صوفی احمد از قریه احمد آباد ولسوالی غوریان هرات
- ۱۲ - ناصر ولد میرخان از قریه خم میلک ولسوالی کهستان هرات
- ۱۳ - فاروق ولد عبدالظاهر از قریه خم میلک ولسوالی کهستان هرات

حبیب الله پدر یکتن از قربانیان واقعه را به نماینده حزب ما چنین بیان کرد:

«سیزده نفر ما که از ولسوالی های کهستان، غوریان و گلران هرات بودند به تاریخ ۳ سنبله ۱۳۹۱ به خاطر غریب کاری از راه بندراسلام قلعه رهسپار ایران می شوند و تا ساعت چهار و بیست دقیقه همان روز با ما در تماس بودند و از رسیدن خود به طبیات ایران خبر دادند.»

حبیب الله که اشک از چشمانش جاری شد گفت این اولین و آخرین تماس اینان بود، او در ادامه می گوید:

«بعد از مدت زمانی که تماس ما با آنان قطع شد و هیچ احوالی از آنان دریافت نکردیم؛ به ولسوالی کهستان مراجعه کردیم ولی گوش شنوا نیافتیم تا فریاد ما را بشنود. چون می دانستیم که این دولت فاسد مشکل ما را حل کرده نمی تواند مجبور شدیم مستقیم خود ما دست به کار شویم. پاسپورت گرفتیم و بخاطر اخذ ویزه به شهر هرات آمدم و پنجاه روز مکمل پشت دروازه قونسلگری ایران در افغانستان منتظر بودیم. باوجودی که مکتوب های متعددی از مقام ولایت هرات بالای قونسلگری در دست داشتیم ولی از طرف مسئولین ایرانی پاره می شد. پس از عذر و زاری و تلاش مکرر بالاخره موفق به اخذ ویزه شدیم و خودم حبیب الله و میرخان به ایران رفتیم. وقتی به سپاه پاسداران ایران مراجعه کردیم و برای شان از گم شدگان خود گفتیم با خشم و برخورد توهین آمیز آنان مواجه شدیم و گفتند یکتعداد شما افغانها از راه پنجره وارد اتاق می شوند و تعدادی دیگر تان می آیند که کجا شده افراد ما؟ با شنیدن الفاظ رکیک و مایوس کننده ما هم به خشم شدیم و گفتیم که فرزندان ما کجاست؟ پس از گفتگو و جنجال

زیاد به مدت سه ساعت زندانی شدیم. وقتی نا امید از سپاه پاسداران بیرون شدیم به سفارت افغانستان در تهران مراجعه کردیم ولی با فساد گسترده و مزدورمنشی که در ادارات افغانستان حاکم است، آنها هم گفتند که کاری از دست ما بر نمی آید.

بالاخره بخاطر یافتن فرزندان مان قریه به قریه گشتیم که در نتیجه به قریه ای که پنج کیلومتر از طیبات فاصله دارد رفتیم و از اهالی آن قریه در مورد اولادهای خود پرسیدیم. آنها گفتند حدود دوماه پیش این سیزده تن از طرف سپاه پاسداران اسیر شدند و بعد از مدتی کوتاه تیرباران شان کردند و سپس به ما دستور دادند تا اجساد شان را دفن کنیم. من حبیب الله و میرخان را به زیارت این سیزده شهید بردند و قبر های شان را برای ما نشان دادند، بخاطر ثبوت ما از قبر های شان فلم گرفتیم چون می دانستیم که دولت ایران از کشتن این سیزده تن منکر می شود و حتا دست داشتن شان را درین جنایت رد می کنند. پس از جستجو زیاد لباس های آنان را در شیشه ای بنام مادرحسن که از مربوطات طیبات می باشد پیدا کردیم و مطمئن شدیم که فرزندان ما توسط دولت فاشیستی ایران به قتل رسیده اند.

بخاطر گرفتن جسد های شهیدان ما به دولت افغانستان (پارلمان، شورای ولایتی، وزارت خارجه و والی هرات) مراجعه کردیم ولی همه شان جواب رد دادند و توجهی به خواست ما نکردند. ما دانستیم تا خود کاری نکنیم دولت به داد ما نمی رسد. بعدا دست به تظاهرات زدیم که همین بود فعالیت قونسلگری ایران را در هرات به حالت تعلیق در آورده ایم و همچنان فامیل های شهیدان گفتند تا اجساد این سیزده تن را ندهند ما آرام نمی نشینیم، حتا دست به مسدود کردن مرز ایران و افغانستان می زنیم.»

مادران و خواهران قربانیان، ضجه کنان درد شانرا به نمایندگان حزب همبستگی بیان می نمودند و به دولت کرسی به خاطر بی تفاوتی اش لعن و نفرین می فرستادند. کشتار و شکنجه و اذیت و زندانی کردن افغانها در ایران به معمول روز تبدیل شده که بارها از طرف احزاب و سازمانها و نهاد های مردمی و آزادیخواه علیه این فاشیسم عربیان دولت ساپوربدست احمدی نژاد - خامنه ای اعتراض صورت گرفته، ولی با نفوذی که این رژیم آدمکش در دستگاه فاسد و خاین افغانستان دارد هیچ اقدامی در این مورد نشده است.

اکثر افغانهای کارگر که در ایران زندگی می کنند به شیوه های مختلف توهین و تحقیر می شوند و از حقوق ابتدایی (رفتن به مکتب، تفریحگاه ها، مغازه ها، نانوهار...) بی بهره اند و

به شکل ضدانسانی خانه‌هایشان به آتش کشیده می‌شوند، اما کرسی و تمامی مقامات فاسد و پوشالی افغانستان با گرفتن بوجی‌های پول از رژیم آدمخوار «ولایت فقیه» حقوق مردم مظلوم ما را معامله می‌کنند.

رژیمی که از شکنجه، کشتار و وحشت هیتلری مقابل مردم خودش ابا نورزد، انسانهای بزرگ و آزادیخواهی چون نسرین ستوده، مجید توکلی، یوسف رشیدی و بیشمار انسانهای شریف دیگر را به بند و زندان بیاندازد، ستار بهشتی را فقط به خاطر نوشتن مقالاتی علیه دولت تحت شکنجه وحشیانه به قتل برساند و بعد از دادن جسد او به خانواده‌اش جلوگیری کند و فراوان ننگ‌های دیگری را در کارنامه سی ساله‌اش داشته باشد، آیا ممکن است که به سرنوشت مردم کشور بی‌در و دروازه و اسیر دست میهنفروشان و اشغالگران بهایی قایل شود؟



رئیس مبارزه با فساد بلخ با استاد فساد دهن جوال را گرفته است



در دولت مافیایی و جنایت پرور
کرزی که با دستان خون آلود
امریکای اشغالگر طراحی و دیزاین
شده است هر آنچه زشتی، پلشتی و
تباهیست؛ مقدس و محترم است و هر
قاتل و رهن و فاسد؛ شاه و امیر و
حاکم مملکت. در مافیا پیشگان
جهادی، چهره ملال آور عظامحمد با

اکت های سینمایی که یک مشت ستایشگران پتلون پوش و ریشو هم دارد قابل مکث
است. یکی از مداحان نوکر صفت عطا، رئیس مبارزه با ارتشا و فساد اداری زون شمال است
که خودش با فاسدان اصلی دهن جوال را گرفته است.

شمس الله جاوید (پنجشیری) رئیس مبارزه با فساد اداری در شمال که از مهره های
باند بدنام «شورای نظار» است در مصاحبه ای با «خبرگزاری پژواک» (۲۲ میزان ۱۳۹۱)
پیرامون فساد در ولایت بلخ حقایقی را بیان نموده است اما با چشم پارگی خاصی، استاد
اصلی فساد و جنایت را پاک و منزه جلوه می دهد. پاره ای از حرفهایش را عینا نقل می کنم:
«بلخ ولایتی است که زمینهای دولتی و غیردولتی خیلی زیاد در آن غصب شده است.
غصب زمین را در بلخ به سه کتگوری تقسیم میتوانیم؛ غصب زمینهای یک اداره دولتی وسط
اداره دولتی دیگر، غصب زمینهای دولتی توسط افراد زورمند، و غصب زمینهای غیردولتی
توسط مردم.

– در ادامه غصب زمینها، اعمار شهرکهای غیرقانونی نیز جریان دارد و چنین
ساختمانها در ولایت بلخ نیز اعمار شده است.

– در ولایت بلخ نزدیک به ۶۰ شهرک اعمار شده، که تنها ۸ شهرک آن قانونی بوده و
متباقی ۵۲ شهرک، غیرقانونی میباشد.

– در ناحیه ششم شهر مزارشریف اکثر ساحات پارکهای صنعتی غصب شده و بیش از ۳۰۰ منزل رهاپشی در آن اعمار گردیده است.

– در اینجا از یک مامور عادی تا مقامات بلندرتبه، همه در فساد آغشته اند.

– در مبارزه با فساد اداری در ولایت بلخ، عطا محمد نور والی این ولایت، وی را همکاری مینماید. وی افزود که بدون مقام ولایت بلخ، کدام اداره دیگری نیست که در فساد آغشته نباشد.

– مثالهای برجسته فساد در گمرک است مثلاً در کمر بند ولسوالی بلخ، در مسیر شاهراه مزار- شبرغان، غرفه هایی به نام شاروالی ایجاد شده و از وسایط، به گونه غیرقانونی پول اخذ مینمایند».

شمس الله خان! اگر تو با عطا محمد فاسد هم کاسه و از شرکای جرمش نمی بودی، با این چشم پارگی رذیلانه، فاسد اصلی را برائت نمی دادی. هر انسانی با عقل سلیم از تو میپرسد که تا وقتی کلان یک ولایت آغشته به فساد نباشد، چطور ممکن است که سرتاپای ادارات پایینی اش مملو از فساد و گند خیانت باشند و احدی به خاطر فساد و چپاول زندانی و محاکمه نشود.

تمامی بلخیان درد دیده و عناصر عاری از گند بنیادگرایی بخوبی میدانند که همه ادارات مزار در چنگال عطا قرار دارند و در هیچ قضیه دزدی و چپاول هستی مردم ما نیست که دستان ناپاک او و نزدیکانش ناپیدا باشد. او یک شاهنشاه تمام عیار بلخ است. نهاد شما فقط در جستجو و پیگرد مامورین محروم کم معاش و بی پناهی است که این دولت نابکار با پالیسی قاتل پروری و دزد دوستداشتنی آنها را مجبور به رشوه ستاندن نموده است ولی هیچگاهی شاه دزدان و غارتگران را به مردم معرفی نکرده و خواستار محاکمه جدی و علنی شان نمی گردد.

میدانم که تو با شیر آلوده به تفکر جمعیتی بزرگ شده ای اما لااقل به عنوان یک انسان ذی شعور از حقایق تلخ ترور و چورکان عطا چشم پوشی نکن و شرف و عزتت را در برابر این استاد فاسدان به لیلانم نگذار. اما تو کجا و احساس جانکاه این همه درد و الم ملت ماتمدار ما کجا. تو کسی هستی که در روز نخست تقرر قبل از نشستن بر کرسی مبارزه علیه فساد بر آستان عطا سجده زدی و حال با چشم پوشی از فساد گسترده او برایش ادای دین می کنی.

با آنکه یاسین خواندن پیش گوش تو فایده‌ای نخواهد داشت، اما برای آگاهی مردمی که دور از بلخ قرار دارند، مشت نمونه خروار از فساد عطا و حلقه مافیایی ماحولش ذکر می‌کنم:

۱- شهرک خالد بن ولید که در جوار ساحه بزکشی شهر مزار موقعیت دارد، به گفته شما از جمله ۸ شهرک قانونی بشمار میرود. این منطقه از جمله ساحات سبز و علف چر مردم و بخشی از آن مربوط دولت بود که عطا با استفاده از زور تفنگ غضبش کرد و فعلا از مشهورترین شهرک هاست. از یاد نبریم بزرگترین گور دستجمعی نیز در مرکز پارک تفریحی این شهرک موقعیت داشت که عطا عمدا همانند سایر گور ها تخریبش نمود.

۲- عطا سینمای دروازه بلخ را که از جایداد های دولت بود بعد از داوطلبی ساختگی به شریک کار و بارش حاجی شریف سنچار کی سپرد. فعلا بعد از اعمار ساختمان چندین طبقه‌یی، مرکز عمده فروشی ادویه است که توسط رئیس صحت عامه داکتر میرویس ربیع، که از چوکره های عطاست، تمامی شرکت ها و نمایندگی های دوا به زور از مارکیت شهزاده بیرون رانده شده، وادار شدند که به مارکیت آریا (نام جدید سینمای دروازه بلخ قبلی) انتقال نمایند.

۳- هوتل عروسی سوزمه قلعه در جوار شمالی شفاخانه ملکی مزار موقعیت داشت و فعلا بنام مرکز تجارتي نور است. ابتدا این ساحه را غفار پهلوان دوستمی صاحب شده بود و فعلا ملکیت شخصی عطاست.

۴- رحمان مارکیت که مرکز عمده فروشی لباس است و متصل به مرکز تجارتي نور می‌باشد از جمله زمین های غصبی عطاست.

۵- تعمیر مهمانسرای مزار واقع در غرب شهر، جوار مزار هوتل که شرکت تجارتي خالد نور و کلینیک معالجوی جراحی، جلدی، لیزر و زیبایی خالد نور در آن قرار دارد در زمره زمین چورکان عطا بحساب می‌رود.

۶- بازار باختر در جنوب روضه در زیر سرک عمومی شادیان موقعیت دارد و زورکی به ملکیت شخصی عطا در آمده است. او چون اکثر سرا ها و اپارتمان های اطراف روضه و داخل شهر را تصاحب نموده حالا به غارت زیر زمین دست انداخته که بازار باختر نمونه بارز آن است.

آقای جاوید کمی خود را زحمت دهید و از دفترک کارتان بیرون شوید زیر زمینی های دیگر «مقام ولایت بلخ» را در دروازه بلخ، مندوی و سره میاشت تماشا کنید و کمی دورتر از جاده قهرمان ویرانی و جنایت مسعود دیدن نمایید که مقام ولایت تان قرار است

در زیر آن نیز مارکیت اعمار کند باز هم می‌گویید که بجز از «والی صاحب» دیگر تمام ادارات در فساد غرق اند؟

۷- شهرک بندری حیرتان که هم سرحد با ازبکستان است و بیشترین کالا‌های مصرفی چینی، ترکی، روسی و ازبکستانی تاجران ازین بندر وارد می‌شوند به یکی از منابع عایداتی عطا مبدل گشته است. رئیس شهر حیرتان قاضی نجیب از مزدوران پروپاقرص حاکم بلخ است که توسط وی تا حال به این سمت باقی مانده است. بوی فساد و دزدی از گمرک حیرتان تا جایی بالا گرفت که حتی همین اداره مبارزه با ارتشا و فساد اداری رقم پول اختلاس شده را بیش از سه میلیارد افغانی اعلان کرد.

۸- بلند منزل ده طبقه‌یی مقابل شاروالی مزار ظاهرا بنام اسدالله شریفی و کیل پارلمان است. شریفی بیشتر پول عطا را کار می‌کند و از دلالات و شریک قابل اعتماد وی بشمار می‌رود.

۹- ساختمان بزرگ در حال اعمار چهارراهی تفحصات که قبلا بنام سرای عجب خان مشهور بود با تهدید و ارباب به قیمومیت عطا درآمد و فعلا نظر به وسعت تعمیر شاید از جمله بزرگترین ساختمان در ولایت بلخ محسوب گردد.

۱۰- ترفند دیگر عطا برای ستاندن بیشتر سود به اجاره گرفتن ساحات تجارتي و شریک شدن بدون سرمایه با شرکت‌ها و اماکن اقتصادی سود آور است. مثلا ساحه مندوی مزار و مارکیت تجارتي سینافر که محل فروش مواد تعمیرات است به مدت ۱۶ سال و ساحه زیر زمینی دروازه بلخ را به مدت ۵۰ سال به اجاره گرفته است.

هم چنان در تمام پروژه‌های ساختمانی بشمول پروژه‌های سرک سازی توسط انجوه‌های داخلی و خارجی بدون آنکه سرمایه‌گذاری نماید به فیصدی بلند یعنی ۵۰ فیصد شریک است. مثلا در برج غضنفر واقع در سرک قوماندانی امنیه که نظر به نقشه شهری باید تخریب می‌شد ولی بخاطر سهمی که غضنفر به عطا قایل شده است شاروالی مزار از تخریب آن ممانعت کرد. اکثر جایدادهایی که به اجاره گرفته می‌شود توسط برادرش انجینیر سلطان که صاحب شرکت ساختمانی نیز هست، فدا محمد دیوانه برادر دیگرش، حاجی باقی شوهر خواهر، لنگ سید محمد، اسدالله شریفی، حاجی مایل، استاد و کیل رئیس شهرک خالد بن ولید، یونس مقیم شاروال مزار، دکتر میرویس ربیع رئیس صحت عامه بلخ، حاجی شریف سنچارکی که چندی قبل سکتته کرد و... که افراد حسابی وی در شبکه مافیایی با کارهای پر درآمد می‌باشند؛ صورت می‌گیرد.

۱۱- بعد از عطا دو غارتگر دیگر جهادی- جمعیتی علم سیاه و اسحق رهگذر و کلای پارلمان جنگسالار نیز بر جان و مال مردم نگوینخت سفره پهن کردند. اولی شهرکی بنام

آزادی بنا نموده و دومی زمین و اپارتمان های زیادی در مرکز و حومه شهر دارد. ایندو از قوماندان های دوران بچگی و آدمکشی های «مقام ولایت بلخ» اند.

۱۲- غصب زمین در مزار چه در ساحات سبز، پارکهای صنعتی و زمین های زراعتی دولتی و غیر دولتی بیشتر توسط مافیای عطا و در درجه دوم محقق و دوستم صورت گرفته است. عطا همه قوماندانان لچک و چورگرش را به جان و زمین مردم گرگ وار رها کرده و حتی جای خالی در دشت های مزار باقی نگذاشته اند (چه رسد به ناحیه ششم داخل شهر) همه را بین خود مثل مایملک پدری خویش تقسیم نمودند.

مسافرانیکه از کابل میآیند بخوبی در خواهند یافت که از دوراهی حیرتان تا داخل شهر دزدان عطا، محقق و دوستم در سینه این دشت پر وسعت لانه گزیدند. مثلاً سمت کوه یا شمال دوراهی را اسحق رهگذر و کیل پارلمان صاحب شده، کمی پیشتر از آنرا و کیل غضنفر شهرک تاسیس نموده و به تعقیب آن و کیل عباس دالر و سناتور احمد شاه رمضان دو نماینده مافیای محقق شهرک ها بخود ساختند و در اخیر ظاهر وحدت معاون ولایت از حرکتی های شیخ آصف محسنی مناطقی را به خود اختصاص داده و... به یاد مان باشد رهبری این مافیای جمعیتی - وحدتی و دوستمی بدست عطا محمد است.

۱۳- پاتک شهری که در کمربند بلخ مسیر شاهراه شبرغان - مزار توسط شاروالی ایجاد شده هیچ جنبه قانونی و حقوقی ندارد، فقط اخاذی اجباریست که به دستور عطا توسط شهردار خطا کار و رسوایش عملی می شود و از هر وسیله نقلیه که مال التجاره را از بندر آقینه وارد شهر مزار می نماید حداقل مبلغ ۲۰ هزار افغانی «محصول ولایتی» می گیرند.

۱۴- سوزاندن شفاخانه صحت عامه بلخ و سپس خریداری دو سرای مقابل آن که اکثریت داکتران در آندو معاینه خانه داشتند و مشکل اکثر مریضانیکه از مناطق دور و ولسوالی ها می آمدند را بخوبی حل می نمود، در جمله خیانت های نابخشودنی «مقام ولایت بلخ» حساب باید کرد که دلیل آنرا رونق دو شفاخانه شخصی عطا «الفلاح» و «مولانا» می سازد.

ازین مثال ها فراوان موجود است و نیاز چندانی به تحقیق عمیق و موشکافانه اکادمیک ندارد که ریاست عالی مبارزه علیه ارتشا و فساد اداری خود را زیاد به آن گسیج سازد. دریافت دزدی عطا ضرورت به ذره بین هم ندارد درهر گوشه ی شهر، خانه و مهانخانه، تانک تیل و تجارتخانه، شهرک و زیر خانه دارد و امکان ندارد کسی درین شهر زندگی کند اما چپاول عریان او را نبیند بشرط آنکه احمق و کور مادرزاد نباشد. هر انسان سالم فقط می پرسد که عطا محمد که از یک خانواده فقیر بود و به گفته خودش عمرش هم در «جهاد فی سبیل الله» گذشته، اینهمه سرمایه قارونی را از کجا بدست آورد؟

آقای جاوید اگر اندک وجدان میداشتی و خود غرق فساد و ساخت و پاخت با مافیای حاکم نمی بودی، جمله را اینطور می نوشتی: «تمامی ادارات بلخ در فساد آلوده اند که منشاء و منبع آن مقام ولایت بلخ و شخص عطا محمد است.»



HAMBASTAGI.ORG

دفتر سیاسی عطا که تعمیر شخصی خودش هست و تمامی تصامیم چپاول و جنایت اینجا گرفته می شوند.



HAMBASTAGI.ORG

قاچاق انسان، رشته جدید در کمیته المپیک!

یک گزارش تازه فاش شده از کمیته المپیک افغانستان حاکیست که از سال ۲۰۰۲ به این سو بیش از ۲۰۰ تن زیر نام ورزشکار به بیرون از افغانستان فرستاده شده و دوباره به کشور باز نه گشته اند. گفته می شود نیمی از این افراد در بدل پرداخت پول به مسوولان المپیک و متباقی با واسطه و پیوند های حزبی و سیاسی به خارج از کشور فرستاده شده اند.



در این گزارش که در برخی از رسانه های افغانستان منتشر شده آمده است که این افراد زیر نام ورزشکاران مسلکی و یا هم مریبان به کشور های آسترالیا، اروپا و یا هم امریکا فرار کرده اند. بر بنیاد این گزارش هر

یکی از این افراد در بدل پرداخت ۵۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ دلار امریکایی موفق به فرار از افغانستان شده اند.

گفته می شود شمار زیادی از این افراد در زمان ماموریت انور جگدک از جنایت کاران جنگی افغانستان، عضو جمعیت اسلامی و والی فعلی قندوز که ریاست کمیته المپیک را بر عهده داشت و ظاهر اغبر رئیس فعلی این کمیته که از یاران و هم حزبی های جگدک میباشد، از افغانستان بیرون شده اند. این در حالیست که فغان ورزشکاران افغان از فساد بی انتها در این کمیته بلند است و با آنکه در اثر زحمات شخصی تعدادی از جوانان ما، در بعضی رشته های ورزشی افغانستان درخششی در سطح جهان داشته، اما اگر کمیته المپیک بدست عناصر پاک و وطن دوست قرار گیرد، افغانستان شانس بزرگی برای کسب افتخارات بیشتر در رشته ورزش را دارست.

بر اساس گزارشهای تعدادی از ورزشکاران افغانستان، ظاهر اغبر اعضای خانواده و نزدیکانش را در پست های مهم کمیته المپیک نصب نموده است و میلیونها دالر از بودجه دولتی و کمک های جهانی را حیف و میل نموده است. او با دوازده تن از شرکای جرمش در لوی سارنوالی تحت عنوان «تزویر و سواستفاده از صلاحیت و وظیفوی» دوسیه ای دارد اما مثل صدها دوسیه دیگر فساد اینچنین جنایتکاران کسی لایش را بالا نمیکند. ظاهر اغبر و انور جگدک بخاطر داشتن رابطه تنگاتنگ با مافیای حاکم در دستگاه پوسیده کزری هرگز بخاطر فساد و چپاولی که مرتکب شده اند مجازات نشدند.

مغازله بنیادگرایان اسلامی با امریکا و غرب

رابرت دریفوس نویسنده کتاب ارزشمند «بازی شیطانی: چگونه ایالات متحده بند از پای اسلام بنیادگرا گشود»، تحقیقات فراوانی در باره روابط پیدا و پنهان امریکا، سی.آی.ای و غرب با جنبش بنیادگرایی اخوان المسلمین نموده و با اسناد و شواهد بیشمار برملا ساخته است که چطور انگلستان و امریکا جنبش پان اسلامیستی را که از آن جهالت پیشگان اخوانی، طالبی، جهادی، القاعده و غیره سردرآوردند، در مقابله با جنبش های مترقی به مثابه دست پرورده هایش به میدان کشیده حمایت نمود و تا امروز از این نیروهای ارتجاعی و ضدملی نه تنها در افغانستان بلکه در سایر کشورهای اسلامی همچون سگان هارش سود می برد.

مقاله ذیل که تحت عنوان «جنگ سرد، جنگاور مقدس» به قلم دریفوس در نشریه «مادر جونز» (جنوری و فبروری ۲۰۰۶) انتشار یافته است، به گوشه هایی از مزدوری سعید رمضان، یکی از سرکردگان و بنیانگذاران اصلی اخوان المسلمین، به سی.آی.ای. تمرکز داده است که ما با اندک تلخیص ترجمه آنرا در ذیل می آوریم.



سعید رمضان (نفر دوم از راست) در کاخ سفید با رئیس جمهور ایزونهاور

جنگ سرد، جنگاور مقدس

نویسنده: رابرت دریفوس | مترجم: سمیر

مادر جونز، جنوری و فبروری ۲۰۰۶

خزان ۱۹۵۳، دفتر ریاست جمهوری امریکا محلی بود برای تبادل نظر میان رئیس جمهور آیزنهاور و جنگاور جوانی از خاورمیانه. در تصویر سیاه و سفیدی که آن رویداد را بازگو می کند، آیزنهاور ۶۲ ساله با موهای رفته دیده می شود، با لباس خاکستری بر تن و قامت ایستاده، آرنج هایش خمیده و مشت هایش گره خورده اند مانند اینکه به جا های قدرتمندی فشار وارد می کند. در سمت چپ او چهره زیتونی رنگ یک مصری دیده می شود که لباس تاریک بر تن داشته و ریش و مویش را منظم و تراشیده است با بسته کاغذی در عقب خود متوجه رئیس جمهور است. او فقط ۲۷ سال دارد، اما درعین حال بیش از ده سال تجربه بس عمیق در دنیای پر شر و شور و خشونت آلود اسلام، از مصر تا عمان و کراچی را پشت سر نهاده است. او را درین سفر فرستادگان و پژوهشگران و ملاها و فعالان از هند، سوریه، یمن، اردن، ترکیه و عربستان سعودی که بعضی شال و عبا بر تن دارند و بعضی کرتی و پتلون پوشیده اند، او را همراهی می کنند.

احزاب بنیادگرای افغانستان و بخصوص حزب اسلامی گلبدین و جمعیت اسلامی ربانی عمده ترین دست پرورده های سی.آی.ای. طی جنگ سرد به شمار می رفتند و قسمت عمده کمکهای امریکا را بدست می آوردند. اینان روابط عمیقی با سی.آی.ای. و آی.اس.آی. داشتند و مطابق اوامر آنان فعالیت می کردند. این احزاب ضدملی و خاین تا امروز رشته هایشان با استخبارات خارجی را حفظ نموده اند.

ملاقات کننده آنروز با رئیس جمهور سعید رمضان بود، یکی از مقامات کلیدی و ایدئولوگ سازمان مخفی و زیر زمینی بنیادگرایان اسلامی که بنام اخوان المسلمین یاد می گردد. چنانچه او در کنار رئیس جمهور به عنوان یک مهمان قابل احترام و مانند رئیس یک کشور ایستاده بود نه به عنوان یک سیاستمدار تحت امر.

بطور رسمی، رمضان برای شرکت در کنفرانس پیرامون فرهنگ اسلامی در پوهنتون پرنتون به ایالات متحده آمده بود، کنفرانسی که از جانب کتابخانه کانگریس تمویل می شد. بر اساس اسناد منتشر شده درین رابطه، نتیجه این کنفرانس بازدید تعدادی از شخصیت های برجسته خاورمیانه از ایالات متحده بود. مصارف آنان بالغ بود بر ۲۵۰۰۰ دالر،

افزون بر آن مصارف ترانسپورتي نیز برای اشتراک کنندگان در نظر گرفته شده بود که از جانب اداره اطلاعات بین‌المللی تنظیم می‌گردید، این اداره شعبه‌ای از وزارت خارجه است که در نهاد های استخباراتی ایالات متحده نفوذ دارد. کمک های اضافی نیز از طرف خطوط هوایی ایالات متحده و «آرمکو»؛ کنسرسیوم نفتی امریکا در عربستان سعودی صورت می‌گرفت. مانند سایر شرکت کنندگان، رمضان، به عنوان یک ایدئولوگ متعصب و نه به عنوان یک محقق که تمام مصارفش پرداخت می‌گردید، درین کنفرانس شرکت داشت.

سندی که اخیرا بوسیله اداره اطلاعات بین‌المللی (IIA) تحت نام «سند محرمانه اطلاعات امنیتی» فاش شده، تمام اهداف این پروژه را واضح می‌سازد: هدف واقعی این بود تا «افراد و شخصیت هایی که در شکل دهی افکار مسلمانان در عرصه های گوناگون از جمله معارف، ساینس، قانون و فلسفه و بعضا هم در بخش های سیاسی نقش دارند



از راست به چپ: میلتن بیردن (مسئول سی.آی.ای در اسلام آباد)، ریچارد کر (معاون سی.آی.ای.)، روبرت اولکی (سفیر امریکا در اسلام آباد)، جنرال حمید گل (رئیس آی.اس.آی.)، ویلیام ویبستر (رئیس سی.آی.ای.)، ربانی، گلبدین.

تصویر بالا که یک ملاقات مخفی گلبدین و ربانی را در ۱۹۸۸ با مقامات بلند پایه سی.آی.ای. و آی.اس.آی. نشان می‌دهد از کتابی تحت عنوان «دشمن اصلی» نوشته میلتن بیردن گرفته شده. میلتن طی سالهای ۱۹۸۶ الی ۱۹۸۹ مسئول مهمترین مرکز سی.آی.ای. در آسیا بود که در اسلام آباد موقعیت داشت. او رسانیدن کمکهای امریکا به بنیادگرایان افغان را تنظیم می‌نمود.

احزاب بنیادگرای افغانستان و بخصوص حزب اسلامی گلبدین و جمعیت اسلامی ربانی عمده ترین دست پرورده های سی.آی.ای. طی جنگ سرد به شمار می‌رفتند و قسمت عمده کمکهای امریکا را بدست می‌آوردند. اینان روابط عمیقی با سی.آی.ای. و آی.اس.آی. داشتند و مطابق اوامر آنان فعالیت می‌کردند. این احزاب ضدملی و خاین تا امروز رشته هایشان با استخبارات خارجی را حفظ نموده اند.

گردآورده شوند. در میان سایر اهداف که پشت این برنامه قرار داشت، یکی این بود تا به جریان روشنگری اسلامی انگیزه و سمت و سویی با اتکا به این افراد داده شود.» در عین زمان، ایالات متحده در جستجوی آن بود تا راه خود را به خاورمیانه باز کند. شرق شناسان امریکایی و نخبگان دیگر مصروف تبادل نظر پیرامون این بحث بودند که چگونه از اسلام سیاسی برای بسط و گسترش نفوذ امریکا در منطقه استفاده کرد.

ویلیام کیسی، رئیس سی.آی.ای به خاطر بی‌ثبات ساختن کشورهای آسیای مرکزی تصمیم گرفت مواد تبلیغاتی به آنجا فرستاده شود. سی.آی.ای. به خاطر ترویج اسلام در ازبکستان، قرآنکریم را بوسیله یک ازبک آلمان نشین ترجمه نموده پنجهزار جلد از آن چاپ نمود و از طریق آی.اس.آی. و گروه‌های بنیادگرای افغان آنها را در ازبکستان پخش کرد.

کتاب «جنگ اشباح».

برای سازمان مخفی با شاخه شبه نظامی که مسئول ترور ها و خشونت های زیاد است، عجیب بود که از آن به حیث سازمان پیشرو برای تجدید حیات اسلام نام برده شود. ولی این دید کاملاً با سیاست ایالات متحده مطابقت داشت چنانچه هر آنکه در مخالف با کمونیزم قرار داشت از او به عنوان یک متحد بالقوه یاد می‌شد. هر زمانیکه من با مقامات سیا و وزارت خارجه که بین جنگ جهانی دوم و فروپاشی اتحاد شوروی در خاورمیانه خدمت کرده اند،

مصاحبه داشته‌ام، آنان همه به یک زبان تکرار می‌کنند که در آن زمان اسلام یگانه مانع در مقابل گسترش قدرت شوروی و ایدئولوژی مارکسیزم در میان توده ها بود. تلکات سیلیه می‌گوید «ما اسلام را بحیث یک وزنه بزرگ در مقابل کمونیزم می‌شناختیم.» یک دیپلمات امریکایی که در سال های قبل از ۱۹۵۰ در اردن خدمت کرده و با سعید رمضان ملاقات هایی داشته است می‌گوید. «ما او را به عنوان یک نیروی میانه رو و مثبت می‌شناختیم.» بالاخره ادس ایرمن ایلتز، دیگر دیپلمات کهنه کار امریکایی که در سال های ۴۰ محل کارش عربستان سعودی بود می‌گوید، مقامات امریکایی در قاهره «دیدار های منظم» با همکاران رمضان و رهبر اخوان المسلمین، حسن البنا داشتند، کسیکه موافق سیاست های امریکا در زمینه بود.

چهار دهه پس از ملاقات رمضان در دفتر ریاست جمهوری، اخوان المسلمین به سازمانی تبدیل می‌شود که برای نسل ها حامی و تمویل کننده گروه های اسلامگرا از عربستان سعودی تا سوریه و از جنیوا تا لاهور به شمار می‌رود و رمضان نیز که خود مسئول بین‌المللی آن بود، اینک فرد موثر و از نظریه پردازان اسلام سیاسی به حساب می‌آید.

اسلامگرایان تندرو پاکستان، کسانی که در وجود آوردن طالبان در افغانستان نقش داشته و نیز از سال ۱۹۹۰ به اینسو به حمایت از القاعده پرداخته اند از مدل اخوان المسلمین برای شکل دهی سازمان خود استفاده نمودند. رژیم آخندی ایران نیز از بطن یک مجمع مخفی بنام فداییان اسلام برخاسته و متأثر از اخوان المسلمین بود، رهبری آن را در سال های ۱۹۵۰ آیت الله روح خمینی بر عهده داشت. حماس، سازمان تروریستی فلسطینی نیز در نخست به عنوان شاخه رسمی اخوان المسلمین عرض اندام کرد. بنیادگرایان مصری از جهاد اسلامی و گروه های هم پیمان شان که اعضای آن در ۱۹۸۱ انور سادات رئیس جمهور مصر را ترور کردند و در سال ۱۹۹۰ به سازمان القاعده اسامه پیوستند نیز در سال های ۱۹۷۰ در پرورش اخوان المسلمین سهم بسزایی داشتند. همچنان بعضی از رهبران افغان که رهبری جهاد ضد شوروی را که بوسیله سی.آی.ای راه اندازی شد، بر عهده داشتند و به بن لادن در شکل دهی شبکه «افغانی عربی» که پیش در آمدی برای القاعده بود کمک کردند، نیز از اعضای اخوان المسلمین بودند.

جای اغراق نیست اگر گفته شود رمضان پدر کلان فکری اسامه بن لادن است. ولی رمضان، اخوان المسلمین و هم پیمانان دیگر اسلامگرای شان قادر نبودند سازمانی به بزرگی القاعده بوجود آورند، مگر آنکه در جریان جنگ سرد آنان به عنوان متحدین ایالات متحده شمرده شده و از کمک های پیدا و پنهان و اشنگتن سود نمی بردند، رمضان نیز، چنانچه در اسناد ذکر گردیده است، به عنوان یک فرد موثر برای سی.آی.ای تشخیص و استخدام شده بود.

سعید رمضان متولد سال ۱۹۲۶ شیبین الکوم است، دهکده ای که در ۴۰ مایلی شمال قاهره در کنار رود نیل قرار دارد. او ۱۴ ساله بود که با حسن البنا ارتباط برقرار نمود و به جنبش او پیوست؛ شش سال بعد، پس از فراغت از پوهنتون قاهره، منشی شخصی حسن البنا و فرد قابل اعتماد او بود. یکسال بعد، رمضان بحیث ویراستار «الشهاب» هفته نامه مربوط به اخوان المسلمین انتخاب شد و در این زمان نیز با دختر بنا عروسی کرد، این موقعیت خوبی برای او در رهبری سازمان بوجود آورد.

رمضان به عنوان سفیر حسن البنا در گردش بود و برای ایجاد شبکه از روابط بین المللی کار می کرد. در ۱۹۴۵، او به دارالسلام تحت کنترل بریتانیا سفر کرد، جایی که ابر های توفانی جنگ میان عرب ها و یهودیان در حال شکل گیری بود.

در سال های ۱۹۵۰، رمضان به شکل یک مبلغ سیار در آمد، مانند ایلمر گانتری جنبش اسلامی. در ۱۹۴۹ و ۱۹۵۱ او به پاکستان سفر کرد تا در کنگره جهانی مسلمانان در کراچی شرکت کند. نخستین فردی که جنبش های اسلامی را در سراسر جهان به هم ارتباط میدهد

جایی که در نتیجه تلاش هایش به عنوان دبیر کل آن سازمان انتخاب شد. پاکستان، اولین کشوری که بر پایه اصول اسلامی ایجاد شد، در حال تبدیل شدن به مرکز جذب برای ایدئولوگ های بنیادگرا بود و تقریباً خانه دوم سعید رمضان محسوب می شد. دولت پاکستان نیز برنامه ای را در رادیوی ملی آن کشور به او اختصاص داد و همچنان نخست وزیر، لیاقت علی خان پیشگفتاری بر کتاب های رمضان نوشت.

احمد شاه مسعود ماهانه دوصدهزار دالر از سی.آی.ای. دریافت می کرد که از طریق مرکز سی.آی.ای. در اسلام آباد اجرا می شد. گری شرون یکی از سابقه کار ترین و با تجربه ترین ماموران سیا در امور افغانستان با مسعود در تماس بود و مسئولیت انتقال پول را داشت.

کتاب «جنگ اشباح»، استیو کول

در پاکستان، رمضان از نزدیک با یک اسلامگرای جوانان بنام ابوالعلا مودودی کار میکرد، کسیکه سازمان مشابه به اخوان المسلمین را تاسیس کرد که جماعت اسلامی نامیده می شود. او جوانان تندرو مسلمان را برای شرکت در جنگ فلسطین استخدام می نمود، لذا رمضان به مودودی کمک کرد تا شبکه وسیع و قوی ای از محصلان متعصب و احساساتی مسلمان را تشکیل دهد تا در مقابله

با جنبش چپ پاکستان از آنان استفاده بعمل آید. این حرکت که نام مختصر اردو آن IJT است از جوخه های فاشیستی موسولینی الگو برداری شده بود. این گروه فعالیت های تقریباً مسلح خود را از محیط پوهنتون در مقابل محصلان چپ شروع کرد. چنانچه سید ولی رضا نصر یکی از افراد صاحب نظر در مورد این حرکت می نویسد؛ «این کشمکش ها از پرتاب تخم شروع شد و به ترتیب راه را برای برخورد های تند بعدی باز نمود،» به همین ترتیب گروه به آموزش نسلی از تندروان پرداخت که بعداً در ۱۹۷۷ تحت رهبری دیکتاتور متعصب، جنرال ضیاالحق قدرت را در پاکستان بدست گرفتند، آنان به حمایت از جهاد افغانستان پرداخته و پناهگاهی برای القاعده بوجود آوردند.

اخوان المسلمین ناصر را به عنوان یک چهره منفور و سکولار می شناختند، کسی که با اسلام وداع گفته و علاقمند همکاری با کمونیزم است - برداشتی که آنان را به لندن و واشنگتن نزدیک میساخت. در ۱۹۵۴، یکی از اعضای اخوان المسلمین سوء قصدی علیه رهبر مصر انجام داد و به این ترتیب ناصر اقدامات جدی ای را علیه این سازمان روی دست گرفت، چنانچه تعداد زیادی از رهبران آن را دستگیر و زندانی ساخت. رمضان که بحیث

مسئول امور خارجی اخوان شمرده می‌شد، آنگاه در سوریه شدیداً مصروف تبلیغات ضد ناصری بود. ناصر او را از تابعیت مصر محروم ساخت، اما تبعید او دیری نپایید. یکبار دیگر این جنگ سرد بود که رمضان و جنبش او را مصون نگاهداشت. این زمان موقعیت کاری او آلمان بود، یکی از یاران اسلام بنیادگرا این بار پا به سرزمین نازی‌ها می‌گذارد. زمانیکه سوریه و مصر روابط دیپلماتیک خود را با آلمان شرقی برقرار نمود، آلمان غربی زمینه را برای کار مخالفین هر دو کشور مساعد ساخت، که به این ترتیب اخوان المسلمین نیز شامل آن گروه‌ها می‌گردید. رمضان به کمک رسمی آلمان غربی از حکم اعدامی که در مصر برایش صادر شده بود فرار داده شد؛ او چند سال بعد به جنیوا رفت، مرکز سیاست و توطئه بین‌المللی. آنجا در ۱۹۶۱، مرکز اسلامی جنیوا را پایه‌گذاری کرد، نهادی که سال‌ها پایگاه عمده اخوان المسلمین در اروپا شمرده می‌شد.

رمضان به عنوان متحد واشنگتن برای مبارزه علیه ناصر، میان سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ از گزینه مهمی که ایالات متحده در برابرش گذاشته بود سود برد. ایالات متحده با ایستادن در مقابل ناسیونالیسم عربی نوع ناصر، بزرگترین اشتباه را بعد از جنگ جهانی دوم در خاورمیانه مرتکب شد: امریکا کوشید تا با سلطنت ارتجاعی عربستان سعودی همسو شود. درست در سال‌های ۱۹۵۰، واشنگتن عربستان سعودی را تشویق کرد تا به ایجاد شبکه‌ای از نهادها و سازمان‌های دست راستی اسلامی بپردازد، چنانچه در فردای ریش این سازمان‌ها القاعده از بستر آن سر بیرون کرد. مرکز اسلامی‌ای که رمضان آنرا پایه‌گذاری نمود از مستفیدین عمده این برنامه به حساب می‌آمد، که از کمک‌های سخاوتمندانه سعودی بهره می‌برد.

این مرکز بزودی محلی شد برای تمامی اسلامگراها از سراسر جهان تا گرد هم آمده و برای فعالیت‌های خود برنامه ریزی نمایند؛ همچنان فعالیت‌هایی نیز برای پخش و نشر ادبیات اسلامی داشت، هدف آن بسط و گسترش نفوذ فکری اخوان المسلمین بوده و به گفته هانی رمضان، پسر سعید رمضان کسیکه از ردای پدرش به عنوان رئیس این مرکز یاد می‌کند: «منظور از ایجاد مرکز اسلامی برآورده شدن آرزو‌هایی است که پدرم در سر می‌پروراند تا بتواند در اینجا به تدریس اندیشه‌های حسن‌البناء بپردازد،» به گفته او «جایی که شاگردان از تمام کشورهای عربی گرد هم جمع شده و آموزش‌های اسلامی را فرا گیرند.» به نقل از ژورنالست فرانسوی، ریچارد لویی ویز، کسیکه نوشته‌هایی پیرامون رابطه اخوان المسلمین با تروریسم دارد، سعید رمضان از جنیوا به عنوان بستری برای پخش و نشر بین‌المللی اخوان المسلمین استفاده نمود؛ آنان حتی توانستند بانکی بنام التقوا برای خود در سویس تأسیس نمایند که شاخه‌هایی در کمپیون ایتالیا و باهاما نیز داشت. بعد از حادثه ۱۱

سپتمبر ۲۰۰۱ التقوا از جانب ایالات متحده در لست بانک هایی قرار گرفت که به تروریست ها کمک کرده اند.

پرسش مهم دیگری که در این برهه از زندگی رمضان به ذهن میرسد: آیا او در جریان سفرش به ایالات متحده در ۱۹۵۳ به استخدام سی.آی.ای در آمده بود؟ خانواده رمضان این موضوع را رد می کنند، اما اسنادی که از آرشیف ملی سویس بدست آمده و در روزنامه «لی تیمپس» جنیوا افشا گردیده است تصریح می کند که در ۱۹۶۰ مقامات سویس «در کنار مسایل دیگر از او به عنوان جاسوس بریتانیا و امریکا یاد می کردند.» در جولای ۲۰۰۵، «والستریٹ ژورنال» بعد از تحقیقات فراوان در آرشیف های آلمان و سویس گزارش داد: «نشانه های تاریخی ای وجود دارند که آقای رمضان برای سی.آی.ای کار می کرد.» اسنادی از آرشیف استخباراتی آلمان غربی که در «والستریٹ ژورنال» افشا شد، نشان میدهد که رمضان بارها با پاسپورت رسمی سیاسی اردنی که بوسیله سی.آی.ای برایش تهیه شده بود، سفر کرده است، چنانچه «تمام مصارفش از جانب امریکا پرداخت می گردید.» او نیز از نزدیک با سی.آی.ای در کمیته نجات از بلشویزم کار می کرد، نهادی که در سال های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ «راديو اروپای آزاد» و «راديو آزادی» (دو شبکه ای که توسط سی.آی.ای تاسیس شدند) را ایجاد نمود. بر اساس اسناد ارائه شده در ژورنال، در ماه می ۱۹۶۱، یک کارمند سی.آی.ای در کمیته نجات از بلشویزم با رمضان ملاقات نمود تا طرحی «مشترک تبلیغاتی را علیه اتحاد شوروی بریزند.»

چنانچه معلوم شد، مرکز اسلامی تنها بخشی از آرزو ها و برنامه های رمضان نبود. در ۱۹۶۲ او دست به ایجاد شبکه وسیعتر از این زد، سازمان قدرتمند که بعد ها مرکزی برای تندروان شد که پیرو انترناسیونالیزم وهابی بودند: پیمان جهانی مسلمانان. هانی رمضان می گوید، «پدرم تنها یکی از اساس گذاران این پیمان نبود» بلکه «ایده اصلی برای ایجاد این پیمان از او بود.» با کمک های فراوانی که از جانب سعودی صورت می گرفت، پیمان قادر شد تا مبلغینی به جا های دیگر فرستاده و به اشاعه افکار خود بپردازد، آنان همچنان مبالغی را برای ساخت مساجد اختصاص دادند که از مدل وهابیت استفاده می نمود، افزون بر آن این کمک ها به اتحادیه های اسلامی از شمال افریقا تا آسیای میانه می رسید، حتی دامنه آن به خارج از محدوده کشورهای اسلامی نیز کشیده شد. بگفته گیلیس کیپل، اسلام شناس معروف فرانسوی، این پیمان معبری بود برای انتقال کمک های مالی سعودی به تندروان اسلامی، از اسلامگرایان راست افراطی در پاکستان تا جهادی های افغانستان و خود سازمان اخوان المسلمین. «آنان مستفید شوندگان مهم را تشخیص داده و به عربستان سعودی دعوت می نمودند، بعد از توصیه های مذهبی (تزکیه) زمینه فراهم می شد تا از کمک های

سخت‌و‌تمندانه اعضای خانواده سلطنتی و یا یکی از تاجران عرب بهره‌مند شوند.» کیپل در کتابش، «جهاد: میراث اسلام سیاسی» مینویسد؛ «پیمان بوسيله مجموعه‌ای از رهبران مذهبی سعودی و یا علمایی از شبه قاره هند که با مکاتب دیوبندی مرتبط بودند و یا حزبی که بوسيله مودودی ایجاد گردید، رهبری می‌شد.» جنبش دیوبندی، که مکتبی از بنیادگرایی افراطی اسلامی است در هند بوجود آمد، این جنبش دست به ایجاد سیستمی از مدرسه‌های اسلامی در پاکستان زد که در نتیجه طالبان از آن بیرون آمدند.

در ۱۹۷۰، اخوان المسلمین و رمضان قویا مورد حمایت قرار گرفتند، درست پس از مرگ ناصر و به قدرت رسیدن انور سادات، کسیکه دهه‌ها پیش یکی از اعضای اخوان المسلمین و اکنون رئیس جمهور مصر بود. یک سال بعد، رمضان در راس یک هیئت متشکل از نمایندگان اخوان المسلمین که بوسيله عربستان سعودی تنظیم و تمویل گردیده بود به مصر رفت، هدف ازین دیدار مذاکره با سادات بر سر دادن اجازه فعالیت دوباره به آنان در مصر بود، ۱۷ سال پس از ممنوع شدن آن. (بگفته رابرت بایر، یکی از ماموران سابق عملیاتی سی.آی.ای که در مورد روابط اخوان المسلمین با سی.آی.ای نوشته است، عربستان سعودی «دلال این معامله میان اخوان و مصر بود.»

ولی رمضان، اخوان المسلمین و هم پیمانان دیگر اسلامگرای شان قادر نبودند سازمانی به بزرگی القاعده بوجود آورند، مگر آنکه در جریان جنگ سرد آنان به عنوان متحدین ایالات متحده شمرده شده و از کمک‌های پیدا و پنهان واشنگتن سود نمی‌بردند، رمضان نیز، چنانچه در اسناد ذکر گردیده است، به عنوان یک فرد موثر برای سی.آی.ای تشخیص و استخدام شده بود.

درین زمان، سادات در تلاش آن بود تا روابط مصر با اتحاد شوروی را دگرگون سازد، گذار قویترین کشور جهان عرب به محور ایالات متحده و عربستان سعودی. اما سادات فاقد پایه‌های سیاسی قوی در اجرای این امر بود، لذا در تلاش تصفیه عناصر کلیدی در دولت برآمد، که روی خط ناصر ایستاده بودند. او برای ایجاد پایگاه جدید دست کمک به جانب اخوان المسلمین دراز کرد و این فرصتی طلایی بود برای تبارز دوباره این گروه.

در دهه ۱۹۷۰، جنبش اسلامی مصر وسیعاً گسترش پیدا کرد، آنان نهاد‌های کلیدی را بدست گرفته و مراکز اسلامگرایی افراطی را میزبانی نمودند، که به نوبه خود توانستند سهم بارز را در دهه ۱۹۸۰ برای جهاد ضد شوروی افغانستان که بوسيله سی.آی.ای راه‌اندازی شده بود، ایفا نمایند. آنان سازمان جدید اسلامی را نیز پایه‌گذاری کردند که «جهاد اسلامی» نام دارد، سازمانی که بعداً به اسامه بن لادن پیوست و بخشی از سازمان القاعده شد.

در ۱۹۸۱ این افراط گرایان در مقابل حامی خود ایستادند: سادات در یک برنامه تلویزیونی که نظامیان در مقابلش رژه میرفتند، در مقابل دید عموم، بوسیله یک اسلامگرا ترور شد. به همان اندازه که رمضان در دهه های ۶۰ و ۷۰ میلادی در خاورمیانه فرد شناخته شده و بانفوذ به حساب می آمد، اینجا در غرب چهره اش پنهان بود. ممکن اولین بار امریکایی ها نام او را در پیوند با یک قتل مرموز در واشنگتن شنیده باشند؛ این شاید اولین نمونه از تروریزم اسلامی در ایالات متحده بود. در ۲۲ جولای ۱۹۸۰، زنگ دروازه علی اکبر طباطبایی به صدا درآمد؛ مشاور مطبوعاتی سفارت امریکا در واشنگتن، کسی که بعد از سقوط شاه در ۱۹۷۹ بنیاد ایران آزاد را ایجاد کرد و بزودی به یکی از چهره های مطرح مخالف رژیم اسلامی آیت الله خمینی تبدیل شد. عقب دروازه اش آروز مرد جوان ایستاده بود که لباس پسته رسانی بر تن داشت. این مرد با فیر چند مرمی به شکم طباطبایی، او را بقتل رساند.

قاتل، کسی که ارابه نامه رسانی را ممکن از یک دوست ناآگاهش به عاریت گرفته باشد، امریکایی مسلمان بود که دیوید بیل فیلد نام داشت. تحقیقات صورت گرفته از بیل فیلد که اکنون خودش را داوود صلاح الدین می نامد، حکایت از آن دارد که نخست او به جنیوا و بعدا به ایران سفر داشته است. تحقیق کنندگان به این واقعیت عجیب پی بردند: درست قبل ازین حادثه، تماس های تلفونی با سعید رمضان از نزدیک محل کار بیل فیلد در واشنگتن، از یک تلفن عمومی صورت گرفته است. رمضان یکی از حامیان پروپاقرص انقلاب خمینی، کسیکه با این فراری در جنیوا صحبت کرده و زمینه فرار او از سفارت ایران در سویس را فراهم کرد، همچنان تماس هایی با پسر آیت الله خمینی در ایران داشت تا اطمینان حاصل کند که بیل فیلد مصون به تهران رسیده است. چنانچه آشکار شد، بیل فیلد قبل از استخدامش بحیث گارد امنیتی در سفارت ایران در واشنگتن با رمضان صحبت نموده است. به نقل از روزنامه «نیویورکر»، بیل فیلد قبل از ترور طباطبایی ۵۰۰۰ دالر از حامیانش در دولت ایران بدست آورده بود.

بیل فیلد و رمضان برای اولین بار در جون ۱۹۷۵ با هم ملاقات کردند، زمانیکه رمضان چند ماه را در ایالات متحده سپری کرد، سفری که برای او فرصت داد تا در مرکز اسلامی واشنگتن سخنرانی کند، مسجدی در عصر آیزنهاور در خیابان ماسوچیسیستس در نزدیکی راک کریک پارک. اولین بار در اتاق هوتلی که رمضان ساکن بود یکدیگر را دیدند؛ بعد از آن رمضان سه ماه دیگر را در خانه متوسط بیل فیلد در جاده راندولف واشنگتن بسر برد. رمضان برایش در مورد جهاد موعظه می کرد تا جایی که این امریکایی جوان فریفته او شده و به عبادتش پرداخت. بر اساس اسناد بدست آمده که بعد ها در «واشنگتن پست» به نشر

رسید، بیل فیلد به یک «منشی شخصی، مامور سری و فدایی تمام عیار رمضان تبدیل شد. رمضان رهبر معنوی او در تمام زندگی بود.» رمضان برایش آموخته بود، اگر برای حمایت از انقلاب اسلامی دست به اعمال خشونت آمیز بزند، در هنگام اجرای عمل ترس به او دست نمیدهد، بلکه این عمل بسادگی انجام پذیرفته و فراموش میشود. بیل فیلد بعداً به «نیویورکر» گفت، «صدایش برایم این را تلقین میکرد که از اوامرش اطاعت کنم.»

در ایران بیل فیلد فرستاده سری رمضان محسوب می‌شد. یکبار نیز به نیابت از رمضان با معمر القذافی رهبر لیبی تماس برقرار کرد؛ بعداً او نامه‌ی رسمی را از جانب رمضان به رئیس جمهور افغانستان برهان‌الدین ربانی رساند. برای دو سال نیز در جهاد افغانستان علیه اشغال شوروی شرکت کرد.

در سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی، همزمان با بقدرت رسیدن خمینی در ایران و رویکار آمدن دیکتاتوری ضیاءالحق در پاکستان، جهاد افغانستان نیز جریان داشت. موازی به آن اخوان‌المسلمین در مصر، سوریه، فلسطین و جا‌های دیگر شبکه‌های قوی زیرزمینی را بوجود آورد، رویش این حرکت‌ها در خاورمیانه نتیجه زحمات خستگی ناپذیر رمضان بود. با آنکه اسلامگرایی اکنون روی پای خود ایستاده بود، اما کهولت سن ویژگی‌های سابق را از رمضان ربوده بود، موقعیت برترش دیگر دوام نداشت و در ۱۹۹۵ در سن ۶۹ سالگی درگذشت. پسرش هانی مسئولیت‌هایش را در مرکز اسلامی بدوش گرفت، اما فرزند دیگرش، طارق، استاد پوهنتون در سوئیس راه افراطیت پدر را نمی‌پیمود. در ۲۰۰۴، پوهنتون نوتردام از او خواست تا به عنوان پروفیسور به اندیانا بیاید، اما او از آمدن به ایالات متحده امریکا بازداشته شد، درست زمانی که اداره امنیت داخلی از دادن ویزه ورود به او ابا ورزید.

امروز، میراث‌های بجا مانده از رمضان همه جا دیده می‌شود. اخوان‌المسلمین نیرومند و سری باقیمانده، و متعهد به آن است تا مجموعه از کشور‌های اسلامی را بوجود آورند که مطابق قوانین اسلامی قرن هفتم اداره شوند. آنان از حمایت و پشتیبانی فرمانروایان نفتی ایرانی و عربی، برای ساخت زیربنا سیاسی نیرومند استفاده نموده‌اند. از مصر تا سوریه (جایی که خشونت‌های زیرزمینی تهدید در مقابل نظام سکولار و ملی‌گرا بشار اسد بحساب می‌آیند) و هرج و مرج در عراق، کشوری که مخالفین سنی مسیر بنیادگرایی را می‌پیمایند و درین میان عمده‌ترین آن حزب اسلامی عراق، شاخه‌ای از اخوان‌المسلمین است.

ریویل مارک جریخت، مامور اسبق سی.آی.ای که اکنون در انستیتوت سرمایه‌گذاری نو محافظه کاران امریکا کار میکند، در کتاب خود بنام «پارادوکس اسلامی» که در

۲۰۰۴ بچاپ رسیده اشاره می‌نماید؛ حتی اکنون اگر اخوان المسلمین قدرت را در مصر بدست گرفته و موانع در مقابل دموکراسی ایجاد کند «ایالات متحده امریکا هنوز هم در کنار شان باقی خواهد ماند تا اینکه به حمایت از دیکتاتوری سکولار بپردازد.»

از حکومت مذهبی تحت حمایت امریکا در بغداد تا اسلامگرایان دست راستی در پاکستان، بازی شیدانه امریکا در همسویی با بنیادگرایی ادامه دارد.

نگاهی بر زندگی پرمشقت مردم در پامیر بدخشان



پامیر بدخشان منطقه ایست از هر لحاظ خاص که در دورترین نقطه این ولایت قرار دارد و به علت عدم توجه دولتها به این منطقه، زندگی مردم آنجا در این عصر پیشرفت و ترقی هنوز هم به دوره کمون اولیه شباهت دارد. پامیرها به پامیر خورد و کلان تقسیم می شوند. شغل مردمان پامیر بصورت عموم مالدار ی بوده،

تریه غزگاو، گوسفند، بز و تهیه فرآورده های لبنیات، پوست، پشم و غیره از عمده ترین منبع عایداتی مردمان آن به شمار می رود.

درین منطقه نه از مکتب خبری است و نه از دارو و درمان و کلینک. مبادله با پول وجود نداشته خرید و فروش جنس به جنس صورت می گیرد. کسانیکه غزگاو و گوسفند می خرند، باید مقابلش جنس (چای، صابون، قالین، نمک و غیره) بدهند. خانه های گلی به ندرت به چشم میخورند و مردم بیشتر در خانه های پشمی که آن را «خرگاه» می نامند زندگی می کنند که با محل زیست حیوانات شان بسیار نزدیک اند.

به علت کمبود آکسیجن، رشد نفوس در پامیرها بسیار کم بوده اکثر نوزادان می میرند و مادران هم از عمده ترین قربانیان اند که در جریان زایمان زندگی شانرا از دست می دهند. بر اساس آمار دقیق در هر ۱۰۰ تولد، ۱۰ زن زنده می ماند و بقیه از بین می روند. معمولاً تعدادی اطفال که زنده می ماندند به این دلیل است که مادران شان در مناطق دیگر بدخشان کودک شانرا به دنیا می آورند و بعد از گذشت چند سال به پامیر انتقال می یابند. اطفالی که بزرگ می شوند مثل پدران شان نگهداری و چراندن غزگاو ها را به عهده می گیرند.

فاصله زیاد راه به مارکیت یا محل خرید و فروش باعث می شود که پامیریان تولیدات و فرآورده های حیوانی شان را به قیمت بسیار نازل به فروش برسانند. گاهی محصولات شان از طرف شرکت های چینی پروسس لبنیات (پنیر، قروت، مسکه، قیماق، شیر، چکه)

خریداری شده که بازهم انتقال آن تا سرحد که بازار مشترک چین و افغانستان در آنجا موقعیت دارد، وقتگیر و مشکل‌زاست که به این دلیل در اقتصاد مردم چندان تغییر ایجاد نمی‌شود.

در پامیر مالدارانی پیدا می‌شوند که تا ۴۲۰۰۰ گوسفند دارند. علوفه باب پامیرها نهایت قوی بوده سرشار از انرژی است که حیوانات را چاق و چله نگه می‌دارند.

در حالیکه بیش از ۱۱ سال از حکومت کوزی می‌گذرد، مردم پامیر از همان راه‌هایی استفاده می‌کنند که صدها سال قبل مورد استفاده بودند. انتقال و ترانسپورت افراد و مواد توسط غرگاو چندین روز و حتی در جاهایی ده و پانزده روز را هم در بر می‌گیرد. غرگاو خوبترین وسیله بلد و توانمند در سردترین و صعب‌العبورترین حالات در پامیرها بحساب می‌آید و جز آن از سایر وسایل پیشرفته ترانسپورتی اصلاً در آنجا خبری نیست.

مردم پامیرها متشکل از قیرقیزها و مردمان بومی پامیرها می‌باشند که قیرقیزها بیشتر سنی مذهب بوده و یک اقلیت اسماعیلیه نیز درین جا زندگی می‌کنند.

کسی که عزم سفر به پامیر را کند حتماً بعد از رسیدن به آنجا مهمان یکی از پامیری‌ها می‌شود چون هتل و استراحتگاه در آنجا وجود ندارد. مردم محل با رسیدن مهمان فوراً گوسفندی را ذبح نموده، تمام گوشت آن را با کله و پاچه‌اش پخته در کاسه‌های کلان برای مهمان می‌آورند. برای مهمانی که معزز تر است کله‌ی پخته شده‌ی گوسفند را در کنار کوتی از گوشت پیش می‌کنند. جالبتر از همه اینکه وقتی ظروف مملو از گوشت به دسترخوان آورده می‌شوند، یک ذره آن از نزدشان اضافه نمی‌کند.

به علت سردی زیاد نه از درخت و میوه در پامیرها خبری است، نه از ترکاری و سبزیجات اثری می‌توان یافت. خوراک مردم صرف گوشت حیوانات و لبنیات است. لباس‌های پامیریان نیز بیشتر از مواد محلی خود ساخته که عبارت از لباس‌های پشمی می‌باشند تهیه شده است، پاپوش‌هایشان بیشتر از چرمی که توسط خودشان تهیه شده و محکم و سفت بوده و تا زانوها بلند است، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در یک سال صرف دو ماه زمینه رفت و آمد انسان از پامیر به مرکز واکخان میسر است و بس. هرگاه فردی در جریان ده ماه به مشکل صحتی روبرو گردد، باید بمیرد. مردم پامیر که هیچ سودی از حکومت‌های گذشته در زمینه عمران و خدمات عامه نبرده‌اند، در حکومت فعلی هم که سروصدای دروغین خدمت‌گذاری‌اش بطرز کرکننده‌ای بالاست، تا هنوز به ابتدایی‌ترین نیازشان که احداث سرک خامه جهت عبور و مرور وسایط ترانسپورتی باشد نرسیده‌اند. و کیلان پارلمان و دیگر «مقامات» دولت، هنگام انتخابات و یا هنگامیکه بخاطر تفریح به این منطقه سر می‌زنند، با پامیریان می‌نشینند و از مشکلات اینان

می شنوند و وعده هایی برایشان می دهند اما وقتی برمی گردند همه را فراموش می کنند و غرق فساد و ساخت و پاخت های مافیایی خود می شوند.



نوکران ایران میلیونها دالر را به آنکشور قاچاق می‌کنند



طی چند هفته گذشته بالا رفتن قیمت ارز مخصوصا دالر امریکایی باعث بلند رفتن قیمت ها در سراسر کشور گردیده است. بر اساس اطلاعات بانک مرکزی دلیل اصلی آن قاچاق وسیع ارز به ایران است. یکی از قاچاقچیان دالر به ایران عباس ابراهیم زاده مشهور به عباس دالر وکیل پارلمان متعلق به حلقه مافیای اقتصادی محمد محقق در شهر مزار است. ایران به علت تحریم های اقتصادی با مشکلات شدید مواجه است و مخصوصا پول آن کشور در برابر ارزهای خارجی بصورت بیسابقه‌ای

ارزشش را از دست داده است. حال رژیم منفور آخندی از طریق نوکران پست افغانش تلاش دارد با انتقال غیرقانونی دالر و یورو از افغانستان بر این مشکلات فایق آید و بدینصورت بار بحران اقتصادیش را بر شانه های مردم بینوای ما بیاندازد.

یک نمونه مستند این خیانت نوکران ایران در شهر مزارشریف:

عباس ابراهیم زاده به روز پنجشنبه ۲۵ عقرب ۱۳۹۱ مبلغ ۶ میلیون دالر را از افغان یونایتید بانک (AUB) مزار به ایران انتقال داده است. به علت انتقال این پول هنگفت، تمامی غرفه های بانک از دادن پول به سایر مشتریان ابا ورزیدند و وقتی با اعتراض و پافشاری مراجعین بانک مواجه شدند، هیئت مدیره آن اعتراف نمود که به علت انتقال مقدار هنگفت پول توسط عباس دالر آنان با قلت دالر مواجه شده اند. بر اساس اظهارات مسئولین بانک افغان یونایتید، یک ماه قبل نیز پسر عباس دالر یک میلیون و دو صد و پنجاه هزار دالر را از بانک متذکره خارج و به ایران انتقال داده بود.

این حادثه مشت نمونه خروار و گوشه‌ای از خیانت مزدوران رژیم فاشیست ایران در افغانستان است که دولت مافیایی کرسی نیز بر اساس روابط مشکوک با رژیم خونخوار «ولایت فقیه» ایران، در مقابل آن چشم و گوشش را بسته است. ولی این مردم مظلوم و نادار کشور اند که باید بهای آنرا بپردازند و با قیمتی هرچه بیشتر شکنجه شوند.

و اینبار سرقت ۶۰۰ میلیون دالری در پولیس افغان



روزنامه «گاردین» به تاریخ ۱۳ نوامبر ۲۰۱۲ طی گزارشی فاش نمود که به علت سرقت وسیع مواد سوختی ای که در اختیار پولیس افغان در هلمند قرار می گیرد، انتقال مواد به پولیس آن ولایت قطع گردیده است. ارزش مجموعی مواد سوختی سرقت شده ۶۰۰ میلیون دالر

تخمین زده شده است که به گفته یک سخنگوی ناتو این پول برابر با بودجه سالانه مواد سوختی تمامی نیروهای افغان خواهد بود. گاردین می نویسد:

«جدیت ظاهری واکنش مقامات در قطع انتقال مواد سوختی از آغاز

ماه نوامبر، رساننده این حقیقت است که این قضیه حتی در کشوری که
تقلب در آن همه گیر است، استثنایی بوده است.»

«بازرس خاص امریکا برای بازسازی افغانستان چند ماه قبل هشدار

داده بود که وزارت دفاع قادر نیست از مواد سوختی ای به ارزش یازده
هزار میلیون دالر که طی یک سال گذشته در اختیار اردوی ملی افغان
گذاشته است دقیقاً حساب دهد.»

فساد گسترده و چپاول در بالاترین رده های پولیس و اردوی ملی حقیقتی است که موارد وحشتناک آن بارها به وسیله رسانه های غربی گزارش شده اند اما در دولت متشکل از دزدان و مزدوران جنایتکار عملاً هیچ مقامی تا کنون به خاطر این نوع خیانت ها محاکمه نشده است.

روزنامه «وال استریت ژورنال» به تاریخ ۳ سپتامبر ۲۰۱۱ از وضعیت وحشتناک شفاخانه سردار محمد داوود در کابل خبر داد که اکثر زخمیان جنگ در این شفاخانه بی دوائی، گرسنگی و بی توجهی جان می دهند و چندین نمونه از عساکری را که در شفاخانه از بین رفته اند معرفی نموده بود. این روزنامه به نقل از مقامات نظامی امریکا خبر داد که از

دهها میلیون دالر وسایل طبی و ادویه‌ای که از جانب امریکا به این شفاخانه کمک شده خبری نیست و به وسیله مقامات دزدی شده است.

روزنامه یادشده مشخصا از دزدی بیست میلیون دالر توسط جنرال یفتلی سابق رئیس صحیه وزارت دفاع ملی خبر داده بود. به گفته روزنامه وقتی از رحیم وردک وزیر دفاع وقت خواسته شد که یفتلی را مورد محاکمه قرار دهد او اظهار نموده که به دلیل روابط عمیق سیاسی که این جنرال با رده های بالای حکومتی دارد، این امر فوق‌العاده مشکل به نظر می‌رسد.

در مورد دیگر، گزارش‌ها از مفقودی ۴۲ میلیون دالر در شفاخانه سردار محمد داوود هفته‌ها به سرخط مطبوعات افغانستان مبدل شده بود، اما عملا دیدیم که عاملان این خیانت ملی آزادانه می‌خرامند و دوسیه آن زیر زده شد. حتی بسم الله محمدی وزیر دفاع کنونی که در آن زمان لوی درستیز اردوی ملی بود و در فروش تجهیزات طبی و انتقال ده‌ها تن ادویه از شفاخانه به بازار آزاد مظنون قضیه بود، نه اینکه محاکمه نشد که به پاس این غارتش به پست وزارت داخله و فعلا وزارت دفاع ارتقا داده شد و پارلمان جنگسالاران و فاسدان نیز با مسخرگی تمام او را از یک وزارت سلب صلاحیت نموده و به وزارت مهمتری رای اعتماد داد!

«سندی تلگراف» به تاریخ ۲۹ جنوری ۲۰۰۷ به نقل از یک مقام بلندپایه پنتاگون نوشت: «هزاران موتر و وسیله باربری که به خاطر استفاده پولیس افغان داده شده، در بازار به فروش رسیده‌اند.»

در همین نوشته به نقل از مقامات بلندپایه نظامی امریکا نوشته شده بود که بیش از ۵۰٪ از تمامی کمک‌هایی که به افغانستان می‌دهند، به وسیله رهبران این کشور دزدیده می‌شوند.

اگر در سال ۲۰۰۷ نیمی از کمک‌ها به یغما می‌رفت، اما با رواج هرچه وسیعتر فرهنگ فاسد پروری و معافیت غداران ملی، حال بیش از ۹۰٪ نه تنها کمک‌های خارجی بلکه عایدات داخلی کشور به جیب چند دزد و خائینی می‌ریزد که پست‌های کلیدی دولت پوشالی و فاسد‌کرزی را در دست دارند. و امریکا به مثابه بادار تمامی این خاینان ملی از این وضعیت رضایت داشته و تا وقتی آنان با صدق دل در پیشبرد اهداف امریکا عمل نمایند، بازهم دست شانرا در هر رذالت و غارتگری باز می‌گذارد.

هموطنان درد دیده،

اگر خواهان افغانستان مستقل، آزاد و دموکرات هستید؛
اگر آرزوی سربلندی افغانستان و آسایش مردم مظلوم ما
را به دل دارید؛ اگر میخواهید علیه جنایات، خیانت ها و
میهنفروشی های اشغالگران و نوکرانش نقشی ادا کنید،
به حزب همبستگی افغانستان بپیوندید و در تکثیر و
پخش نشریات حزب تان هرچه بیشتر و وسیعتر بکوشید!

موبایل: 0093-700-231590

ایمیل: info@hambastagi.org

سایت: www.hambastagi.org

فیسبوک: facebook.com/Afghanistan.Solidarity.Party

تویتر: twitter.com/solidarity22

یوتیوب: youtube.com/AfghanSolidarity

«حزب همبستگی افغانستان» برای پیشبرد فعالیت
هایش به حق‌العضویت اعضا و اعانه هواداران و
دوستدارانش اتکا دارد. با کمک های نقدی تان ما را یاری
دهید:

Azizi Bank

Koti-e-Sangi Branch, Kabul, Afghanistan

Name: Sayed Mahmood

Account No: 001903204644917



Hambastagi Ghag *(The Voice of Solidarity)*

A publication of the Solidarity Party of Afghanistan

December 2012

www.hambastagi.org | info@hambastagi.org

**زنده آنهايند که پیکار می کنند،
آنها که جان و تنشان از عزمی راسخ
آکنده است
آنها که از نشیب تند سرنوشتی بلند
بالا می روند
آنها که اندیشمند به سوی هدفی عالی
راه می سپرند
و روز و شب، پیوسته در خیال خویش
یا وظیفه ای مقدس دارند، یا عشق بزرگ**